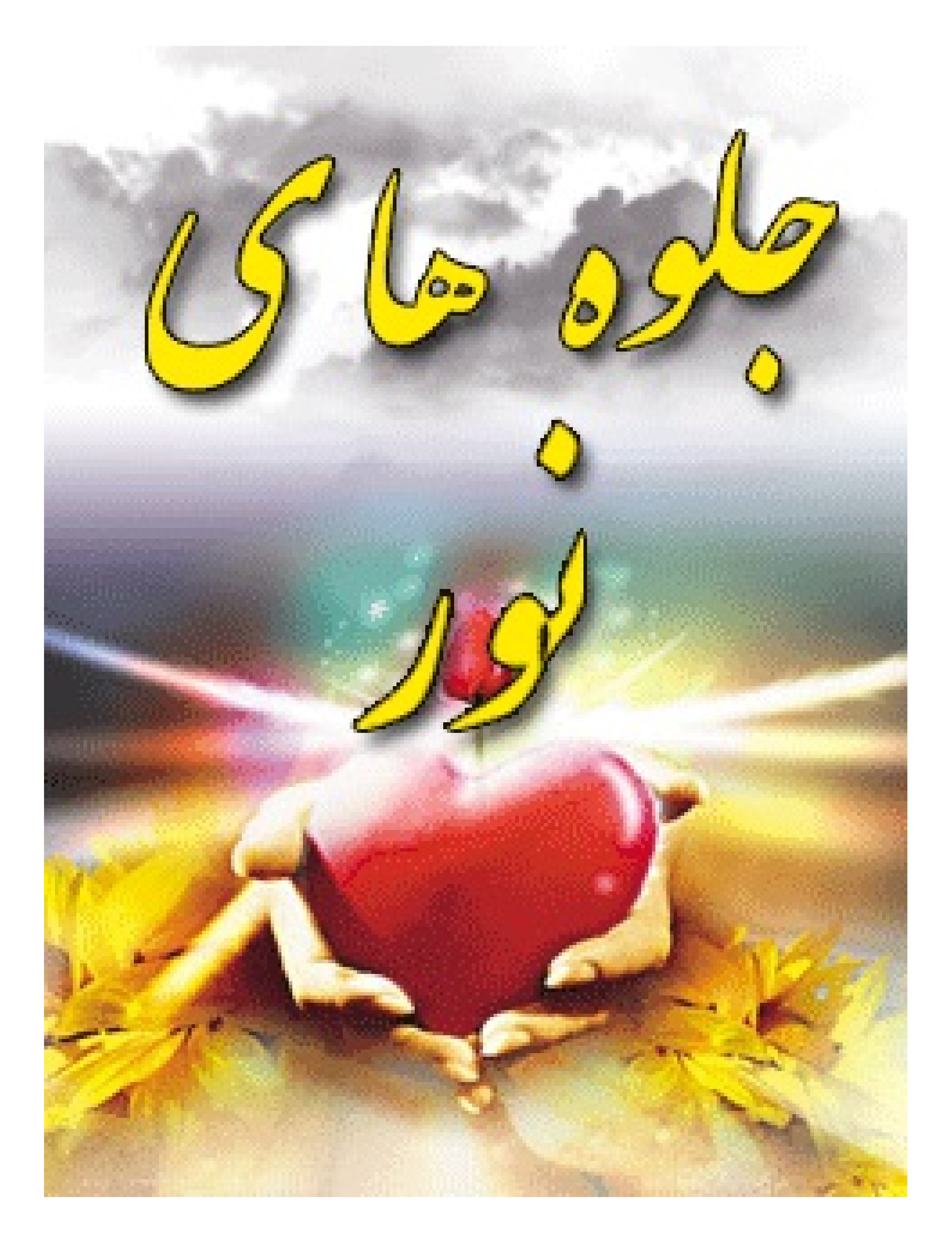

جلوه های نور



جلوه های نور

نویسنده:

احمد هاشمیان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جلوه های نور

مشخصات کتاب

سرشناسه : هاشمیان سید احمد، - ۱۳۰۷ عنوان و نام پدیدآور : جلوه های نور/ سید احمد هاشمیان مشخصات نشر : قم احمد هاشمیان ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری : ص ۳۳۸ شابک : ۹۶۴-۰۶-۱۵۰۷-۲ وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا. موضوع : اسلام -- مسائل متفرقه موضوع : اسلام -- عقاید موضوع : اخلاق اسلامی رده بندی کنگره : BP۸ /ه۱۷ج ۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲ شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۱۴۰۵۳

مقدمه

اگر بشود آنچه را که باید ، بنویسیم ، و آن را به همه برسانیم شاید بشود امیدوار بود که از این حیث در پیشگاه عدل الهی مسئولیتی نداشته باشیم ، آنجا که ذّره ها به حساب است و همه انسانها مسئول خود و دیگران .

انگیزه تالیف :

در ابتدای انقلاب که سخنان ضد و نقیضْ فراوان بود ، وجوب امر و نهی ما را به تشکیل جلساتی واداشت که سخنانِ گفته شده در آن جلسات به صورت نوشته نیز تکثیر و برای آشنایان دور و نزدیک ارسال می گردید ، و همچنین در سنوات جنگ تحمیلی برای فرزندان و دوستانی که در جبهه بودند فرستاده می شد ، تا در صفیر گلوله ها سفیری در توحید و شهادتین و بدرقه کننده ای تا باب المجاهدین باشد .

اکنون این مجلّد ، جمع آوریِ آن اوراق پراکنده است که همگان را در استمرار مطالعه آن توصیه می نماید ، چه هر نوشته آن کتابی مستقل است که طیف های مختلف جامعه را بهره می دهد . به دانش آموز و دانشجو ، به طلبه و استاد

، و به همه آنها که بتوانند بخوانند و تفکّر نمایند آرامش و صفا می بخشد .

همسری در راه خدا همسفر باشند .

پیک انقلابی است تا ورای مرزها و قلبهای محاصره از پلشتی ها ، در تنوّعی از نظم و نثر ، و پیامی جهانی در (بگویید جز خدا خدایی نیست تا رستگار شوید) .

والحمدلله رب العالمین

سید احمد هاشمیان ۱۲/۲/۱۳۷۷

اصول عقاید

(روی آوردم روی آوردنی یکتاپرستانه به سوی آن که آسمانها و زمین را آفرید و نیستم از مشرکین) .

((لا اِلَه اِلا اللّهُ حِصْنی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنی اَمِنَ مِنْ عَذ ابی))(۱)

که (لا اله الا اللّه دژ من است آن که داخل آن شود از عذاب من ایمن است) .

و حضرت در پایان اضافه فرمود به شرطهائی و من از شرطهای آن می باشم که اشاره به امامت آن حضرت و ائمه و به آیات کریمه قرآن و حدیث شریف سه اصل توحید و نبوّت و امامت مشخّص می شود و در واقعیّتِ سه اصل مذکور ، بحسب کیفیّت ، عدل نیز مضمر است ، یعنی بدون عدل حقیقت و واقعیّت در جای خود قرار نمی گیرد و لازمه عدل نیز به معاد منتهی می شود .

لازمه اش از جمیع جهات می باشد ، چه در قول ، چه در فعل و چه در اصل عقیده و خلوص نیّت و نیز در کلّیّه شرایط زمانی و مکانی و حالات مختلفه انسانی ، لذا بایستی استعانت ها ، استعاذه ها ، استقامت ها ، امیدها ، توکّل ها و اتّکال ها ، همه و همه فقط کرنشی برای خدا ، و در راه خدا باشد

، و نیز اعمـال نیکوئی که به توفیق الهی از مـا سـر می زنـد ، نبایـد نقطه اتّکـائی در تجسّم منّیت برای ما باشـد ، بلکه از شـمول نعمـاتی این چنین ، حـالت شکسـتگی و خضوع بیشتری به مـا دست دهـد و بیشتر در بیخودی خود محو شویم . و نیز این گونه باشیم در تحمّل مصائب و محرومیّت ها ، چه از دو حال خارج نیست یا برای تزکیه آدمی است که لطف است و یا برای تنبیه و تنبّه است که آن نیز چنین است و نوید آینده ای روشن را به همراه دارد ، که در هر دو صورت این نیز برای مردان خداست .

س ه ۸/۵/۶۲

نماز

در جهـان هستی با آن همه عظمت که ، نه به شـماره می آیـد ، و نه در انـدیشه می گنجـد ، چگونه است حال انسانی آن همه حقیر ؟ که در محرابی به فراخنای مُلک و ملکوت به میقات خداوند هستی بخش و هستی آفرین راه می یابد .

در این عظمت حضور ، انسان های والا می درخشـند ، آنها که می داننـد هیـچ ندارند ، و کوچکترین جزء یک ذره هم اگر نه این گونه باشد ، متلاشی می شود .

کلمه زیبا و جاودانه رسـتگاری با سـخن نماز همراه است ، با مؤ منینی که در حال خشوع تا معراج نماز عروج می نماینـد تا در بـارقه قبول آن ، سـایر اعمالِ خیر آنها نیز مورد قبول پروردگار قرار گیرد؛ آنها روی دل به حضـرت او دارنـد ، با زبانی که در جَهر و اِخفات سخن او را به گوش جان زمزمه می

کنند ، با اعضائی در رکوع و سجود و قیامی لِلّه ، و دیدگانی که جز به او نمی نگرند .

و ما با او ، گوئی دیگر ما را نمی شناخت و ما او را)) . (۲)

به همراهش که نه این گونه می پنداشت فرمود : ((برای چه با آنها می جنگیم ؟ مگر نه اینکه برای نماز است که با آنها می جنگیم)) ،(۳) و آن زمان که وقت نماز فرا می رسید ، مولا را می دیدند رنگ باخته و لرزان می فرمود : ((وقت اداء امانت فرا رسید که خداوند تعالی بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه فرمود و آنها از حمل آن اباء نمودند . . .)) . (۴)

از نمازگزاران ذاکرین قرار دهد ، آری اکنون وقت نماز اول وقت است)) . (۵) و در میان آن همه تیر که به سویش نشانه می رفت به نماز ایستاد و حدّ وجوب و اهمیّت نماز را تا همیشه قرون و اعصار عملا تجسّم بخشید سلام اللّه علیک یا اباعبداللّه .

س ه ۶۱-۶۲

ذکر

در واقع آنچه که در ارتباط با یاد خداوند تبارک و تعالی است ذکر می باشد ، اعم از آنکه چشم ببیند و گوش بشنود و زبان بگوید ، یا از طرق دیگر حاصل آید ، و در نهایت ، هر گناهی از مرتکب ، غفلت از ذکر خدای تعالی در حد جراءت و جسارت و غرّه شدن به رب کریم است .

ذکرهائی چون نماز ، دعا و قرائت قرآن با یاد خدا به تمامی و کمال می رسد کما اینکه ((اِنَّما لِلعَبد مِنْ صَلَو تِهِ

م ا اَقْبَلَ عَلَيهِ مِنْه ا بِقَلْبِهِ)) . (۶)

(آنچه از نماز برای بنده است آن مقداری است که در آن حضور قلب داشته باشد) .

ذهن در رابطه با ملکوت انسانی است ، و ذکر اگر از عمق جان فراگیر ذهن نباشـد ، آنچه لازمه کمال معنوی و ملکوتی است حاصل نمی شود ، در ذکرِ بی توجّه ، سـنگینی و گرفتگیِ ذهنی ملموس است ، در حالی که در اذکار با توجّه همیشه روشنی ، راحتی و نشاط روحی جان می گیرد .

سخن پروردگار جلّ جلاله در این مورد نیز زیباترین و قاطع ترین کلام و هم کاملترین از جوانب مختلف است ، که مَنْ خدای رحمان روی برتابد شیطانی را بر او مهیّا می نمائیم که (همیشه) قرین و مصاحب اوست . آنها (مردم) را از راه ، باز می دارند و بر این گمان اند که از هدایت شدگان اند .

یاد خداست و بهره آن سلامت ماندن از شرّ شیطان است .

لـذا ذکر خداونـد متعال در ابعاد مختلف آن لازمه تعالی انسان و رسـیدن آدمی به حدّ کمال است . حالتی که در هر حال خدا را حاضر و ناظر بداند و در تخطّی از اَوامر رب العزّه پیوسته در پناه حضرت آفریدگار باشد .

که شیاطین دلهای فرزندان آدم را پیرامون گرفته اند آنها ملکوت آسمان را می دیدند) .

س ٥ ۱۷/۶/۶۲

دعا

در بیان قرآن کریم هـدف از خلقت جن و انس عبادت خـدای رحمان و بالمَآل خودسازی در شاهراه تعالیِ توحیـدی است ، و در این کلیّت ، دعا به درگاه حضرت باری تعالی پایه و اساس در ارتباطی بی

واسطه با خداونـد تبارك و درمانـده به درگاه بی نیازِ بنـده نواز است ، سـخنی رویاروی و مسـئلت از پروردگار جلّ شاءنه که اجابت آن را تضمین (در مقابل) مرا اجابت نمایند و به من ایمان آورند شاید به تعالی رسند .

موجبات اجابت اند .

آن را از او اجازه فرمود ، تا هرگاه که بخواهی درهای نعمتش را با دعا بگشائی . (۷)

مسئلت از قادر ذوالجلال باعث رضا و خشنودی باری تعالی و بهترین وسیله تقرب به حضرتش می باشد . و نزدیك نمی کند .

تکلّم با پروردگار خود اصل لطف و صفا و عین توفیق و پیروزی است و تا آنجا پیش می رود که قضای الهی با دعا دگرگونی می پذیرد و مؤ منین مخلص را بایسته است که در پایگاههای دعا از این سلاح رحمانی بهره گیرند .

پس در هنگامه دعا به راستی و اخلاص سـخن گوئیم و به عهد با خدای خود وفا کنیم به عهد با من وفا کنید تا به عهد با شـما وفا کنم ، و نیز به موارد عدم اسـتجابت دعا آشـنا باشـیم و از آن جمله بدانیم آنها که در نماز سـهل انگاری می نمایند ، دعای آنها مستجاب نمی شود(۸) ، و نه دعـای آنان که ترك امر به معروف و نهی از منکر می نماینـد(۹) ، و در روا شدن حاجت و مسئله استدراج تشخیصی هوشیارانه داشته باشیم .

س ه ۳/۶/۶۲

شناخت توحیدی

پایه اصـلی همه سـجایا و محاسن در عرفان توحیدی است ، و برای دستیابی به این مرحله از کمال ، تنها براهین و دلایل مستدلّ کافی نیست ، بلکه زمینه درك وجودی

در ارتباط با طهارت و تزکیه نفس لازم است ، تا امیال و هواهای بازدارنـده آسـمان ذهن را فرا نگیرد و اندیشه را یارای عروج به آشـیانه انس حاصل آیـد ، که اگر نه این گونه باشـد در خود فرو می ریزیم و دیر یا زود طومار زندگی ما در خلاصه ای از ناباوریها و ناشگونیها در هم می پیچد ، و از آن همه نورانیت و خلوص که در کمال آدمی است بی بهره می مانیم .

فهم این مهم بر عارف و عامی الزامی است که اصولاً شـناخت هر شی ء در احاطه به ابعاد مختلفه آن است و این احاطه بر ذات لایزال الهی امکان نـدارد چه هر آنچه که به احاطه در آیـد و یا دوئیّت پـذیرد ، بنا به محـدودیت نمی تواند خدا باشد . لذا در عروج به شـناخت توحیـدی بایـد از صـفای بـاطن و از ذکر و تقوی مـدد گرفت ، چه مقـدّم بر این جهش هـا ، ایمان به واجب الوجود مطلق قرار دارد ، منزّهی که در محـدوده زمان و مکان و اندیشه نمی گنجد ، یکتا خدائی که اگر اراده فرماید ، بر قلب مؤ من تجلّی می نماید ، قلبی سـلیم در سـعه ای از بی انتهائی و رمزی در خداشناسـی ، در این حالت آدمی خود را در واقعیت می یابد که هیچ است و همه هر چه هست از اوست ، جلّ جلاله .

در کلّیتی به این وضوح ، آن که خدا را در سُویدای جان دارد ، باید هر چه بیشتر و بهتر با توکّل به او خود را از مهالک دور

نمایـد ، بـا یاد او در عبادت ، با یاد او در اطاعت و ایثار و با یاد و ذکر او در تفکّر و تعقّل جان خود را صـفا و صـیقل بخشـد ، آئینه جهـان نمـائی که آدمی ، با آن همه دیـدن ها ، همه او را می بینـد ، و در کمالی از ذکر ، که کمالِ انقطاعِ از جز اوست ، هماننـد آن کشتی شکسـته در حال غرق ، که جز خـدا نمی بیند و جز او نمی گوید ، و همانند صاحبان قلب سـلیم که با گفتن هر یا اللّه تفسیر کاملی از سوره مبارکه توحید را در توجه دارند با تاءییدی از اعمال صالح که :

(کلمه پاک و پاکیزه به سوی خدا بالا می رود و عمل صالح آن را بالا می برد) .

س ه ۸/۴/۶۲

مرگ و زندگی

وقتی کودکی متولّد می شود ، وقتی شاخه ای شـکوفه می زند ، وقتی قطره ای فرو می چکد ، وقتی موجی به ساحل ضـربه می زند ، همه نکته های هدایت است که سخن از خالقی پرقدرت و معبودی پرعظمت دارد .

و در آن هنگـام کـه عزیزی را از دسـت می دهیـم در اندیشــیدن و بیشـتر اندیشــیدن قرار می گیریـم تـا مگر بـه خـود آئیـم و زیانکارانِ سـرگردان که اعمال و رفتاری خود باورانه دارنـد ، پایانه زنـدگی را نابودی می انگارند و در شدائد و محرومیّت ها انتحار را چاره کار می دانند ، و نیز آن هنگام که زندگی را بر وفق مراد یابند با غرقِ در مال و مقام و شـهوات ، تیشه به ریشـه خود می زنند؛ آنها گرسنگانی

اند که سیر نمی شوند و تشنگانی اند که هرگز عطشِ آنها فرو نمی نشیند .

اما آن دسته که بحق مردان خدایند ، با هر نگاه عبرت می اندوزند و با هر مصیبت پند می آموزند و در این عینیّت که پائی در این دنیا و آن پای دیگر رو به آخرت دارند . آنها در هر قدم و هر نظر و هر نفس به درک واقعیّت ها نزدیکتر می شوند و دری دیگر از ملکوت بر آنها گشوده می شود؛ آنچه می بینند دیگران نمی بینند و آنچه می شنوند دیگران نمی شنوند و آنچه می دانند دیگران نمی دانند ، جان پاک آنها در خَلَجانی از شوق پروردگار است و هم در انتظار ، تا در لبخندی به لقای دوست پرواز کنند .

در واقعیّتِ امر و به دور از فریبائیهای سُکرآور ، زندگی جز یک دوره احتضار نیست و این اولیاء خداوندند که آنرا

س ه ۱۳/۵/۶۲

صراط مستقیم

ریزه کاری های اندیشه ای که در ذهن ما به خَلَجان است ، و که در بین میل ها و هوس ها و وسوسه های انحراف گستر شیطانی و نفسانی است ، هر آنگاه که خود را بر صراط مستقیم توحید ، تفکّر و تعقّل ، بر مبنای یاری خواستن مداوم از خداوند متعال تطبیق دهد ، یاری ها یکی پس از دیگری فرا می رسد و با عمل و امید و آرزو در جسم و روح ما تجلّی می یابد ، درک ها بالا می رود صلاح ها سنجیده می شود ، هوی پرستیها به کنار می رود ، صفا و روشنی درخشش می یابد و

آدمی می رود که در واقعیّت حل شود و آنچه هست را از آنچه نیست باز شناسد ، به شهادت لبخند زند ، از شقاوت ها در تعجّب شود ، در سعادت خانه کند ، در موج ها به فراز و نشیب در آید ، هر آنجا که از خداوند تعالی غافل شویم در تبعیّت از نفس امّاره خود خواهیم بود که آن صراط مستقیم نخواهد بود ، و در آنجا که با عملی شیطان را خشنود نمائیم بر صراط مستقیم نخواهیم بود و در آنجا که از جوش و خروش رامش پذیریم ، بی تفاوتْ مرده ای را مانیم که تسلیم بیحالی و خود فراموشی شده ایم و این نه آن صراط مستقیم است که همه کائنات با شور و شوق در آن راه می سپارند .

خواست استقامت از خداوند تبارک و تعالی در صراط مستقیم اولین قدم در این راه پرعظمت است ، و آرامش خاطر در این مرحله آن را می رساند که توفیق در این آرزوی بزرگ در حال تکوین است و توجّه و حضور قلب در عبادات مطلع نویدبخش قلب سلیم است که جز با قلب سلیم را بر صراط مستقیم قراری نیست .

س ه ۲۴/۴/۶۲

صبر در توحید

سخن در توحید حضرت پروردگار است جلَّت عَظَمَتُه که سخن در آن و توجّه به آن خود توفیقی ربّانی است ، چه در این سخن و در این توجّه ، همه کائنات هم آوا هستند و غیب و شهود را در آن مرزی نیست و که آن را صفای روح و خلوص نیّت ساحت معراج است ، در اینجا سخنی از پیر جماران می

آوریم که فرمود : ((اگر تهذیب همانا انسان در زیانکاری است ، مگر آنانکه ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند ، و به حق سفارش کردند و به صبر توصیه با تفکّر و تعمّق در صبر رؤ یای انسانی با فضیلت تجسّم می یابد که سر تا پا خلوص است ، و مسیری صحیح و مشخّص دارد ، آنجا که باید ، شدت عمل دارد ، و در اِعمال شدت عمل با استقامت و صبور است ، و آنجا که باید ، ناگواریها را تحمّل می کند . حتّی اگر خاری در چشم و استخوانی گلوگیرش باشد که صلوات خدا و ملائکه و مؤ منین بر رسول خدا و صبر موهبت و امدادی غیبی است که در کنار هر عمل خیری مدد کننده است ، از آن جمله صبر در کنار ایمان ، آنجا که قادر بر ایمانشان . . .) . (۱۰)

شما ضرری برساند) . (۱۱)

برای شما امری را آراست پس صبر زیباست) . (۱۲)

نمودید . . .) . (۱۳)

س ه ۸/۵/۶۲

کعبه

کعبه ای پرخاطره ای منجلی زانوار حق

ای همه در راه تو ، جانها ز تن اندر سبق

هم تو با عرش خدا ، هم مسجدالاقصاستی

هم خدا را خانه ای ، هم جان ما را تو رمق

دل در ذکر خدا ، تن رو بتو در پرس و جو

کاشکی این خاک ما ، با خاک تو در یک طبق

سجده ای ، ذکری ، رکوعی ، سر تو

کاش هر شب جان ما ، در قبله ات در ذکر حق

کاش دائم رهنما ، در فهم معنا لطف رب

تا ببوسیم ، در کنارت دست

مهدی (ع) در فلق

س ه ۱۷/۹/۵۹

معراج حق

ای پاسدار حق به خدا آشنا توئی

در پهنه زمین ، گهری پر بها توئی

معراج حق نماز خدا را ، تو ناطقی

محو خدا شده ای ، در طُوی توئی

شوقی ، صفائی ، بی خبر از خود بهر کجا

در پهن دشت جنگ ، بدور از ریا توئی

هر جا نظر کنی ، رخ جانان نظاره گر

هر جا سخن کنی ، به سخن با خدا توئی

خواندی کتاب دشت و دمن ، سبزه و چمن

مفهوم درک و مظهر شرم و حیا توئی

شیطان به حیله های گران ، حیله می کند

زین رهگذر یکی چو همه مبتلا توئی

ذکرت همیشه یاد خدا باد و بندگی

وردت هماره در قفس و مرز زندگی

یا رب اگر مرا نرهانی ز حیله ها

در حیرت بلا ، به بلا ، مبتلا منم

س ه ۲/۸/۶۰

هاله ای از نور

کاش با جانان ، دیار دوست ، ماءوا داشتیم

دوستان از مخلصانی ، پیر و برنا داشتیم

کاش چون غنچه به لب ، لبخند و اشکی در نگاه

دار خویش بر دوش ، لب ، ذکر خدایا داشتیم

کاش چون مرد خدا ، دستی نهانی با خدا

دست دیگر بر ملا ، حل معمّا داشتیم

کاش چون پیری مزکّی تکیه بر الطاف حق

هاله ای از نور ، در ذکر و دعاها داشتیم

کاش چون رزمنده از جا می جهیدیم ناگهان

در کشاکش لنگ لنگان ، رو به بالا داشتیم

کاش اندک ، کم کمک ، در خود نهان از شرمساری

از تکبر می رهیدیم ، فهم والا داشتیم

کاش چون شیرخواره طفلی بی سخن لبخند زنان

شبنم معصومیت ، بر روی زیبا داشتیم

کاش بی رنگ می شدیم ، از رنگ و بوی زندگی

لاله گون ، در دشت خون ، فریاد صحرا داشتیم

کاش چون مردان حق ،

نالان به درگاه خدا

خواب از چشم می زدودیم ، فکر فردا داشتیم

کاش بودیم با صفا ، همچون ملائک ایزدی

زیر پا امواج نفس ، تا موج دریا داشتیم

س ه ۲۰/۱۲/۶۴

جبهه

جبهه ! ای سرزمین خدا ! جبهه ! ای فرازت چون کوه طور ، و ای نشیبت چون شعب ابی طالب ، همه تقدّس ، و همه طهارت ! تو ای دیار عاشقان راستین ، و ای وادی جان باختگان به یقین ! هر چه وسعت تو وسیع تر ، روح را آرامشی بیشتر است .

چه گریز از تنگنای این جهان در هوای آن همه نیکانی که رفته اند و به خدای خود پیوسته اند را ، دروازه ای گسترده داری ، به سوی این همه عظمت ! و این همه واقعیت ، و این همه زیبائی و ابدیت !

خدایا ! نعمتت را درباره ام تکمیل فرما ، و هیچگاه روح و هوای مرا از سرزمین مقدس جبهه ، از پایگاه امام عصر (عج) ، و از دیار خوبان و نیکان در محضر خود محروم مفرما ، و همیشه ام را در مبارزه و هم هر جا که هستم را برایم میدان مبارزه قرار ده که تو بر هر چیز قادری .

س ه ۱۰/۱۲/۶۱

امر به معروف و نهی از منکر

در خرّمی های شاهراه تاریخ بشر ، آنجا که اوج به کمال می رسد ! سرسرائی افتخارانگیز همگونِ ((وادی السلام)) ، بر همه نیکیها نظاره گر است ؛ در آنجا مردمی در نهایت صلابت و عظمت بسر می برند که خداوند تبارك و تعالی آنها را با بهترین مردم هستید که به نفع انسان ها برانگیخته شده اید که به معروف امر می کنید و از منکر نهی می نمائید و به خدا ایمان می آورید) . (۱۴)

فریضه امر به معروف و نهی از منکر نسیمی از رحمت الهی

است که وجدان های پاک را نوازش می دهد ، و شوقِ حرکت می آفریند ، و از آن ، سخن بحق ، رحمت بحق ، جهاد بحق ، و همه هر چه حق است جریان می یابد .

((م ا اَعْم الُ البِرِّ کُلُّه ا وَ الْجِه ادُ فِی سَبی لِ اللّهِ عِنْدَ الاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهی عَنِ الْمُنْکَر . . .)) .

همه اعمال نیکو و جهاد در راه خدا در پیش امر به معروف و نهی از منکر نیست مگر مانند آب دهان انداختنی در دریای پهناور ، و امر به معروف و نهی از منکر اجل را نزدیک نمی کند و روزی را کم نمی گرداند و نیکوترین امر به معروف گفتن یک سخن درست نزد فرمانروائی ظالم است . (۱۵)

مقدّمترین مرحله این واجب الهی اِعمال آن در سرزمین وجودی خودمان است ، دنیائی ناشناخته از عظمت ! با آن همه نوسان احساسات ، عواطف ، غرائز و هم وسوسه های ویرانگر . لذا در رسیدن به سُلطه رحمانی بر اعجوبه نفس ، باید خود را به پایگاه تفضّلات الهی و الهامات ربّانی برسانیم که اگر نه این گونه باشد ، چگونه خواهیم توانست بر دیگران مؤ ثر باشیم ، گو اینکه نباید امید تاءثیر و استمرار عمل را از دست بدهیم .

هر قدم و کلام ، هر توجّه و تذکّر ، در بُعدی از امر به معروف یا تجسّمی در عکس آن است ، لذا می تواند باقیاتی از صالحات یا سیئات باشد ، و در همهمه این همه عمل و عکس العمل ، که بالاخص در امر به معروف و

نهی از منکر است ، از خداونـد متعال کمک می خواهیم که در جزء جزء مسئولیت ها ما را مدد فرماید ، و بر تحمّل ما بیفزاید آنجا که در عظمت و کبریائی حضرتش اندیشه می نمائیم و هم بر رحمت واسعه خود ، آنجا که از عدل او اندیشناکیم .

س ٥ ١١/۶/۶٢

توبه

دانشِ آنچه که فلاـح و رستگاری مـا در آن است و هم آنچه که تاءییـد پروردگار عالمیان را شامل است ، مشـخّصا از هر چه گرانبها ، گرانبهاتر است ، چرا که این گونه دانش ها باعث بیداری و در نتیجه باعث فاصله گرفتن از هر چه زشتی و آلودگیها می شود ، چه هر چه هست گناه و آلودگیهاست که ما را به سقوط در منجلاب منتهی می شود ، و هر چه هست گناه است که آئینـه فطرت آدمی را بـه کـدورت و تیرگی می کشانـد ، و بـاز هم گنـاه و معاصـی است که آدمی را از فیض عُظمی و درک حقایق باز می دارد .

و اما توبه ، بازگشت به سوی خداوند تبارک و تعالی است ، آنگاه که ندانسته ، فردی مرتکب معصیت شود و وقتی متوجّه شد پشیمان و نادم شود و بلافاصله توبه نماید و دیگر به آن گناه برنگردد و مرتکب نشود؛ به این توبه ، توبه نَصوح گویند ، و آن گاهی که یکی از ایشان را مرگ فرا رسد ، گوید الان توبه کردم . . .) . (١۶)

حضرت مولای متقیان می فرماید :

((اَلْمُذْنِبُ عَلی بَصی رَه غَیْرُ مُسْتَحَقّ للعَفو))

(گناهکار مطّلع ، مستحق عفو نیست) . (١٧)

اما شروع به گناهِ

بسیاری از مردم ، از ندانستن ها و نداشتن علم به احکام و مسائل شرعی است ، بنابراین تعلیم و تعلّم (یاد دادن و یاد گرفتن) نمی شود یک وظیفه اصلی و همگانی نباشد ، پس هر کس در هر مقامی که هست بایستی در آموزش خود و دیگران کوشا باشد که همه در پیشگاه حضرت احدیّت مسئولیت داریم و خود را به او می سپاریم که ((اِنَّ النّ اِقِد بَصیرٌ بصیر)) . (۱۸)

س ه ۳۰/۶/۶۲

حج

(از حقوق الهی بر مردم حج خانه خداست . . .) .

آن اجتماع بزرگ آشناهای ناآشنا ، آنان که با تناسب وُسع در انعکاس بخشیدن آنچه درک می نمایند ، تواناترند ، و آن ، و هم آن همه ، راهها و شهرها در زیر پا ، در زیر بال ، و در عرشه کشتی ها می پیمایند ، تا به مرکز آنچه ایمان و باور از گفت ! او که امین بود ، و آن همه نشانه داشت ، که خدا یکی است ، و آنجا ، در پیرامون کعبه خدا ، که پیامبر آن را از بت ها پاک کرد و انسان ها را فرمود ، آنچه که سوره توحید فرمود ، و علی که وصی او و پدر اوصیاء بود ، در آن متولد شد و پای بر دوش پیامبر نهاد ، و بت ها را فرو کشید و هم او که در آن مکان مقدس سوره برائت تلاوت نمود ، و در آنجا و در همان علی ، همان علی که آن همه زیبا بود ! و آن همه زیبا گفت ! و

آن همه خدایش ستود کعبه آنجا ، همان جا که خدا همه را از مسلمین به آنجا دعوت فرمود ، که تا بندگان دیده بر دیده هم بگشایند ، و به یک قبله با هم رکوع کنند و سجده به جای آورند ، که زهی سعادت ، و تا با یک صدا دعوت خدا را لبیک بگویند ، و در یک لباس محشری را به تماشا نشینند که گوئی قیامت است ، و همه کفن پوش !

آنجا ، همان جا که کعبه نام دارد ، همان جا ، همان مسجدالحرام ، که آدمی دوست ندارد که دیگر سر از سجده بردارد ، آنجا ، با آن همه عظمت ، با آن همه هیاهو و ولوله ، با آن همه اخلاص و اشتیاق زاینده ، برای آن که رفت در جذبه شوق دیدارِ مجدّد می گدازد ، و آن که نرفت دعوت خدایش همیشه در برابر است ، که آن که نماز را درک می نماید ، حجّ را هم درک

س ه ۱/۷/۶۲

غدیر خُم

آن روز ، روز هیجدهم ذی الحجّه و هنگامه غدیر خم ، شاهد قدرت نمائی قادری بود که امروز دین را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و به دین اسلام للّه للّه (در این تمامی و کمال) برای شما رضا دادم .

انسان ها در آن روز ، و در آن اجتماع عظیم ! آن همه و به یکباره ، به آزمایش سنگینی گذاشته شدند ، که گوئی همگان تا قیامت در حال تکرار است .

نداده ای) . (۱۹)

(همانا ولی و سرپرست شما خدا و رسول

او و آنهایند که ایمان آوردند ، آن ایمان آورندگانی که نماز به پای می دارند و زکات می دهند ، در حالی که در رکوع اند) (۲۰) .

گفت : ((مَنْ کُنْتُ مَوْلا ـ هُ فَعَلِیٌّ مَوْلا ـ هُ)) (آن کس که من مولا ـ و سرپرست اویم علی نیز بر او مولا ـ و حاکم است) (۲۱) و فرمود : ((اَللّ هُمَّ و الِ مَنْ و الا هُ وَ ع ادِ مَنْ ع اد اهُ)) (خدایا دوست بدار آن کس که او را دوست دارد و دشمن دار آن را که او را دشمن و عذاب به دوزخ فرو افتاد ، و از این گونه چه بسیارند که گوئی روز غدیر خُم همیشه است و آفتابش را غروبی نیست .

س ه ۱۲/۷/۶۲

ولایت فقیه

((من دو جانشین ارزشمند در بین شما قرار می دهم ، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم مادام که به آن دو متمسّک باشید ابدا گمراه نخواهید شد و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر حوض به من وارد گردند))(۲۲) . وجود مقدّس امام در هر عصری و وجود مقدّس حضرت ولیّ عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشّریف در این زمان ، منبع فیض و برکات است حجت خدا خالی باشد اهلش را فرو می برد) . (۲۳)

تمسّک می جوئیم ، آنجا که می فرماید : ((وَ اَمَّا الْحَو ادِثُ الْو اقِعَه فَارْجِعُوا فیها اِلی رُو اةِ حَدِیثِن ا فَاِنَّهُمْ حُجَّتی عَلَیْکُم وَ اَنَا حُجَّةُ اللّهِ عَلَیْهِمْ))(و اما در حوادث و مسائلی که پیش می آید (برای کسب تکلیف) به راویان حدیث ما ، مراجعه کنید که آنها حجّت من

بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنها هستم) . (۲۴)

و از آنجا که بحمداللّه علماء و فقها بسیارند برای انتخاب فردی جامع الشرایط و فقیهی والا در امر فقاهت و ولایت مُخالِفا عَلی هَو اهُ ، مُطی عا لِاَمرِ مَوْلا ه فَلِلْعَو ام اَنْ یُقَلِّدُوهُ وَ ذ لِکَ لا یَکُونُ اِلّا بَعْضَ فُقَه اءِ الشِّیعَهِ لا کُلَّهُم)) .

(پس ، از فقهـا آن که بر خـود مسلّط باشـد ، و دین خود را حفـظ نمایـد ، و بـا هوای نفس خود مخـالفت نمایـد ، و مطیع امر مولای خود باشد ، پس بر عوام بایسته است که از او تقلید کنند و این کیفیّت در فقها یافت نمی شود مگر در بعضی از فقهای شیعه نه همه آنها) . (۲۵)

س ه ۲۰/۷/۶۲

حسین علیه السلام در کربلای توحید

در عظمت های خلقت آن تجلّی بر حق است که واقعیّت وجود را از واجب الوجود تجسّم بخشـد ، آنجا که در ذکر می ایستیم ، آنجا که در تفکّر قرار می گیریم ، آنجا که به پایان این زنـدگی می اندیشـیم و همه آیات الهی که اندیشه ما را توجّه دهد و به نحوی سـخن گویـد و کتابت نمایـد که ذهن آنرا قرائت کند ، انسانیّت را در نقطه اوج قرار می دهد که عروج به آن ، نقطه نظر و هـدف است ، و این هـدف را انسان های والا تجسّم می بخشـند ، و در تـذکّری همیشه در یادها می آمیزند ، که همه از اوست ؛ ابراهیم خلیل سخن از او گفت ، و رؤ یا از او گرفت ، به بت ها سخن از او

گفت ، و در آتش او را خـواست ، و در گلسـتانِ او آرمیـد ، و در قربانگـاهِ او تیغ بر حلقوم اسـماعیل برد ، نه ابراهیم را نظر بر اسـماعیل و نه اسـماعیل را نظر بر ابراهیم ! هر دو او را ، اسـماعیل او را خواست ! ابراهیم او را خواست ! و انسان های والا او را می خواهنـد ، و این واقعیّت هـا را در بلایـا تجسّم می بخشـند ، و هم اوست که نوح را از کَرْبِ عظیم نجـات داد ، و نیزه ها را برای او تحمّل کرد ، و آن همه ضربه ها برای او ! آن همه سختی ها را که ما را یارای گفتن و شب عاشورا !

برای رضای او موعظه نمود . و به خونهای ریخته شده ، اکبر ، اصـغر و آن همه صـحابه نیکو به نظاره نشست ، و باز هم ! و هر دم شـکفته تر می شـد ، و زنـده تر ! که او همیشه زنده است ، زنده خدائی ، سـرش را بریدند ، و باز ذکر می گفت ، او با سـر بریـده قرآن می خوانـد ، می گویند دیدگانِ نیمه باز حسـین نگران و به افق می نگریست ، خدا می داند ، شاید نگران اسـیران بود ، آنها که از اهل بیت و فرزندان پیامبر و علی و فاطمه بودند ، شاید نگران کودکانی که به یکباره بی کس شدند .

توحید را در نهایتی به کمال ، معنا بخشید .

س ه ۱۲/۷/۶۲

در تاءثیر اطعمه و اشربه

در صفای روح و خلوص عقیدت بحثی زیبا بجای آریم که خداوند یار ما خواهد بود ، چرا که به

سوی او در حرکتیم و این شما کسی دوست دارد که گوشت برادرِ مرده خود را بخورد . . . ؟

در دو آیه مبارکه اخیر ، آیه نخست موضوع در ماده است و در آیه مبارک دوم موضوع در معناست و می رساند که این هر دو را ، هم در ماده و هم در معنا تاءثیری بحق است ، و همین گونه است آنچه که حرام است ، و در تشکّل روح و حسین بود ، مظهر کمال بود و تبلیغ را به کمال رساند و در اثباتِ واجب الوجود واقعیت را به نمای همگان گذاشت و قطرات ای مردم . . . وای بر شما ! دریافت بخشش از حرام (شخصیت)للّه شما را در هم شکست و شکم های مملوّ از حرام شما باعث آن شد که خداوند بر قلب های شما مهر زند (که از فهم سخن و درک حقیقت محرومید) : ((قَدْ اِنْخَزَلَتْ عَطِیّ اتُکُمْ مِنَ الْحَر امِ وَ مُلِئَتْ بُطُونُکُم مِنَ الْحَر امِ فَطَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبِکُمْ . . .)) . (۲۶)

و دو گوهر از سخن آن حضرت روحی له الفداء می آوریم که فرمود : ۱) ((اَمّ ا اَمْو الُکُم . . .)) اما اموال شما را نمی پذیرم مگر بخاطر اینکه پاک شوید پس هر که می خواهد بپردازد و هر که نمی خواهد نپردازد . (۲۷)

۲) ((مَنْ اَکَلَ مِنْ اَمْو الِن ا . . .)) هر که از اموال ما چیزی به نا حق بخورد گویا آتش به درونش سرازیر ساخته و بزودی در دوزخ افکنده خواهد شد . (۲۸)

س ٥ ۳/۸/۶۲

قیام برای خدا

برای

خدا قیام نمائید دو تا دو تا و یکی یکی . . .) . (۲۹)

فرادی با تنها فرق دارد ، مثلا وقتی نماز را فرادی می خوانیم یعنی به جماعت نمی خوانیم که تعدادی ممکن است به عللی به تنهائی نماز بخوانند و وقتی این تنهاها را جمع ببندیم فرادی می شود . مَثْنی نیز شبیه به آن است ، یعنی فرادی به معنای یکی یکی است و مثنی یعنی دوتا دوتا ، و این به آن معنا نیست که فقط یکی یکی یا دوتا دوتا قیام نمائیم نه بیشتر ، بلکه این حدّاقل است یعنی حتی یکی یکی یا دوتا دوتا برای خدا قیام نمائید ، چرا که از طرف دیگر خدا و اقامه نماز قیام لِلّه باشد که هست ، یا ممکن است قیام لِلّه در جنگ و کشتن و کشته شدن باشد ، و زمانی هم تفکّر و نهی از منکر می نمودند و آنجا که باید ، با سکوت و تحمّل مصائب بر امور نظارت داشتند که صلوات اللّه علیهم اجمعین .

لذا وقتی قیام ، لِلّه شد ، همه چیز را در بر می گیرد ، و هر کس در هر کجا به آن مدد می جوید ، چرا که خودِ شنیدن این کلام و عمل به آن از مدد پروردگار است و هم اوست که اگر کسی را از این گونه مواعظ محروم فرماید ، کسی قادر نیست در جبران آن کاری انجام دهد ، و کسی را محروم نمی فرماید مگر اینکه در اثر نافرمانی و آلودگیها ، از ساحت قدس کبریائی فاصله بگیرد که نستعیذ باللّه .

س

حکمت ، نور تشخیص و هدایت بسوی خداوند تعالی

بسیاری داده شده است) . (۳۰)

آری ، در آن هنگام که حکمت الهی بر انسانی تجلّی کند ، بر درک و بصیرتش بیفزاید ، و حقایق در ابعاد واقعی خود جلوه کند ، مرز این زندگی را در نوردد ، و هر گاه و بیگاه آن جهان و آن نشئه و آن همه که الْکَ افِرِ)) (دنیا برای مؤ من همانند زندان است و برای کافر چون بهشت) . (۳۱)

اگر کسی بخواهد در خود فرو رود ، اگر کسی بخواهد در کوچکی و حقارت خود تصوّری داشته باشد ، اگر بخواهد در هست و نیست خود تاءمّلی نماید ، لامحاله در بی وزنی و بی قدری خود نه معلّقی بر او تعلّق می گیرد و نه سکون و پروازی بر او مترتّب است ، و اما آن هنگام که به خدا توجّه نماید ، به خود که مخلوق اوست و هم متوکّل و متّکی به او ، در ارتباط خلقت و اتّکاء و توکّل می تواند خودی تصوّر نماید ، و از درک این همه واقعیّت ها به تدریج خود را به کمال و نتیجه حکمت است و (انتخاب) راه درست از فروع آن است) . (۳۲)

فی المثل ، انسان می اندیشد که چرا خلق شده است ، تا وقتی که به این سخن خداوند تبارک و تعالی می رسد که : (خلق نکردم جن و انس را جز اینکه مرا پرستش نمایند) (۳۳) ، از این کلام رحمان جلّ جلاله که همه حکمت است ، علّت غائی و غرض آفرینش انس و جن دانسته می شود؛ این دانستن

و علم نخستین ثمره آن است ، انتخاب راه درست و صواب که از فروع آن است ، عبادت خداوند تبارك و تعالی است .

سخن دیگر اینکه ((بِالْحِكْمَهِ يَكْشِفُ غِطاءُ الْعِلم))(۳۴) کما اینکه نقل شده است وقتی شیخ الرئیس را مسئله غامضی پیش می آمد با اقامه نماز به خدا روی می آورد و در حلّ معمّا از درخشش حکمت الهی بهره می گرفت .

از نشانه های حکمت : در نفوس (انسان ها) طبیعت های بدی وجود دارد (که حکمت ، آدمی را) از آنها باز می دارد . (۳۵) حکیم کسی است که عقل را در تملّك خود دارد . (۳۶) عقل (چون غوّاصی) آنچه در عمق حکمت است را استخراج می کند . (۳۷)

س ه ۱۰/۸/۶۲

قیود : در رابطه با یکتاپرستی

قیود زندگی در معارضه با سعادت و حیات اخروی و ابدی است و وارستگی در این است که نخست توفیق ایمان و عمل صالح از خدا بخواهیم ، و آنگاه نیز هر کار نیکی که انجام می دهیم به گمان نیاوریم که خود آن را انجام داده ایم ، موسی و قومش عبور کردند و به یکباره فرعونیان را در کام خود کشید ، چرا که آنان و همه اولیاء خدا دل بر غیر خدا ندارند ، چه هر توجّه به غیر خدا شکستی است که جبران ندارد .

خوردن ها ، پوشیدن ها ، مقام ها ، مال و فرزند و دوستان ، و همه ، تا آنجا نیکو است که در راه خدا و برای خدا باشد که در این صورت همه سعادت اند و در غیر آن شقاوت را سبب و علّت

. این سرسرای خلقت ، که این همه صحراها دارد در عظمت ، را نیکو بنگریم و خویشتن گمانی را دور باش بگوئیم که همه فریب است نه واقعیّت ، و آن شبِ نخستینِ مرگ که این همه در فشار آن سخن است ، مگر نه این است که در آنچه بودیم و اندیشیدیم ، و جمع کردیم و دل بستیم ، به یکباره بر کناریم که پرده به کنار است و هزار افسوسْ ما را ، به کناری دیگر ، آنجا که دیگر نتوانیم نیکی انجام دهیم ، و تفکّری به حساب عبادت ، . . . .

شهید چرا گناهی ندارد ؟ برای آنکه هر چه دارد که ندارد ، و هر چه ندارد که دارد را ، یکباره و با خلوص و تضرّع به پیشگاه خدایش عرضه کرده است ، چه سؤ الی دیگر از او که چه داری ؟ که هیچ ندارد ، و با که علقه بستی ؟ که علقه ها را یکباره گسست و به پرواز در آمد ، که قیدی نه دیگر بر پا ، و بندی نه دیگر بر بال دارد . او که همیشه زنده است ، و برنده برخوردارند) (۳۸) . و آنان که بر راه دیگرند چه بیدار باشی بهتر از سخن خدا ، که سخن خدا رساترین است و هم از شک و تِجارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَ مَسَاکِنُ تَرْضَوْنَهَآ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّی یَاءْتِیَ اللّهُ بِاءَمْرِهِ وَ اللّهُ لا یَهدِی تجارتی که از کسادی آن می ترسید و خانه هائی که به آن دل خوش داشته

ایـد ، نزد شـما محبوبتر است از خـدا و رسولش و جهاد در راه او ، پس منتظر باشـید تا امر خـدا فرا رسد ، و خدا مردم فاسق را هدایت نمی کند) . (۳۹)

س ه ۲۹/۸/۶۲

سپاس از فوز شهادت

خدایا ! تو را سپاس که بندگان نیکوی تو ، نیکو متولد می شوند ، و پاکیزه زندگی می کنند و با شکوه به شهادت می رسند .

اگر الطاف خفیّه تو نباشـد ، چه کسـی شایان این همه عظمت است ، و چگونه ممکن است در این همه قیـد و بندها به عظمتی این همه شگرف دست یافت !

بما توفیق سپاس گفتن و نیک اندیشیدن عطا کن و همیشه ما را بر صراط مستقیم دار .

خدایا ! اشک های ما را در سوگ شـهدا باعث تطهیر ما از قباحت ها و گناهان قرار ده ، و هم سـنگینی فراق را باعث سـنگینی حسنات و محو سیئات و بیداری ما .

خـدایا ! بـا اعطای صبر ، آن آشـنای غیبی ، هر دم بر ایمان ما بیفزای و ناسپاسـی ها و فراموشـی های نازیبا را از ما دور فرما ، و تلخی هجران را به شیرینی وصال بدل فرما که تو بر هر چیز قادری ، یا ذالجلال و الاکرام .

س ه ۹/۹/۶۲

شهید

نپـذیرد . وحشت های کوبنـده ، او را از مسیر حق باز نـدارد . در عطش و گرسـنگی ، در نقص جان و مال با صبری نمودنـد ، فرشتگان بر آنها فرود می آیند ، اینکه نترسید و غمگین نباشید و مژده بر شما به بهشتی که به آن وعده داده شده اید) .

لذّتِ لقاء و شـمیمِ خوشِ دیار دوست ، از ادراکات یقین است که در تصوّرِ توصـیف نمی گنجد و شـهید نامی از ناظر است و رسیدن انسان ، حتی در حدّی ، به این مرحله از کمال و عظمت ، در

خور آدمیانی آن همه والاست که از همه چیز تا خویشتن خویش برای خدا بگذرند ! و در عبور از این گذرگاه ، خود را به مقام قرب الهی برسانند . وصف این آنان را که در راه خدا کشته شده اند از مردگان بحساب آورید بلکه از زندگان اند و در محضر پروردگارشان روزی می خورند ، و شادمان از آنچه خداوند از فضل خود آنان را بهره مند فرمود ، و در مژده به آنها که هنوز از پی شان به آنها ملحق نشده اند اینکه نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین شوند) . (۴۰)

((شهید)) کلمه طیبه ای است که در عروج به سوی حضرت باری تعالی است و ((توفیق شهادت)) عمل صالح است که او را بالا می برد .

س ه ۲۱/۹/۶۲

غیب

در ساختمان بدنی انسان وقتی خیره می شویم ، عظمتی از شاهکار خلقت می بینیم . تا آنجا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید :

انسان می بیند ، می اندیشد ، غیب را درک می کند ، و هر کدام از ابعاد درک به علّت انتقال آن چگونگی ، به دستگاه پیچیده ادراک است . و این حالت و چگونگی را نیروئی از خارج مدد می دهد و هدایت می کند که از الطاف الهی است و هم روحی عجیب که علوم انسانی بر آن احاطه ندارد و امر پروردگار است .

با اینکه لطف رحمانی بر همه یکسان است ولی تجلّی و تاءثیر آن بر همگان یکسان نیست و در ارتباطی پیچیده از صفا و و نعمتی برای یکی ، ممکن است برای دیگری نقمت باشد ،

و فقر و محرومیّت برای روحی ، باعث جمال و زیبائی و صفا گردد .

وقتی فردی وارسته ، کار نیکی انجام می دهد وارسته تر می نماید ، و وقتی منحرفی گناهی دیگر مرتکب می شود ، تاریک تر جلوه می کند ، و این کیفیّت حالتی فطری در تجسّم زیبائی ها و زشتی هاست که هدایتگری عملی به سوی قادر متعال و موجبی در توجّه و تذکّر است . آنچه دیده نمی شود و هست ، غیب نام دارد و در حالت عادی نیز چه بسیار دیدنیها که برای کسانی دیده نمی شود ، و بسا غیبی که برای افرادی قابل رؤ یت است و یا قابل درک در ادراک مختلف ، و یا شنیدنیهائی که برای پاره ای قابل درک و تجزیه و تحلیل نیست ، فی المثل می شنوند ولی نمی شنود ، و می بینند ولی نمی بینند ، اینها نمونه هائی است که کم و بیش برای همگان قابل فهم است و در تفهیمِ فهم غیب که ایمان به آن از اصولِ هدایت قرآن برای مؤ منین است از واضحات و مسلّمات است .

کمال است و آن پرده ها که در جلوی ادراک ماست ، برای جناب ایشان مطرح نیست ، و جسم ایشان در صفا و طهارت مانند روح است که سایه ندارد ، و پرده ای او را حجاب نمی شود . و این جسم ما که در حال حاضر با روح ما ، ماي موجود را تشکیل می دهد پرده ای در شکل بدن ما به اضافه مجموع وابستگیهاست ، و در آن هنگام که از این

پرده رها شود ، در واقعیّتِ مقتضی به خود قرار خواهد گرفت . بنابراین ، در حال حاضر ، هر کس به نسبت صفا و خلوص و تقوائی که در اوست دارای درک غیبی است ، و چه بسا افراد وارسته که قبل از مرگ ، جای خود را در آن جهان می بینند ، آن عالَم که در حال حاضر و معمولی غیب است . در روایت دارد که هر وقت خداوند به مؤ منی اراده خیر کند و بخواهد بصیرتش را زیاد کند از جایی که امید ندارد برایش کارسازی می کند ((مِن حَیْثُ لا یَحْتَسِب)) (تا پی ببرد به این که غیب در کار است) . (۴۱)

وحی

وحی از امور غیبی و در ارتباط خداوند تبارک و تعالی با موجودات و دارای مراتبی چند است ، گاه خطاب زنبور عسل بر گیر از کوهها و درختان خانه هائی و نیز از آنچه برافرازند سپس بخور از هر میوه ای و راههای خدای خویش جز این نیست که من بشری مانند شما هستم که وحی شد به سوی من که جز این نیست شیر بده پس موقعی که برای او در هراس افتادی در دریا رهایش کن ، نترس و اندوهگین مباش ، او را به تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم) .

پس کیفیّتی از سخنان رب العالمین وحی می باشد ، و در بُعد انسانی آنجا که تبلیغ و ارشاد متروک مانده ، و از جهات مختلف لازم باشد ، انجام می پذیرد ، و همیشه لذا قوام و هستی ذرّات کائنات در ارتباط

با خطاب و وحی حضرت سبحان است جلّ جلاله و وسوسه های شیطانی فقط در مطرودینِ از گناهکاری کاربرد دارد .

س ٥ ٢/١٠/٦٢

شکر

حمـد و سپاسِ خداونـد تبارك و تعالی حاكی از اندیشه رسا و نشانه شـرك ناپذیری انسان از نظر قرآن كریم است ، آنجا كه در گستره نعمـات الهی ، كه به شـماره نمی آیـد سـپاس خداونـد و اعمـال سپاسـگزارانه اعضاء و جوارحِ بـدن ، جریانی حیات بخش است كه جسم و جان را طراوت می بخشد .

در هر نمـاز بعـد از نـام مبارك پروردگار ، نخستین كلام ، حمـدِ قادر متعال است كه بارها در هر شـبانه روز تكرار می شود و ماهها و سالهای عمر را در بر می گیرد ، و در كنارِ آن همه كلمات طیّبه ، به زندگی ارزش و بهاء می دهد .

انسان ها نیز وقتی به یكـدیگر كمك و احسان می كننـد و یكـدیگر را ارشاد می كنند ، ایجاد حق می شود ، و این حق را ، در صورت الهی بودن ، بایـد به نوعی جـبران نمود . ولی اگر آن حقْ الهی نباشـد موجب حقوق نمی شود ، فی المثـل امـا در اداء حقوق انسـان هـا نكته ای است كه بایـد به آن توجه نمود ، و آن اینكه همه سـپاس ها از آن خداونـد تعالی است ، كه مسـبب الاسباب و قادر مطلق است ، و بندگان وسیله اند و تشكّر از آنها مرحله ای حسّاس است كه شیبی لغزنده به سوی شرك دارد ، لذا سپاس از آنها نباید استقلالی باشد ، مثل اینكه بیمار به طبیب معالج بگوید كه اگر

شما نبودید من مرده بودم ! و از این قبیل تصوّرات که فراوان است ؛ بلکه بهتر است بصورت پاداش ، هدیه ، دعا و استغفار اداء حق نمود .

احسان و نیکی نمودن به والدین قسمتی از اداء حقوق آنهاست که بر گردن فرزندان دارند .

در هر حال اداء ننمودن حقوق انسان ها ، چه در سطح خانواده و یا جامعه ، به تدریج انسان را گرفتار و از تعالی باز می دارد و این کلیّت در ادارات ، فروشگاهها و در سطوح تعلیم و تربیت ، کشاورزی ، صنایع ، و تا همه جا ، گسترده است .

س ه ۲۷/۱۱/۶۲

افسانه حیات

در کوچه باغ عمر ، منم ، حیران نشسته ای

تو(۴۲) ز آشیان پریده ، ز صحرا گذشته ای

پژواک کوه گوئی همه ، های های دل

آوای مرغ ، زمزمه دل شکسته ای

شام فراق و صبح امید ، در کنار گریخت

تک ناله ها ، به بدرقه ات تا که رفته ای

آن لحظه وداع که ، همای خیال ما است

افسانه حیات ، به نگاهی گفته ای :

روز و شب و سحر ، همه فریاد رفتن است

پیر و جوان و طفل ، همه نوبت نشسته ای

جمعی ز کفر معصیت ، در حیرت گناه

جمعی ز شوق دوست ، به سر عاشور بسته ای

با کاروانیان بگذشتم ، ز کوی عشق

تا بنگرم چسان ؟ چگونه ؟ تو ای گل شکفته ای

تا بنگرم کتاب و دعای تو ، در کجاست

یا در کجا ؟ جانا ؟ غریبانه خفته ای

پرسم ز ماجرا و بگوئی ، ز سر گذشت

از شام غسل خون که به مهتاب رفته ای

طول سفر که بود ره لبیک تا خدا

در آخرین

نفس چه شنیدی چه گفته ای ؟

الحق که قدس بود ، و صفا بود ، و مروه بود

آن دشت و کوهسار ، که به میقات رفته ای

در لا مکان عشق ، من و دل در کنار تو

دست دعا ، که گوهر ایثار سفته ای

یا رب همه ز تو است ، جوانی و شور و حال

شوق لقا به دل ، گِل خوبان سرشته ای

س ه ۱۱/۵/۶۹

آزمون های عمر

از مشیّت الهی است که لحظات عمر همه در امتحان و آزمایش بگذرد ، و آن روز که امتحانی باقی نماند ، مسلّما از عمر هم هیچ باقی نمانده است ، از این توفیق اجباری ما باید سپاسگزار باشیم چه اگر بنا باشد که آدمی به کمال برسد ، و بداند آنچه را که باید بداند ، و بشناسد آنچه را که باید بشناسد و خود را به شایستگی برساند و در آن تثبیت شود ، لازم است دوره ای را بگذراند که در آن با ظرائف خلقت و عظمت آفرینش در رویاروئی و تماس نزدیک باشد ، تا در جزء و کل ، او را به ذات احدیت رهبری نمایند .

با فطرت پاک و نفْس بی غرض این مهم به سادگی حاصل می شود ، و نوسانات غیب و شهود ، او را به پیش می برند و به کمال انسانی نزدیک و نزدیک تر می سازند .

رسیدن به این لحظه از عمر ، اندیشه ای رسا و جانی باصفا می خواهد که با فریب خدائی است مدد گیرد و با کاروانی با این همه دانستنیها همچنان پیش رود ، رفتنی که رجعت به سوی اللّه است جلّ جلاله

.

اگر توانائیهای خلق الساعه از حضرت باری تعالی مدد نکند ، آزمایشها جانکاه و مشقّت بار می شود ، نکته ای که با همه نکات در هم می آمیزد ، فرح و انبساط و صبر و استقامت را سبب می شود و یقین را شکل می دهد .

اکنون با کلام خداوند تبارک و تعالی جان خود را روشنی بخشیم و آنچه در مورد امتحان و آزمایش باید بدانیم از مکتب قرآن بیاموزیم آنجا که می فرماید : جانها و ثمرات ، و بشارت بده صبرکنندگان را ، آنهائی که وقتی مصیبتی به آنها می رسد می گویند ما از خدائیم و به سوی او بر می گردیم اینها آن کسانی اند که خداوند (تبارک و تعالی) بر آنها درود و رحمت می فرستد و اینها آن کسانی اند که از هدایت یافتگان اند . (۴۳)

س ه ۱۸/۱۱/۶۲

جهاد اکبر

آنچه که ما در مجاهده با آنیم بسی بی شمار است ، چرا که نعمت ها بی شمار است ، رحمت ها بی شمار است و خواستهای ما بی شمار است .

نخست از اندیشه و اندیشیدن و صحیح یا باطل اندیشیدن به کنکاش نشینیم تا در آنچه که باید در این رهگذر بدانیم توشه برگیریم ، و در این رابطه ما چه خوشبختیم که قرآن کریم در پیشِ رو داریم و این همه کلمات جان بخش از رهنمون به سوی نور و صفا و راستی اند .

تفکّر و تعقّل و تدبّر همه در حیطه اندیشه اند ، همانگونه که شک و یقین ، ایمان و کفر ، امید و یاءس ، سوءظن و حسن ظن نیز چنین

انـد ، اندیشه و این همه که در پیرامون دارد بعدی باطنی است ، و با اینکه به ظاهر تجلّی عملی ندارد مع الوصف سرچشـمه ای از انعکاسات عملی است و رفتار و گفتار و کردار را مبنا و پایه است ، و انسان را مداری است به سوی بهشت یا دوزخ .

در مجاهده ، جهاد اکبر همان تزکیه و تصفیه ابعاد باطنی است ، پس آنچه اصل است باطن است و آنچه تَبَع است ظاهر و عمل است .

لـذا در امتحـان و آزمـایش دوره عمر که در آنیم ، هنوز به حـدّ عمل نرسـیده چه بسا که از آزمایش گذشـته باشـیم ، و اگر به بـاطن نپردازیم چون آن نمـازگزاری می مانیم که همه عمر نماز گزارد ، و هیـچ نماز بجای نیاورد ، و آن قاری قرآن را که در قرائت توجّه و تـدبّر نـداشت ! لـذا آنچه بـاطن و انـدیشه مـا را در صـدر است در ابعاد کفر یا ایمان انسـجام می پـذیرد ، و این محک و آزمون همه شخصیت ما را می سازد ، اندیشه رسا و بی شائبه لازم است تا تصویرِ ایمان گیرد .

پس در جهـاد با نفس که جهاد اکبر است بایـد بکوشـیم تا نخست بر قُلّه ایمان به خداونـد تبارک و تعالی فراز آئیم و در آنجا اتّکال یابیم و در همه قیام و قعود در سـجود باشیم که اللّه اکبر است ، و دنیای دل این همه پر عظمت که می تواند این حقیقت را درک نماید . اگر در سازش با زندگی غفلتْ ما را تخدیر نماید ، به شکست در جهاد اکبر بر

خود رضا داده ایم ، و این آن را سبب است که از آنچه واقعیّت است در حجاب شویم ، غفلت از ذکر ، غفلت از تفکّر ، غفلت از انجام واجبات و همه از این گونه و هم در ابعاد دیگر که ره آوردی جز سیئات ندارد ، و در گریز از این همه بیراهه ها به صراط مستقیم ، اگر کمکِ الهی مدد نکند چه کسی را امید نجات است که قرآن کریم می فرماید :

س ه ۹/۱۲/۶۲

شنیدن

شنیدن خود نیز عَقَبه ای است در امتحان ، که گذر از آن به سلامت ، نه آسان نیست ، بلکه کشتزار ذهن را دانه ها در منقار دارد . آن شنیدن ها که روح را به تیرگی می کشاند و هوس را می آراید و نهال گناه می نشاند را ، چگونه می توان در مقایسه با کلمه طیّبه منکِر بود ، صدای پیامبران گوش را فرا می گیرد و جان از آن نشاءت می یابد ، و بر ظلماتِ ذهن نور می پراکند ، پس باید و یا آیا نباید که بدانیم آنچه را باید بشنویم گوش فرا داریم ، و آنچه نباید که ، تا جان را از آلودگی حفظ نمائیم .

کند ، و هم اینکه نه دروغی در آن شنیده می شود ، آنجا ، بهشت خدا ، که مظهر کمال و جمال و صفا است ، از آلوده شنیدن ها مبرّاست .

(اگر آنان را به هدایت بخوانی ، نمی شنوند ، و می بینی که به تو می نگرند ، ولی نمی بینند) . آنان می شنیدند ، می نوشتند

، حفظ می کردند ولی نمی شنیدند ، چرا که جان آنان روح آنان ، قلب آنان ، در حجاب از شنیدن بود و بر خسران آنان این همه می افزود ! و چون پیامبر در لقای خدا از آنان چهره پوشاند ، همه را نادیده انگاشتند ، که ندیدند ، چرا ؟ که گناهکاران توانِ دیدن را از کف بدهند ، و به راه خود رفتند که می رفتند ، و در وَیْلی رها شدند که می کندند .

پس آنچه صلاح ماست که بشنویم و از آن جانِ ما نقشی گیرد و به اوج نشیند ، جز به یاری پروردگار میسّر نیست که او صراط مستقیم است ، که شنیدن ها را هم که بر آن محور باشد مشخص می نماید که در صدر متن از آن تبرّك جستیم که (آنچه را که علم به (صحّت) آن نداری پیروی مکن که گوش و چشم و دل مسئول اند) . (۴۴)

س ٥ ۱۴/۱۲/۶۲

نگاه

در نگرش انسان ها به عظمت خلقت ، و سکون و آرامش حاصل از تسلیم در مقابل این همه شکوه آفرینش ، همه و همه مدد الهی در معرفت و توجّه به حقایق است ، آنجا که خداوند تبارك و تعالی اما کمالِ جذّابیتِ بدایعِ خلقت ، در طهارت و معصومیّتِ ناظر به رابطه است ، و دیدن زیبائی ها در کودکی که با معصومیّت تواءم است ، شیوائی دیگر دارد و همیشه در ذهن باقی می ماند و مشام جان را نوازش می دهد . اما هر چه بر سنین عمر عاری از تقوی افزوده می شود ، کدورت گناه

آسـمان دیـدن هـا را که این همه وسـیع است فرا می گیرد و بر کشتزارِ دل هـا ابر غم به بـارش در می آیـد ، و لـذّت کـاذب ، آلودگان را به انس می نشیند ، که خنده گناهکاران چون نیشخند بزهکاران شوم است .

در گذر از بلایا و امتحان های زندگی عَقَبه نگاه ، چون شـنیدن ها ، پرتگاهِ سقوط بسیار دارد ، همان گونه که واجدِ در حدّی غائی بیانگر است : (می داند خیانت چشمها را و آنچه در سینه ها پنهان دارند) .

در برهه دیدن ها ، باز هم ، به آوای توان بخش قرآن که ما را ره به کمال است جان خود را به صـفا می نشـینیم که می دهد و رسـیدن آن) . این دو آیه مبـارکه و آیه ای که در صـدر متن ذکرِ آن آمـد ، از نمـونه آیـات الهی انـد که برای توجّه دادن به بدایع خلقت است .

(بگو سـیر کنیـد در زمین و ببینیـد عـاقبت گناهکاران چگونه بود) زمانی نیز نظر نمودن جنبه خود توجهی دارد ، در آورده اید پرهیزگار باشید برای خدا ، و باید هر کس نظر کند که چه برای فردایش فرستاده است) .

س ٥ ٢٣/١٢/٦٢

زبان

آنکه بـا آن یـاد خـدا را ترنّم می نمـائیم ، و با آن در تاریکی ها به مناجات می نشـینیم ، وحـدت و هم در ابعاد نفسانی زبان ، آنجا که دل سخن می گوید ، و جان با موجودات به نجوی می نشیند !

اکنون به دنیای خود توجّه می نمائیم ، که از معنا و ماده است ، از غیب و

آشکار است و همه عظمت در عظمت است ، لَسَمِعْتُم مَا اءَسْمَع))(۴۵) اگر نبود پر حرفی های شما و اگر نبود که دل شما حالت چمن دارد (که هر حیوانی در آن می چرد) شما آنچه که من می بینم را می توانستید ببینید و آنچه که می شنوم را می توانستید بشنوید .

پس بر ماست که از بیغوله های زبان بگریزیم ، از بیغوله غیبت که گوشت برادر خوردن است ، از تهمت ، بدگوئی ، دشنام که همه سقوط است و از وَیْلِ سکوت آنجا که باید بخروشیم ، و از غبار ننگ آنجا که باید به دفاع سخن گوئیم و از شکست اسلام آنجا که باید از امر و نهی لب فرو نبندیم چرا که نفاق است اگر آنجا که باید ، لب فرو بندیم ، و شرک است اگر آنجا که نباید ، به مدح پردازیم گاه بیان کلمه ای حق ، فرد و خلقی را به سعادت کشاند و زمانی بیان کلمه ای باطل ، گروهی را به فساد و تباهی مبتلا گرداند .

آنجا که به خدا پناه می بریم باید از زبان هم به خدا پناه بریم و تکرار این استعاذه را فراموش نکنیم که خود را بر فراز قلب ما ، پنهان نموده است .

س ه ۶/۱/۶۳

دل

دل یا قلب از جهت معنا باطنِ انسانیِ شخص است و نقطه ابتداء و انتها و مرکزی نفس و روح یا جان می باشد . و این که پروردگار جلّت عظمتُه در آیه مبارکه فوق در کنار گوش و چشم ، دل را نیز مسئول ، ذکر فرموده ، به

این واقعیّت است که کِشتگاه شنیدن ها و دیدن ها ، و مرکز تعقّل و نتیجه گیری ، و رضا و تسلیم است . و وقتی آیا سینه ات را گسترش ندادیم ، باز به همین معناست ، منتها گاهی احساس اثر و تشابه لفظ باعث ادغام معنی است ، مثلا وقتی انقلابی روحی به ما دست می دهد ، دستگاه پیچیده اعصاب ما به شدّتْ عمل کرده و عکس العمل نشان می دهد ، و در این رابطه ، انعکاس طبیعی در بدن و بالاخص در مرکز گردش خون ، در قفسه سینه ، حادث می شود که برای همه قابل درک است ؛ طپش قلب ، گلگونی سیما ، یا رنگ پریدگی ، لرزش ، ترس ، سکته و حتّی پیریِ آنی یا تدریجی ، عوارض آن است ، و در هر مرحله یکی دیگری را از معنا و ماده تداعی می نماید .

و اما آنجا که نفس بخواهد ، تمایل می یابد ، و این تمایل اگر شیطانی باشد و یا از هوای نفس امّاره ، از محدوده شرع خارج است ، و همگون شعله ای است که با گذشت عمر و ضعف بدنی گاهی رو به کاهش می نهد و وَبال بر جای می گذارد و زمانی تا حدّ کفر و نفاق تثبیت می گردد و به خلود در دوزخ می پیوندد و در این رهگذر چه بسیار که نهال نیک بختی ها را می سوزاند و واقعیّت های انسانی را دود و خاکستر می نماید و اما خواستن ها وقتی در حدّ غائی مشروع و ربّانی شد ، عشق خدائی

می آفرینـد و بـدنِ فانی را نویـد زندگی جاوید می دهد ، در آنجا ، فرد سعه صدر می یابد ، و بر عفریت های هوس نهیب بر می آورد ، تلوّن در چهره حـادث نمی شود ، به مـدح و ذم گفتن ها بی اعتنا می نشـینیم : ((لَو لا تَکثیرٌ فِی کَلامِکُم و تَمْری جُ فِی قُلوبِکُم لَرَاءَیتُم مَا اءَری وَ لَسَـمِعْتُم مَا اءَسْمَع))(۴۶) (اگر نبود پرحرفی های شـما ، و دلهای شما که همچون هرزه زار است نبود ، هر آینه می دیدیـد آنچه را که من می بینم و می شـنیدید آنچه را که من می شـنوم) . و این به سوی هنگامه قلبِ سـلیم است ،

س ه ۱۴/۱/۶۳

سفاهت

سفـاهت ، سـستی انـدیشه و نوعی کم عقلی به معنـای عـدم کـارآئی عقـل است . چون عقـل لازمه حساب و عقاب می باشـد بنـابراین به این صورت نیست که واقعـا سـست عقـل یـا کم عقـل باشـد ، بلکه هوای نفس درک اولیّه و تشـخیص منصـفانه را سرکوب می نمایـد و اسـتمرار این ناسپاسـی به تدریـج باعث تیرگی و کدورت این قوّه تشـخیص می شود ، و تجاهلِ مقدّماتی کار را به سفاهت تا حدِّ قباحت کفر می رساند .

و اما آنجا که خود را از آلوده شدن در بند نگیریم ، و عقالِ عقل ، ذهن را مقیّد نسازد ، و درک وقاحت ها ما را کفایت نکند ، در بی قیـدی هـای سـفیهانه به جَوَلان در می آئیم ، و نیروئی در از هم گسـیختگیِ معنوی ، جلودار ما نخواهـد بود ، و جهت استمرارِ بی توجّهی به درک

اوّلیه ، از دست داده ، و در این مخمصه ، هوای نفس و شیطان وسوسه گر را در یک یا چند بُعد بر خود تسلّط داده ایم . ما یا هر کس که چنین کند برای استقرار روحِ متزلزل خود حتی از کلمات نیز جهت می گیرد ، همان گونه که غریق از تخته پاره ای ، فی المثل از لفظ بد قیاس خوب را برای خود تداعی می نماید ، و حالت رضایت تصنّعی از خود را در خود پی ریزی می نماید ، و می خواهد با انبوهی از تباهی ها به خود استحکام وجودی بخشد ، لذا با صحیح اندیشیدن و به حق پیوستن پذیرائی ندارد مگر بر پایه نادرستی هایِ دیگر چون دروغ ، فریب ، نفاق . لامحاله نتیجه این گونه خود محوری ها ، جبهه بندی در مقابل حقایق الهی است و ابتدای قیام های شیطانی ، که از حدّ گمان و زبان به عمل منتهی می شود و در همه این احوال به علّت احاطه قدرت لایزال الهی ، هر چه می کند بر خود می کند ، و این مصداقِ کامل سفاهت و کم خردی است که معجونی است از انحراف و تجاهل و استمرار و جبهه بندی (پس خداوند بر آنان ستم نمی کند بلکه خود بر خویشتن ستم می کنند) .

س ه ۲۸/۱/۶۳

مَقام

مَقام وسیله برتری هاست ، و انسان ها را گذرگاهی در تکامل صوری و معنوی است و یا سقوط در تباهی ها ، و آنجا به سوی تکامل است که بر صراط مستقیم الهی باشد و بر آن روال نه افراطی

را در برگیرد و نه تفریطی را ، آن مقام که مقام معنوی و انسانی است شایسته است که فراگیر باشد ، تا روح از آن نشاءت گیرد و سینه از آن تنگی نپذیرد . مقام یک انسانِ والاـ در این است که به پستی ها نگراید و خویشتن خویش را به خبائث نیالاید ، در جذب به مادیّات و زیبائی های زندگی خود را به زشتی نکشاند ، و خود را فراموش نکند که کیست و از کجاست و به کجاست و تا به کجاست ، و در اَمریه خواستن ها زمین گیر نشود ، که عمر بزودی می گذرد که اگر جز برای خدا باشد برای این همه شیطان هاست .

و اما مقام از نظر صوری ، برتری ظاهری بر دیگری یا دیگران است که تکبّر را در سایه دارد و محرومیّت را در آخرت ، مگر ، و مگر که برای خدا باشد و خدا با او ، که مردان خدا را سایه نیست تا شبح کبر در آن خانه کند ، که همه پرهیزکاران است) .

حقیری مقامْ طلب ، در کلبه بر صدر می نشیند ، و در نگاه حقارت می پراکند ، و در صدا توجّه می طلبد ، و در حضور پای می فشارد ، از خلوتِ نفس ، آنجا که می شود تا بیندیشد ، می گریزد ، اهانت می کند ، ناسزا می گوید ، پرخاشگر و پرخاشجو است که شیاطین چنین اند .

علی را آن هنگام که هنگامه غدیر بود می نگریم که به آن همه تبریک های چاپلوسانه توجّه نکرد که او برای خدا

که علی برای خدا بود .

کفش بی ارزش تر است مگر . . . (۴۷) .

و از آن جا به دیار کفر می رویم ، آنجا که شیطان به خدا کافر شد که گفت من چنینم و او چنان . این دنیای ما همه پر است از این گونه ! و نایاب و کمیاب است از آن گونه که علی بود و پیروانش ، ولی سرای آخرت را با ما فاصله ای نیست ، و آن هنگام که جاهلان آنان را مخاطب قرار دهند سخن به سلامت گویند ، در نارواها حضور نیابند ، و در گذر از بیهودگیها بزرگوارانه بگذرند .

س ه ۱۱/۲/۶۳

ازدواج

ازدواج (۱)

آیات الهی با ما سخن می گویند و ما را به خدا ، به عظمت خدا ، به قدرت خدا به اقرار می نشانند که آیات الهی همه (و از آیات الهی اینکه همسرانی از نوع خودتان خلق کرد تا به آنان آرامش یابید و بین شما دوستی و مهربانی قرار داد همانا در آن نشانه هائی است برای مردمی که فکر می کنند) . تفکر و اندیشه در آیات مقدسِ مربوط به زناشوئی نیز فکر هر اندیشمندی را در عظمتی از حیرت فرو می برد ، آنجا که آرامش و محبّت است ، آنجا که مانع معاصی و انحرافات است ، آنجا که کودک پای به عرصه می گذارد ، می خندد ، می گرید ، سخن می گوید ، راه می رود و پدر و مادر را به رفتن توجّه می دهد؛ در جمع ، همه تنبّه و زیبایی ، همه تکامل و تقواست ، چرا که همه در

راه خداست و در راه خدا همه هر چه هست زیباست .

دختر جوانی که تلاـ لوئی از نور ایمـان بر چهره دارد و پرده عفافی بر آن ، نام خـدا می برد ، و با جوانی مؤ من که خون ایمان در هر دو می دانند که زناشویی فقط یک تسلّی و تعیّش نیست ، بلکه جهاد مقدّسی است که به کمک هم شروع می نمایند و در راه خـدا یار و یاور و همسـر یکدیگرند ، و در طول زندگی چه گذشت ها که ذخیره می کنند و چه رحمت ها که و مردان پاک برای زنان پاک اند) .

فِتنَهٌ فِی الارضِ وَ فَسادٌ کَبیر))(۴۸) (اگر کسی نزد شما به خواستگاری آمد که دینش و امانتش مورد رضایت بود توافق کنید و گر نه فسـاد بزرگی در زمین پدیـد آیـد) . پس آن که به نماز گرایش نـدارد ، و در روزه تمارض می کنـد ، و در هنگام دفاع تجاهل گر است ، او شوم است نه شوی ، و مقـدّمه بلاست نه زنـدگی و صـفا . اینان در خور زنانی انـد که صدا به نامحرم می لرزانند ، و دیده از دیدنِ که للّه للّه (زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک برای زنان ناپاک اند) .

اصل دوم برای شایسـتگی در ازدواج امانت است ، بایـد دانست که ازدواج به مفهوم خلعِ یـد از خواسـتهای طبیعی نیست ، چرا که لامحـاله در زنـدگی زنـاشوییِ دو فرد ، کم و بیش اختلافات تربیتی ، اختلافات روانی ، موانع طبیعی ، بیماریها و محرومیّت همراه است ، اگر امانت در بین نباشد

هر لرزشی را لغزشی در پی خواهد بود ، و اگر طرفینِ ازدواج را از امانت نقصی حاصل آید ، نقص در بهره گیری صحیح از ازدواج خواهد بود ، آنجا که باید دست و دیده و دل حتّی در فشارِ محرومیّت ها امین باشد ، و از ابلاغ دانش ها ، پیام ها ، گفتن ها ، شنیدن ها ، و امر و نهی ها . پس اگر امانت نباشد چه می ماند ؟ !

زن را چادری که او را بپوشاند و مردی از مردان خدا که بتواند بر او اعتماد نماید که از او ، از دین او ، از دنیا و آخرت او ، از فرزندان دفاع نماید کافی خواهد بود ، و بقیّه فرع است که اگر نبود نباید اصل در هم فرو ریزد . و آنان که سنّت هایی بی جا می گذارند و جز تقوی و فضائل اخلاقی را ملاک قرار می دهند اگر بشود باید گفت که مشرکینی را می مانند که در کعبه ، بت نیز می پرستیدند ، چرا که آنان که مشرک بودند ، به خدا هم اعتقاد داشتند ، و اینجا نیز چنین است که هر دو را می خواهند ، و خداخواهی آنان نیز برای مزایایی است که یک فرد خدایی در زندگی منظور می نماید . (ناتمام)

س ه ۱۷/۲/۶۳

ازدواج (۲)

(به ازدواج در آورید مردان بی همسر و زنان بی شوهرتان را و شایستگان از بندگان و کنیزانتان را ، اگر تهیدست باشند پروردگار از فضلش بی نیازشان نماید و خداوند وسعت دهنده داناست) .

آن هنگام که پسر و دختری عهد

زناشوئی می بندند ، در آن هنگام ، و در آن هنگامه احلام طلایی ، آنچه مطمح نظر است واقعیّت های این مسیر است . برای آنان که خدایی اند ، نام خدا از مبداء تا معاد و تا همیشه ، نقطه ابتداء و اتّکاء و توکّل است ، که همانند جرقّه ای یکباره این همه وسعت را روشنی می بخشد ، و هدف را الهام می دهد . در این شیرینی تواءم با تشویش ، همه خود سپردن به خدا تجلّی می نماید ، و در این وادی خلوص ، آوای قلب منعکس می شود و طهارت به پاسخ می آید ، و باز که خدایا این شریک زندگی چگونه موجودی است ؟ آیا انسانی والاست ؟ یا دیوی درنده است ! ؟ که شناخت های قبلی هر چه باشد ناقص است ، آیا یاری در طهارت و پاکی است ؟ و یا وسوسه گری از فرمان برداران شیاطین است ! ؟ اینجا ، باز امتحانی از نو شروع می شود ، و جهادی در واقعیّت ها با ابعادی ظریف و نوسانات و پیچ و خم های درهم که اینک عرق های هیجان به خشکی می رود ، و زندگی علی ایّ حالٍ لبخند می زند؛ اگر به صراط مستقیم الهی طی شود ، با تناسب با سازندگی آن در راه تکامل ، مددهای غیبی فرا می رسد ، و با اندیشه در حساب رسی های خود استمرار می یابد . و اگر راه الهی نباشد ، در وسوسه های شیاطین محاصره می شود ، در حرارت لذت های مجازی در تاریکی و ابهام

فرو می رود . همسری نابکار ، فرزنـدانی ناسالم ، خودپرستی ها ، جاه پرستی ها ، همه برای دوری از خـدا او را در منگنه قرار می دهد و به صورت قباحت ها ، وقاحت ها ، نادرستی ها ، آلودگیها جلوه می کند که شهرها و کشورها را فرا می گیرد و هم اکنون که چه بسیار چنین اند .

با توجّه و دقّت در دو مورد بحث و مشابه آن در دوره زندگی ، رستگاری در دو اصل دین و امانت محرز می شود که در هم ادغام انـد ، چرا آن که به خـدا توکّل می کنـد ، تسلیمِ شیطنت ها نمی شود ، و آن که عملا و با اخلاص به خدا توجّه دارد ، هـدایت شـده است و می شود ، و برای این گونه افراد مسیر تا حدّ ازدواج و از حدّ ازدواج تا ابدیّت مشخّص است و انحراف ناپذیر ، و این مشخّصه فلاح و رستگاری است . آنان ، آن همسران ، با تبعیّت از دین ، با توجّه به مکروهات ، هم این عزیزان اند که حفظ می نمایند خود و اهل خود را از آتشی که سوختِ آن از سنگها و انسان هاست که بر آنها الَّذِینَ امَنُوا قُوا اَنْفُسَکُمْ وَ اَهْلِیکُمْ ن ارا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِج ارَهُ عَلَیْه ا مَلائِکَهٌ غِلاظٌ شِد ادٌ لا یَعْصُونَ اللّهَ م ا اَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ م ا

س ٥ ٢۴/٢/۶٣

جنگ

آن هنگـام که مردم نابکـار حق هـا را می ربایـنـد و بی گناهان را به خون می کشـند و فضائل عالی انسانی را می زداینـد و می روند

تا در عمق فضاحت ها و وقاحت ها همگانی را غرقه کنند ، اگر نیکان مبارزه نکنند و دفاع ننمایند ، بَدان و شیاطین با شدّت و حدّتی که از کفر و نفاق دارند نمی توانند که آرام بگیرند ، و مردم را به لطائف الحیل به گمراهی می کشانند و گرداب ها از واجب گشت با اینکه مکروهِ طبع شماست ، شاید چیزی مکروه طبع شما باشد و آن برای شما خیر باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر باشد خدا می داند و شما نمی دانید) .

معمولا ما انسانها با بُرد اندیشه خود مواضع را ارزیابی می نمائیم ، و توجّه به این حقیقت که علم و اندیشه ما محدود است با باورهای ناصحیح تعارض دارد ، ولی لطف پروردگار در این آیه شریفه تنبّه داده که اندیشه شما قادر به درکِ کلّی در تشخیص خیر و شر نیست ، و این اشاره رحمانی برای تمام دوره زندگی و در کلیه ابعاد به آن می تواند رهگشای ما در کوره راههای اندیشه باشد ، و در نتیجه ، وارستگی های اندیشه را از قیودِ در تباهی ها نوید دهد .

الرَّجلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَاِذا قُتِلَ فِی سَبیلِ اللّه فَلَیْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ))(۴۹) للّه للّه (در مقابل هر کار نیکی ، کار نیک دیگری هست که از آن بهتر است تا وقتی که مردی در راه خدا کشته می شود ، که وقتی در راه خدا کشته شد ، از آن بهتری وجود ندارد) .

و اما نبردِ کافر و متجاوز به مقصدِ احدی السیئتین است ، چرا ، اگر

پیروز شود پیروزی در گناهکاری است و چه و آنها که در ابهامِ ناباوری از این حقایق اند را ، به صلاح است که به خود آیند ، و با توبه و تزکیه خود را به راه آورند که عمر با شتاب در گذر است ، و طولانی پنداشتن عمر فریبی از تاریکیهای گناهکاری و خفقانی از به هم پیوستن یک رشته تباهی هاست نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ اَبَدا))(۵۰) که (خدایا به هیچ وجه مرا حتی به مدت یک مژه به هم زدن هم به خودم وامگذار) .

س ه ۸/۳/۶۳

عینیّت در کمکهای غیبی

در آن هنگام که حدّ ، مرز زندگی مجازی و حقیقی است ، کیفیّت غیب برای همه قابل درک است ، چرا که وجود خلاصه می شود و توجّه تثبیت می یابد ، و هم آن هنگام که محدوده جبهه جنگ باشد؛ چه شلیک هر گلوله فریاد رحلتی است . در آنجا ، معاندین را همه وحشت فرا و هم روح پاک واندیشه رسا و نورانی از حکمت را همیشه درک چنین است که بصیرتِ اعماق را هم در توجّه دارد ، و آن که آن را ندارد خود را هم نمی بیند ، که قطره ای آب ، برگی گیاه و گلبرگی از شکوفه نیز ، همه پیام غیبی اند ، که همه هر چه هست عظمت است ! و در درک همه تعالی اندیشه ! همه راهبری به سوی این همه ملکوت است ، که خدا را به وحدت ، به قدرت و به همه نامهای زیبا می ستایند .

آن هنگام که روح از طغیان ها و طوفان های جسمی در امان باشد ،

و از این گونه وابستگیها که دنیای ما در اقتضا دارد ، و خوردن ها و آشامیدن ها و خواستن ها ، جسم را در انحصار نگیرند ، در آن هنگام که فرشتگان رحمت با ما در فاصله نباشند ، و در آن زمان که سخن ها و نگاهها و شنیدن ها و توجّه های حرامی روح ما را زمین گیر ننمایند و اندیشه ما را از کارآئی و روشنائی باز ندارند ، آن هنگام ، همانند هنگامه صوم مردان خداست که ماه رمضان و ماه قرآن ، و ماه میهمانی خداست ، که همانند وقوف در مرز زندگی مجازی و حقیقی ، اشعه های غیبی جانها را روشن می نمایند و حالت اولیاء خدا تجلّی می یابد که خود این مجموعه ای از تجلیّات غیبی است .

اکنون باز فراتر می رویم ، و خدا را به دعا می نشینیم ، و در قرآن پروردگار را به سخن ، آنجا ، در سرسرای غیب که خود آنرا شاهدیم ، دیدگان را به قرآن جلاـ می دهیم و نگاه را پیک غیب می نمائیم ، که صوتِ جان نواز قرآن دیواره قرون را کمال ، در کمک غیبی و هم در این همه عینیّت ، لبخند زدم ! چرا که به یاد صحرای طبس افتادم و آن همه شگفتی های دیگر از کمکهای غیبی که در جبهه ها داریم ! قلم را بوسیدم و در کنارش آرام گرفتم ، همگونه شهیدی که در کنار اسلحه خود به خواب می رود . ولی او در صحرای محشر با اسلحه خود آرام و زیبا قدم برمی دارد و

بدون سؤ ال و جواب از باب المجاهدین وارد بهشت می شود ، ولی مرا وحشت بیداری و ولوله گناهکاری در پی .

س ه ۱۴/۳/۶۳

ادب

اِعمالِ بهترین روش ، در رابطه با باری تعالی جلّت عظمتُه ، با افراد اجتماع در سطوح مختلف ، و در نتیجه نسبت به که فرمود : ((اءَدَّبَنی رَبِّی فَاَحْسَنَ تَاءدِیبِی))(۵۱) (به نیکوترین صورتی پروردگارم مرا تاءدیب فرمود) .

احتیاج دارد و عقل به ادب نیازمند است) .

این اشاره حکیمانه بسی کارساز است و علّت آن است که ادب ما مبتنی بر فرامین و اشارات الهی است ، و مادام که عقل بر مبنای ادب تشحیذ می شود استمرار الطاف الهی تبارک و تعالی را شامل است ، و به این مناسبت ، عقل بدون ادب نمی تواند ، نامحدود ، صلاحیّت ها را تشخیص دهد ، و آنرا در ابعاد زمانی و مکانی عمومیّت بخشد و بر صحّت و سقم مطلبی صحّه گذارد ، چه پشتوانه ماوراء ادراک بشری و خدائی ندارد ، پس عاقلترین فرد مؤ دب ترین می باشد ، و لا محاله مؤ دب ترین آن باتقواترین است .

آنچه می دانیم از ادب و آنچه باید بدانیم از آداب الهی در هم ادغام می شود و لزوم به دانشِ بهترین ، فریضه علم را تفهیم می نماید .

نور تقوی در عمل به دانش های الهی به آن تلا لؤ ابدی می بخشد و در این درخشش خالص ترین و خالصانه ترین منبع فیض در نظاره می نشینیم که فرمود : ((طُوبی لِمَنْ اَخْلَصَ لِلّ ِهِ عِلْمَهُ وَ عَمَلَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ اَخْذَهُ وَ

تَرْكَهُ وَ كَلامَهُ وَ صَمْتَهُ))(۵۲) (خوشا به حال آن که خالص گرداند علمش را برای خدا ، خوشا به حال آن که خالص گرداند عملش را برای خدا ، خوشا به حال آن که خالص گرداند دوستی اش را برای خدا ، خوشا به حال آن که خالص گرداند دشمنی اش را برای خدا ، خوشا به حال آن که خالص گرداند گرفتنش را برای خدا ، خوشا به حال آن که خالص گرداند ترکش را برای خدا ، خوشا به حال آن که خالص گرداند سخنش را برای خدا ، و خوشا به حال آن که خالص گرداند سکوتش را برای خدا) .

س ه ۲۲/۳/۶۳

حجاب

حجاب دارای اهمیّت بسیاری در ابعاد مختلف است ، و از نظر ادب اسلامی در تعالی اندیشه ، در صفا و نورانیّت معنوی ، فوق العادگیِ مخصوص دارد ، و در حدّ کمال به نفوذ شیاطین حتّی از نگاه و صدا دور باش می گوید ، شیری بی شائبه به کام طفل ، و محفلی خدائی برای خانواده تدارک می بیند ، تا بتوان در خلوص آن ، کلام خدا را شنید و راه خدا را در کناره درستی های آن تشخیص داد ، و جهاد راه خدا را آرزو کرد .

حجاب ماءمنی است از قرب الهی برای دعا در جهت صلاح و سداد فرد و اجتماع ، و نیز علیه عفریت هوس ، تجاوز ، خیانت ، سنگری مستحکم است که رضای خدا را به یاری دارد .

اینک به دنیای نورانی قرآن می رویم و به سوره مبارکه نور ! آنجا که آیه حجاب تا همیشه می درخشد

و در تلا لؤ خود آنها که نه خود نگاه به نامحرم می کنند و نه اجازه می دهند که نامحرم به آنها نگاه کند ، از بندگان خوب خدا هستند که رحمت خدا بر آنها باد ، که هم خود گناه نمی کنند ، و هم گناهکار را در انجام گناه یاری نمی نمایند ، چرا که گناه ظلم است و گناهکار ظالم ، و کمک به ظالم در اِعمال گناه در هر شرایطی خود گناه کبیره است ، و اوّلین اثر گناه ، تاریکی حضرت امام روح اللّه الموسوی الخمینی حفظه اللّه تعالی در مسئله ۲۴۳۳ نگاه به صورت و دستهای بانوان نامحرم را بدون قصد لذت نیز مجاز ندانسته اند آنجا که می فرماید : ((بلکه احتیاط واجب آن است که بدون قصد لذت هم نگاه نکند)) . از جمله مفهوم احتیاط واجب برای مقلّد عدم جواز می باشد که تخطّی از آن حرام و گناه است و به عبارتی دیگر نگاه به صورت و دستهای بانوان نامحرم بدون قصد لذت هم گناه و حرام است ، به علاوه کلیه موارد ذکر شده در مسئله ۲۴۳۳ .

س ه ۴/۴/۶۳

تبلیغ

نسیم رحمت الهی بر جان های فرسودگانِ از تباهی و نادانم کاریها ، با کلامی از پیامبر و کتاب خدا آغاز می شود ، که این باورِ صحیح است که امروزه این گونه می درخشد ، و در مقابل اسلامِ درباری و . . . رخ به واقعیّت می نماید ، که همه مسلمین جهان قلب و روح به پیرامون آن دارند .

و از جاودانگی اسلام آنکه می تواند حیات خود را حفظ

نماید ، و در این برهه از زمان در اسلامِ تشیع ما شاهد این ماهیّت هر شیئی خود مبلّغ آن است ، مبلّغین ما باید مظهری از جلال اسلامی و شکوهِ از نور ایمان باشند و می رود تا باید که همه این گونه باشیم . آن زائری که به خانه خدا می رود باید نخست رسالت خود را زمزمه کند ، همچنانِ آن رزمنده که صمد گفتن را با خون خود تبلیغ می نماید ، و آن عالم ارجمندی که شعاع نور و تقوی می پراکند تا در تبلیغ ، آنچه را از اسلام به ما رسیده بجا و به موقع به دیگران برسانیم ، چرا که امروز اسلام مطرح است ، و همه می خواهند بدانند آنچه از اسلام را که نمی دانند ، و این موقعیّتی استثنائی در خیر رسانی تبلیغی است ! اکنون از اقصی نقاط جهان تا نزدیکترین ، در اجتماع کاخ نشینانِ غرق در شهوت و ثروت و فجایع تا کوخ نشینان گرفتار ، همه محتاج واقعیّات اسلامی اند که دینِ فطرت است ، و این بر عهده ماست که رسالت تبلیغ را که امانتی گرانبهاست نیکو بانجام رسانیم ، چه هر انحرافی در هر جا که به سرچشمه اهمال ما منتهی شود وَبالی بر ما خواهد بود ، و آن روز که روز حساب و عقاب است روزی سخت است و سخت نزدیک است !

آن کودکی که در راه تولّد است تا آن پیری که تولّدی دیگر در فرا روی دارد همه در فرار از آلودگیها چشم به تبلیغ جان بخش دارند . این همه تبلیغات غیرانسانی و

حملات نـاجوانمردانه که در برابر اسـلام ماست همه از رُعب دشـمن از اسـلام است ، و مادام که بر لب زمزمه خـدا ، در قلب شوق لقـاء ، و در حافظه فرامین خـدا را به یاد داشـته باشـیم ، عصای موسـی را در محو نادرستی های جادوئی در کف خواهیم داشت و هم خواهیم توانست رجّاله های سوار بر خرِ دجّال را به شـناخت همگان در بیاوریم ، که با زرق و برق مجازی ، همه را با خود به قهقرا می کشانند ، و در این راه خدا یار ما و

س ه ۱۱/۴/۶۳

ظلم

ظلم یـا تـاریکی هـای انحراف ، وجودها را فرا می گیرد ، تا آن روز که خودْ همه تاریکی ، خود را همه در تاریکی می بینـد ، در اکنون از ظلمات ظلم یکی پس از دیگری : در آن هنگام که هنگامه معراج است ، و روی بر خدا داریم ، و جان در ذکر او ، مبـادا مـا را که ظلم فرا گیرد ، که اگر از همه نـبریم ، ظلم : آنجـا که در فراغیم و در تـاریکی خـواب ، که شـبی از عمر را با مرگی در حیـات به سـر آوریم ، در این ظلم بر خود که قـدمی به روشـنایی بر نـداریم ، آنگـاه که مرغـان در ذکر خداینـد ! و فرشتگان در تسبیح پروردگار !

ظلم : آنجا که حقی بر ذمّه ، و حرامی در باطن و خلافی در صـدا و نگاه و در اندیشه ، که زمین به ناله در آید ، که خدایا ! از این آلوده سنگین ! !

ظلم : آنجا که

بر دشـمن خـدائی لبخنـد آوریم ، و بر دوست خدا نیشـخند ، و بر منافقی رحمت آوریم ، و بر دوست گناهکاری شـفقت ، که همه سـیاهی و سـیاهکاری است و ظلم است و تـاریکی ، چرا که بر راست گویـان توحیـدی تمایل به سـتمکاران راه نـدارد که (وَلا تَرکَنُوا اِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّ ارَ وَم ا لَکُمْ مِن دُونِ اللّهِ مِن اَوْلِیَاءَ ثُمَّ لاتُنْصَرُون)(۵۳) (و میـل نکنیـد به آنـان که ستمکارند ، که آتش شما را فرا خواهد گرفت ، و اولیائی جز خدا بر شما واقعیّت ندارد ، و بعد آن نیز یاری نخواهید شد) .

ظلم : آنجـا که از دعـا لب فرو بنـدیم ، که سـلاح مـؤ من است ، و غفلت از آن سـتم بر خـود و خویشـان و بر دوسـتان خـدا و جنگاوران اسلام ، و بر گذشتگان و آیندگان .

خـدایا ! اگر تو نخواهی مـا نتوانیم ، و این ظلم است که توانـائی مـا را در درخواست نیز بفرمـا که فرمود : ((اَللَّهُمَّ لا تَکلِنی اِلی نَفْسِی طَرفَةَ عینٍ اَبَدا)) . (۵۴)

س ه ۱۸/۴/۶۳

کتاب

کتاب معاشـری است که در سـکوت سـخن می گوید و مصاحبی است که تا هر جا به همراه می آید . از گذشـتگان می گوید که به کجا رفتند ، و آنگاه که بودند چگونه زیسـتند ، چه می گفتند ؟ و چه می شـنیدند ؟ و آیا نگفتند که تا به کجا می رویم ؟

امـا کتاب در آنجا که فاقـد صـلاحیّت ها باشـد ابتـدای ابتلائات است چه امکان انحراف فرد یا افرادی را به دنبال دارد که گاه نمی توان با صرف سالیان سال

آنها را به صراط مستقیم آورد !

نویسندگان چیره دست و شعرای ارزنده می توانند خدمات زیادی در اصلاح جوامع بشری داشته باشند اما گاه در اشعار بسیاری از شعرا و نوشته نویسندگان نکات بسیاری وجود دارد که با واقعیّت های اخلاق توحیدی منافات دارد و فاقد شناخت معارف حقّه است و اگر شعر یا نثری بتواند که می تواند باقیاتی صالحات باشد ، شعر و نثری نیز می تواند که باقیاتی سیئات باشد و دامن نویسنده و مسئولین امر را هیچ گاه رها نکند .

تکرار مکرّرات در کتاب های مختلف با اسماء متفاوت بدون اینکه نتیجه مسلّمی داشته باشد همه اتلاف وقت است ، دروغ پردازیهای ماهرانه و احساس برانگیز در رمان و داستان های غیر واقعی و یا مبتنی بر واقعیّت های غیر اخلاقی ممرّ اعاشه فروشندگان و ناشران و نویسندگانی است که اعصاب خوانندگان را به تاراج می کشند و پول و وقت آنان را به یغما می برند و هم اینکه تاءثیر دروغ های مکرر و فراوان در اینگونه نوشته ها اصل واقعیّت ها را در کلّیتی به زیر سؤ ال می برد و در این رهگذر شیطانک شک بر حقایق تار می تند ، اندیشه را تخدیر ، و تحمیق را گسترش می دهد در حالی که باید از عمر محدود در حرکت بسوی واقعیّت ها و در تکامل ایمان و استواری اندیشه مدد گرفت .

در قبال مسئولیت جهانی اسلام ، کتاب برای مردم مشتاق به رستگاری ، باید از تضمین و تبیین شرعی بهره مند باشد و محک آزمون در همه گفته ها و نوشته ها بایستی قرآن کریم و

احادیث صحیحه باشد تا همچنان نور بپراکند و حیات ببخشد ، آری قرآن کریم که ریب و شکی در آن نیست و هدایتگر پرهیزگاران است ، و احادیث صحیح که شاهد قرآنی دارند برای انسان های وارسته که می توانند ببینند و بشنوند و درک نمایند .

س ه ۲۴/۴/۶۳

شومانِ خوش خبر

یاد لقای پروردگار که آمیزه جان و پنهانیِ روان است لبخند می آفریند ، و بر چهره از انتظارْ فرسوده مرد خدا تبسّم می نشاند !

آن شیفته راه خدا که همیشه در دیدار اوست را ، دیگر لحظات لغزنده آزمون زندگی به پایان می رود ، و واقعیّت ، در حدّ کمال ، رخ می نماید . تا آن لحظه ، چه شبها که با اشک و ندبه ، و چه روزهای خاموش ولی در فریاد و غوغا باید که تا سپری شود .

مرد خدا که بهشت در پیش روی و زمزمه فرشتگان در کنار دارد ، با آن همه فاصله با گناهکاران ، ولی در میان آنان زیستن ، نوح را به یاد می آورد و لوط را و چه ها که دیدند ! و مولود کعبه را ، آن که بتها را فرو ریخت ، اما بر بت پرستانِ تا آن دم که گفت : ((فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ))(۵۵) (به خدای کعبه رستگار شدم) !

آن شوم مرد خوارجی که به دروغ نام عبدالرحمن داشت ، چرا بندگی شیطان را برگزیده بود ؟ و به جای آنکه نفس را می داند ؟

در نهایتی از شقاوت خدعه کردند که به خود خدعه کردند چه ندانستند که دوست خدائی را به نهایتِ سعادت راه مرد خدا

بر آنان می نگرد و لبخند می زند ، لبخندی تلخ ، که تلخی آن از تاءسف است بر آنان و شیرین آنکه نوید وصال در مقدس که گفتند و می گویند : ((ی ا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاَفُوزَ فَوزا عَظِیما)) . (۵۶)

س ه ۱/۵/۶۳

فریاد

فریاد ! فریاد ! و باز هم فریاد ! که زندگی همه فریاد است ؛ و آن کس که فریاد ندارد ، حیات ندارد ! فریاد از این همه دیدن ها و ندیدن ؛ و از این همه شنیدن ها و نشنیدن ، و از شگفتی های عظمت آفرینش ، از شوق ها ، تولدها ، مرگ ها ، فریاد از این همه جوانی و جهالت و بی خبری و وقاحت ، و از این همه جبونی و شکستگی و واماندگی و قباحت .

فریاد ، فریاد ، و باز هم فریاد ، که زندگی همه فریاد است و آن کس که فریاد ندارد ، حیات ندارد !

آری همه سخن به فریاد می گویند ، و همه ذرات وجود در جوش و خروش و فریادند و هم آن هنگام که موجودی انسانی دنیا را وداع می گوید ، و همان جسد بی جان که بر زمین افتاده است ، آیا همه فریاد نیست ؟ !

چه بسیارند که فریاد دریا ، فریاد طوفان ، و فریاد مظلوم را می شنوند ولی نمی شنوند؛ مظلوم ! آنجا که از غوغای جان فریاد بر می دارد که ((ی ا صَری خَ الْمُسْتَصْرِخی ن)) (یا فریادرس فریاد رسی خواهان) .

فریاد جنگل را شب هنگام شنیده اید ؟ که چه پر توان و شکننده

است ، غرّش درندگان را از درماندگی ، زوزه شغالان و گرگان را از واماندگی ، در مقابل فریاد وحشت ها و تاریکی ها !

اما : آنجا که فریاد به ناله و ناله به مناجات و زمزمه در می آید ، آنجا ، محضر خداوند تعالی است ، که مؤ من همیشه در محضر پروردگار است ، آنجا فاصله از بین می رود ، که همیشه چنین است ، و تاریکی های اندیشه در درخشش حاصل از تفکّر رحمانی تلا لؤ می گیرد ، و اشتیاق در التجاء ، و سکون بر صراط مستقیم حاصل می آید ، و انسانی آن گونه تا آنجا می رود که دیگر نه ترس و نه جوع ، نه نقص در مال و اولاد و ثمرات او را به فریاد نمی آورد و آنچه از خداوند تبارک و تعالی بر اوست ، بشارت است ، درود است ، مؤ من آنجا که بایسته است خشم خود را فرو می برد و در آنجا که باید ، عفو می نماید و در گشایش و تنگی آنچه دارد از علم ، از مال ، از سخن نیکو و هدایت گر انفاق می کند ، و اینها همه موهبت الهی است و بر این روال بودن همه سعادت است و سعه صدر و شادی آور که رضای پروردگار در آن است .

س ه ۱۶/۵/۶۳

ثروت

مال مبتلابهِ انسانهاست و بلا و آزمایشی مداوم ، مادام که زندگی ادامه دارد .

گیر و دارهای زندگی و محرومیّت ها و عُقده ها ، اغلب چشم بصیرت را از دیدن و درک کردنِ شومی های ثروت ،

باز می دارد . حدّ صلاح ثروت آن است که انسان را از ذلّت سؤ ال برهانـد و یا مؤ منی را ، و انحراف فقیری را مانع شود ، و جاهلی را بر راه خدا دارد ، و با دوری از اسراف و تبذیر و تشریفات اضافی به کدورت ها دورباش بگوید ، و زندگی آبرومندی را تاءمین نماید ، و در کمبودها غنای فقر را قدر شناسد . و توفیق در این امر مهم منوط به ایمان استوار است ، چه اتّکاء به خداوند تبارک و تعالی اصل کلّی است ، تا اتّکا به ثروت دست ندهد ، که گاه شرک و کفر و ثروت آمیزه ای در هم دارند و امّهات معاصی اند .

ثروت ، امکانات در اختیار می گذارد ، پرخوری ها ، پرخوابی ها ، پرخواهی ها را به دنبال دارد که هر کدام سرداران فجایع اند . کامجوئی های مکرّر ، ذائقه ها را از کار می اندازد و نمکْ چشائی های حرام و شبهه ناک رخ می نماید و غفلتا مرگِ ناخواسته در آستانه در ظاهر می شود که پیر و جوان نمی شناسد و قدرت ها را در هم می شکند ، او که این همه دور می نمود ، اکنون نزدیکترین است و کمترین فرار و مهلت از آن ممکن نیست و پایان زندگیِ شرک آلود و (به شگفت نیاورد تو را اموال و اولادشان چه خداوند اراده فرموده است به آن وسیله آنها را در دنیا عذاب نماید و جانشان را بستاند در حالی که کافرند) .

ثروتمند حجم و تنوّع ثروت را عظمت و جمال

خـود می پنـدارد و از درک اتّکـاء و وابسـتگیِ شـرک آلود به ثروت غافـل است ، که اگر فقـط همه عیب ثروت همین بود در زشتی کافی بود .

مادیّات زنـدگی ، انسان را به بنـدگی می گیرد و فطرتِ خداشناسـی را از تکامل باز می دارد . بنـده ثروت بودن قابل قیاس با مسـئله بنـدگان در سابق نیست چه در آن نوع بندگی ، باطن و معنا از تصـرّف محفوظ و قدرت تعقّل و تفکّر و ذکر در حفاظِ گنجینه خاطر بود و انسان های آزاده و مردان خـدائی ، چون لقمان و سـلمان ، روزگاری را در بندگی گذراندند ولی وجود و شخصـیت انسانی خود را حفظ کردند و در راه خداشناسی توقّفی آنان را حاصل نشد ، ولی مال و ثروت و آنچه تعلّق خاطر را به همراه دارد هر روز بیشتر و بیشتر ذهنیّات را در حیطه می گیرد ، و در واقع هر چه که متعلق به مـاست ، مـا نیز تعلّق خاطر به آن داریم ، و این تعلقِ متقابل ، ذهنیّت را فرا می گیرد ، و با این وامانـدگی ذهنی فراغ لازم را برای حضور در محضـر خداوند تعـالی از دست می دهیم و تعالی نفس تا صـفر تقلیل می یابـد ، و این مسـیر بنـده ای نیست که در اثر تقرب الهی وقتی بگوید ((باش)) شیئی موجود شود ! پس به هر نسبتی تعلق خاطر به موضوعی داشته باشیم ، در واقع در تعلّقِ آنیم که اگر تعلّقْ خدائی باشد ، در تعلّق خداوندیم و اگر نه ، در اختیار غیر

س ه ۲۳/۵/۶۳

حیا و بی شرمی ها

قرآن کریم درباره

دختر شعیب که با حیا قـدم بر می داشت ، نمونه ای از زیبائی را در عفّت و پاکدامنی به تصویر کشیده است ، و هم به عکس آنجا ، آن که بت را پوشاند ، تا او را نبیند ، و بر گناه او ننگرد .

آن زیبائیِ نخستین از ایمان به خداوند تعالی نشاءت داشت ، و این وقاحت دوم ، از آنجا که بر بتْ وابسـته بود که ((لا إ یم انَ لِمَنْ لا حَی اءَ لَهُ)) . (۵۷) آن که در همه حال خـدا را پرستیـده باشد ، خود همه زیبائی است در همه حال هاله ای از حیا دارد که ((حیاء نور ایمان است))(۵۸) آن کس که ایمان دارد ، حیا دارد و از خود نیز شرم می کند که بهترین حیا ، حیا از خداوند تبارک و تعالی است ، و هم اینکه انسان از خود ، و از وجدان خود شرم می کند و نمونه اش آن پیرْ مادرِ روستائی است که از فاصـله بسـیار دور مرغی را که دارد یا چند تخم مرغی را ، خود نمی خورد ، و آن را به جبهه می فرستد که او از خود شرم می کند که حتّی در تنهائی بخورد و بیاشامد ، و جوانانِ اسلام شاید در جبهه به آن نیازمند باشند؛ این نورِ ایمان است که فاصله را در می نوردد و به صورت یـک تخم مرغ ، پیـام ایمـان می آورد و اعتصام به حَبْلِ اللّه تبارک و تعالی ، که خداونـدمؤ منین را رحمت کند ، و این مسلّم است که اگر ثروتِ ثروتمندان یکباره

در راه خدا اهدا می شد ، ارزش هدیه کوچکی از این گونه را نداشت که آن وارسته روستائی هر چه داشت همان بود ، و هم آن گوهری که از بتخانه سومنات آورده شده بود نیز در مقابل آن بی ارزش بود ، چرا که آن متاع دنیائی است و این هدیه ایمانی !

از متاع دنیائی گفتیم و به یاد وقاحت های اقتصادی افتادیم ، وقاحت در هنگامه جهاد و دفاع ، در آنجا که یکی جان می دهد ، یکی خون می دهد ، و یکی چشم و پا و دست هدیه می کند ، دیگری خون می مکد ، ثروت می اندوزد ، احتکار

س ه ۲۹/۵/۶۳

پرسش تا پرستش

پرستیدن : نهایتی فوق العاده در توجّه و کُرنش است ، و مطلق آن از آن خداوند تبارك و تعالی است ، کما اینکه ، همه دستگاه آفرینش در حال اطاعت و نظم و ترتیب ، در شکلی شگفت آور به پرستشی خود گونه اند که تاءییدِ آن را ذکرِ حالت والگی و شیدائی آمیخته به نظم و سکون و وقار در تمام موجودات و در همه اعصار ، دلالت بر جذبه خدائی دارد ، و عجایب خلقت ، همه سخن و همه پرستش است ، و این کیفیّت ، نوشته ای خوانا و گویا و فریادی بیدار کننده ، در وسع خاص و عام بر اصل توحید است .

پرستش جز نسبت به قادر متعال ، در محدوده بت پرستی است ، خواه در ماده باشد ، و خواه در معنا !

بت نفس ، بت ثروت و شهرت ، بت هوس و در بسیاری از افراد

مقـام و جـاه ، حـالتی این گونه دارد آنان که جز به حضـرت احـدیّت کرنش می برنـد در حال عقوبت انـد ، و اگر به روشـنی درک نمی نماینـد ، از آن است که پنـداری در تاریِ گناهان دارند ، چه فطرتِ همه موجودات بر یکتا پرستی است و این باور در همه ذرّات کائنـات است که واقعیّت است و قوام بر غیر واقعیّت تـداوم نـدارد ، از آتش دوزخ تـا زیبائیهـای بهشـتی همه بر مبنای یکتاپرستی استوار است .

وقتی به گـاه نیـاز روی به پروردگـار می آوریم و در ارتبـاطی بس پرارزش ، به دعا نشسـته ایم ، با همه عظمتی که دعا دارد ، ولی پرسـش است نه پرسـتش ، و پرستش آن است که از همه به خدا روی آوریم و جذبه انس پروردگار جذبه ای بی شائبه و در خلوص باشد .

غَیْرُ النَّظَرِ اَلی وَجْهِهِ الْکَرِیمِ)) .

(لذت حضور او (حضـرت باری تعالی) مرا از مسئلت و تقاضا به خود مشـغول داشـته است ، حاجتی جز این ندارم که پیوسـته ناظر جمال زیبای خداوند باشیم) . (۵۹)

س ه ۱۴/۶/۶۳

سواد و کتابت

قلم ! در راه درست ، منبع خیر و برکت است که اندیشه ها را از ضـمیر و خاطر به صفحه منتقل می کند و این نوشته ها فرصتی در اختیـار دیگران قرار می دهـد ، تـا در حـال و آینـده ، در آن تفکّر نماینـد و بهره گیرنـد . ولی همـانطور که در مورد کتاب گفتیم ، مردِ خدا باید نخست از تعالیم قرآن و احادیثِ صـحیحه بهره داشـته باشد (حدیث صـحیح سخنی است مدرکی خواهد بود ، اگر نیکو

باشد همچنان خیر می رساند و اگر نباشد همچنان تباهی می آورد .

آن کس که می توانـد ، اگر ننویسد حقّی از خود و دیگران ضایع نموده است ، حقّی از خود که در آن مورد ، مُثمِر ثَمر نبوده است و از خیراتِ بسیار روی گردانیده است و حقّی از دیگران که از ارشاد و راهنمائی های او محروم مانده اند .

توان خوانـدن و نوشـتن یا سواد خوانـدن و نوشـتن ، آن کس را سود می دهـد که اگر نوشـتن و خواندن هم نمی آموخت می توانست آنچه را که بر سیمای طبیعت و دستگاه آفرینش نوشته است بخواند و از آن ، آنچه را که به تفسیر می آورد بر صفحه خاطر حکّ نماید ، این مرتبه عالی انسانی به گونه پیامبران است .

در داسـتانهای شگفت از شهید دستغیب رحمه اللّه علیه ذکر شده است از خوبانِ بی سوادی که توانستند بغتتا قرآن بخوانند ، از حفظ هم بخواننـد و آیات قرآن کریم را در دیدن و شـنیدن تشـخیص بدهند و به این گونه الطاف الهی شامل حال مردمی می شود که دارای صـفای خاطر و نفسی مُزکّایند در حالی که قبلا نه می توانستند بخوانند و نه می توانستند بنویسند چون نیاموخته بودند و یا نتوانسـتند که بیاموزند . بر ماست آنچه را که می توانیم ، بنویسـیم و نیکو بنویسـیم و در نشـر آن کوشش نمائیم و یا در انتشار و گسترش نوشـته های آن که نیکو می نویسـد خود را شـریک نمائیم ، حضـرت رسول اءَعط اهُ اللّه تَبارَکَ وَ تَع الی بِکُلِّ حَرْفٍ مَکتُوبٍ عَلَیها مَدینَهً اَوْسَعَ مِنَ الدُّنی

ا سَبْعَ مَرّاتٍ)) . (۶۰)

(مؤ من وقتی بمیرد و ورقه ای از او بمانـد که بر آن علم باشـد (تقوی و یقین) این ورقه در روز قیامت پوششـی است در آنچه بین او و دوزخ است و خداوند تبارك و تعالی برای هر حرفِ آن نوشته ، شهری وسیع تر از هفت برابر دنیا به او عطا فرماید) .

س ه ۲۱/۶/۶۳

کار

سعی و کوشـش ، در کار مفهوم می یابـد که دامنه ای بس گسترده دارد ، از جنبش و صـرف نیرو در صـحراها و کارگاهها تا همه جـای دیگر ، از اشـتغال به تعلیم و تعلّم ، از انـدیشه و تفکّر و ذکر و عبادت ، و گاه سـکوت و خودداری ها ، هر کـدام به نوعی کار است و شـغلی که مـدتی از عمر و وقت ما را اشـغال می کنـد . کاری مفید است که از جهات کلّی کامل ، و از نظر نتیجه و هدف برتر باشد ، پس هر کاری ، هر فکری و هر توجهی با اینکه کار است ممکن است در مسیر هدف صحیح نباشد .

اختلاـط حساب نشـده و بی نظمی در کارها ، اغلب اثر کار مفیـد را خنثی می نمایـد ، و نیز نوعی کار می توانـد کاری از نوع دیگر را بی نتیجه گذارد ، مثلا اِعمال خیرات و صدقات که کاری در حدّ عالی و انسانی است ، با منّت که معمولا عملی زبانی است خنثی می شود ، با اینکه هر دو کار است ولی هر دو مفید نیست و یکی ، دیگری را خنثی می کند ، برای توفیق در یک

کار ، توجّه به امور و کارهای وابسته به آن ضروری است و بعضی از کارها ، اصل و استخوان بندی در رابطه با کارهای دیگر است ، مثل فهمِ اصولِ صحیحِ عقیدتی که مسیر زندگی را در حال و هم به سوی آخرت تعیین می نماید و نیز کار بدنیِ متعادل برای سلامت بدن و خروج سموم از آن برای آمادگی بیشتر در انجام امور مورد نظر؛ چه ناراحتی بدنی به علّت وابستگی فعلی بدن و روح ، مانع از انجام رضایت آمیز امور و تفکّر و تعقّل و توجّه می شود ، مثل آن راننده که با درد سر شدید رانندگی نماید و یا معلّمی که با درد چشم به تدریس پردازد .

نخستین اصل در کار ، باورِ صحیحِ این واقعیّت است که هر جنبش و حرکت و هر اندیشه و توجّه از هر لحاظ به یاری خداوند تعالی است و از این باور درست ، توکّل نتیجه می شود ، و کمک های غیبی برای مؤ منِ صادق ، امید می آورد ، که در تقارن با خوف ، متعادل می گردد ، که خوفِ از انحرافات و اشتباهات ، لازمه ای عاقلانه در این همه ابعاد گسترده است و این همه مسئولیّت در مقابل حضرت باری تعالی .

کارها وقتی انجام آن از واجبات و مستحبّات باشد جنبه عبادی می یابد و در آن نیّتِ خالص در صدر است به آن دیگر را در نهایتی از زیبائی ادا فرمود . نقش نیّت ، بالاخص در امور عبادی ، در ارزش کار فوق العادگی دارد ! و ساده ترین نمونه آن ، شرکت

دو فرد در نبردی واجب است که هر دو کشته می شوند؛ یکی با نیّتی صادق که شهیدی بهشتی است و دیگری با ظاهری ساز و باطنی ناسازگار که پایانی دوزخی دارد ، لذا اعمال در عین محسوس و ملموس بودنِ ظاهری ، در واقع ، سایه ای از نیّات اند .

س ه ۲۵/۶/۶۳

اعتکاف

(. . . و به ابراهیم و اسماعیل عهد فرمودیم که خانه ام را برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع و سجده کنندگان پاکیزه دارند) .

اعتکاف ، هجرتی کوتاه از خود به پروردگار است ، که ذکر و صلوه و روزه و تنهائی و تفکّر ، انسانِ مشتاق را آرامش و تعالی می بخشد ، از همه به خدا می اندیشد ، و از همه و خود به فراموشی می رود که عبد را عبادتی این گونه ، مصداق صداقت است .

آن که به دیار دوست می رود ، آنجا مُقام می کند ، با او سخن می گوید ، با او می نشیند و برای او شروع و ختم می نماید ! راست می گوید و نیکو انصاف می دهد ، و این او را ملکه می شود که تا در تشنگیِ نشئه ای این گونه ، عمر به اشتیاق گذرانَد که این اشتیاق ، خود همه اعتکاف است که شوقِ لقای پروردگار تعالی هَمِّ همیشه مؤ من است ، و زندگی در عمق جانش ، در هنگامه نماز مفهوم می یابد ، و یا در اندیشه و روزه او ، یا در قربی چون معراجِ جهاد و حج و . . . که هر کدام آخرتی

در دنیایند .

اگر این کردار مقدّس را ، روح و نیّت یاری نمی کرد ، جنبش بت پرستان را می ماند که در رقص اند و پای می کوبند و همه در بیداد ! نه تفکّری آنها را سکوت می بخشد و نه تعقّلی آنها را به اندیشه وا می دارد ، و اگر فاقد کرداری این گونه مقدّس بود ، عقل و اندیشه او را یاری نمی داد که در خود فرو رود ، و از خود شود ، و از توجّه بهره گیرد ، و از آن خاطره ای اندوزد ادامه حیات را ، که اعتکاف ، راهی در ابتدای اعتکاف زندگی است و از این همه عظمت ذهنی به راه نور رهسپار گردیم ، و با خود ، در خود سخن ها گوئیم ، از پروردگار جلّت عظمتُه ، که عمر به

س ه ۴/۷/۶۳

جمعه ، در نماز جمعه

(ای مؤ منین ! آن هنگام که ندای نماز جمعه داده شود ، بشتابید به سوی ذکر خدا ، و رها کنید سوداگری را که این برای شما بهتر است ، اگر بدانید) .

نماز جمعه : جمعه و نماز جمعه را قداست و نورانیّتی فراگیر است ، و نموداری است از اجتماع و اعتصام به وضو ، و حرکت به سوی مصلّای نماز جمعه و شرکت در جمع مردم مؤ من که هر کدام از جائی به آنجا برای نماز می شتابند ، خود ، سازندگیِ افرادی الهی است ، و دیدار از مردمی که در فاصله کمی از بهشتِ جاوید خداوند جلَّت عظمتُه قرار دارند و آماده عروج به معراج نمازند .

آنجا ، در آن نسیمِ رحمتِ

الهی و در پرواز فرشتگان ، دعاها ، و استجابت ها ، رابطی در ارتباط بین عالم غیب و شهود است ، آنها که در آنجایند را ، نه مقام سنگینی می کند ، و نه فقر و محرومیت ها سست می نماید ، آنها مردمی مقدّس اند که در آن هنگامه دعا ، دست به دعا دارند و با خلوص ، خدا را می خوانند . این اجتماعِ خدائی ، با هدف عالی و مشخص اسلامی ، اثر تبلیغات سوء را خنثی می نماید و برای فرصت طلبان و جنجال برانگیزان ، فرصتی برای خودنمائی و اغفال کاری باقی نمی گذارد و رُعب الهی ، پایان کارِ آن جرثومه های فساد را گاه به فرار به کفرستان ها می کشاند .

از خداوند تبارک و تعالی مسئلت می نمائیم که نعمت های خود را ، بالاخص نعمت نماز را ، بر ما رو به کمال دارد و ما را کمک فرماید که از برکات نماز جمعه و از انفاس طیّبه در آن بهره گیریم که محرومیّت از آن محرومیّت از رحمت الهی در آن مکان مقدّس است ، و خطبای ما را یاری فرماید که بی نقص سخن گویند و نیکو امانت داری نمایند که بر مقام والائی تکیه دارند ، و اثر تبلیغی خطبای استثماری را خنثی فرماید که دشمن ترین به دین و مردمِ اسلام ، علماء سوءاند و همیشه ، و هر کلام ، و هر قدمِ ما را در رضای خود قرار دهد که او بر هر چیزی قادر است .

س ه ۱۰/۷/۶۳

قضاء

قضاء ، در سخن آفرینش به معنای حکم

، اراده ، امر ، و جاری شدن حکم پروردگار یعنی (امر فرمود یا این گونه حکم جاری ساخت پروردگارت که نپرستید مگر او را . . .) . موجود شود) ، و این اصلی مسلّم از قدرتِ قادری لایموت است ، همان گونه که علمِ حضرتش بر گذشته و حال و آینده ، غیب و آشکار ، و هم آنچه در وراء ادراک ماست احاطه کامل دارد .

در اندیشه به قضاءِ الهی و تفکّر در وابستگیِ آن به نظم و صلاح امور ، این نتیجه حاصل می شود که خواستهای بندگان بایستی در رضا به قضاءِ الهی تعالی یابد و قضای الهی ، منزّه از تبعیّتِ خواستهای بندگان است آنجا که نماید ، تباه گردد آسمان ها و زمین و هر که در آنها است) .

و امکان دعا در بندگانِ وارسته ، از آن است که دعای آن بزرگواران خود دارای حدودی تعیین شده و کیفیّتی از قضاءِ الهی است ، و نیز حسنِ یقین آنان باعث رضای آنها به قضای خداوند تبارک و تعالی است که ((بِالرِّض اءِ بِقَض اءِ اللّه یُستَدَلُّ عَلی حُسْنِ الْیَقین))(۶۱) (رضا به قضاء الهی دلالت بر حسن یقین است) .

قضاء الهی درباره نیکان و بدان اِعمال می شود ، هر دو می میرند ، هر دو کشته می شوند و هر دو زندگی می کنند ، ولی نکته در ذهنیّات آنها ابتدا می شود و با عمل شعاع می یابد؛ نقطه اصلی در مؤ من ، اخلاص توحیدی است و شعاعِ نخستینِ آن صراط مستقیم را روشن می نماید و هم او که با

اتّکاء به خداونـد تعالی در این راه قدم برمی دارد ، و اما نقطه اصـلی در آن دیگر ، شائبه کفر گونه ، خودباوری و نارضائی از قضـاء الهی است چرا ، آن که در مقابل خـدا هیچیِ خود را به درک نیاورَد در پوچیِ خود گرفتار شود . مؤ من ، منصف ، بینا و روشن ، و راضـی به قضاء الهی است و نورِ ایمان بر قلبِ مؤ من اشـعه حکمت می پراکنـد ، او درک می نماید بیشتر از آنکه وصف نمایـد ، و این دانشِ بیشترینِ او به خـدا ، بـاعث رضای بیشترینِ او به قضاءِ الهی است که ((اَعْلَمُ النّ اسِ بِاللّهِ اَرض اهُمْ بِقَض ائِهِ))(۶۲) (داناترین مردم به خداوند ، راضی ترین آنها به قضاء اوست) .

س ه ۲۲/۷/۶۳

قَدَر در قضا و قدر

قَـدَر در بیـانِ آفرینش را ، معنا این است که هر عملِ پروردگار تبارك و تعالی با توانائی کامل از حکمت و مصـلحت ، نموده ایم) ، لیله مبـارکه قَـدْر ، و نزول فرشـتگان در آن به اذن الهی در موردِ هر امری ، خود بیانگر عظمت و اهمیّت موضوع است . در توجّه و دقّت به آنچه در پیرامون ما می گـذرد ، همچون ریزشِ حساب و شـماره شده قطرات باران ، نزول برف در اشـکال هندسـی مختلف ، ترکیب اتم ها در کیفیّتی خاص ، تشـکیل مولکولها ، قوام هسـته و حرکت الکترونها در پیرامون آن از روی دقّت و حسابِ صـحیح همانند گردش ستارگان و کهکشان ها با محاسبه تا میلیاردیم ثانیه و دقیق تر ، نظم و قَدَری در حدّ فوق العادگی و برای

هر ذی شعوری محیّر العقول است .

درک ها ، اندیشه ها ، نبوغ ها ، مهر و محبت و خشم ، در اندازه های متفاوت و افراد مختلف ، و همین گونه از بی نهایتی تا بی نهایتی دیگر((دریائی ژَرف)) از ((اسرار الهی)) است که کرانه نمی شناسد ، لذا مؤ من را درک این کلّیات ، خود حدّی در کفایت است ، و ایمانی بی شائبه بر اینکه اِعمال قَدَر ، چون قضا ، بر نحوی صحیح و حکمت الهی بوده ، و هم باعث نظم و ترتیب امور دنیوی و اخروی است ، و این همه هر چه هست از اوامر و نواهی الهی نیز قضا و قَدَری در صلاحِ انسانهاست ، در نیل به تکامل ، که آزادی عمل در رسیدن به ثواب و عقاب در آن مضمر و امور در تمشیتی صحیح در جریان است .

در دستگاه پر عظمت خلقت ، آدمی ، گونه ای استثنائی است ، به طریقی که آنچه را انجام می دهد خود انجام می دهد ، و هم خود انجام نمی دهد ، این از دقایق تکاملی و ظریفِ خلقت است ، چه اتّکاءِ شرک گونه به خود را ، از بین می برد؛ انسان آنجا که اراده نماید برای انجام کاری ، خود را در خطِ انجام قرار داده است و از امکانات داده شده ، استفاده می نماید که خواه نا خواه در محدوده مسئولیّت قرار می گیرد ، و در این محدوده ، خوف و رجاء ، متعادل باشد ، باید حقیقت امر را در لزوم تعادل بین جبر و تفویض

نیز درک نماید ، و قدم به قدم با اتّکاء و توکّل به خداوند تعالی و بر طبق دستورات الهی پیش رود تا دوره حساس زندگی که در واقع مَعْبَری در امتحان و تکامل

س ه ۲۵/۷/۶۳

سرنوشت

سرنوشت در آدمی ، آمیزه ای از قضا و قَدَر الهی و انعکاسی از چگونگیِ وجودیِ شخص است . در کیفیّتِ وجودیِ شخص ، آنچه مسلّم است این است که انسان در مقابل پاکی و طهارتِ نفس ، عکس العمل موافق دارد که منشاء آن همان فطرت پاکِ توحیدی است ، در تاءیید این طینت همگانی حتی ناپاکان هم تظاهر به طهارت دارند و از تظاهر به این خصیصه که جذبه عمومی دارد سود می جویند .

سرنوشت با ظرافتی خاص که دارد راهنمائی به معبود یگانه است ؛ فی المثل ، در آنجا که انسان اراده به انجام کاری دارد و حتم به انجام آن دارد ، چه بسیار که در آن می ماند ، و هم که چه بسیار مشکلات لاینحل به کیفیّتی خاص و به سادگی حلّ و فصل می شود عزم ها و گشوده شدن گره ها خدا را شناختم) . (۶۳)

در سرنوشت ، کش و قوس های زندگی و حالات و حرکات و رفتارها ، سخن هائی است که فیمابین خالق و مخلوق در تبادل است و مهمترْ سخن اینکه انسان درک می نماید که در اندک زمانی قبل ، نبوده ، و در اندک زمانی بعد ، نخواهد بود ، او در این توجّه رو به خدا دارد که او را خلق کرد و بر هر چیز قادر است .

این درکِ صحیح ،

خضوع می آورد ، توکّل می آفریند و به قیافه ، سیمای زیبای تفکّر می دهد و او رضا می دهد به آن که رضا و تسلیم می دهد .

حالتی این گونه ، خود سهم بزرگی از همه نعمتهای الهی در سرنوشتِ انسانی وارسته است و این از آنجاست که همه سخن ها به جان و نفس برمی گردد و آن که در این نقطه ابتدائی و انتهائی به توحید رسید خود را به همه عظمت ها رسانیده است ، او باید لبخند زند و باید شادمان باشد به آن امید که دیگر از آن و از این همه شکوفائی جدا نگردد ، و به این امید که دیگر آلودگیها او را نیالاید و در رضای الهی شوقِ رضا سردهد که این خود کفایت از همه چیز است و همه فضائل را در بر دارد؛ خون و آتش در این گونه سرنوشت ها پیک سعادت است ، شادی و اندوه ، با همه هر چه درآن است ، با نفس های آنهاست) از حضرت احدیّت جلّت عظمتُه بخواهیم که توهّمات نابجا را در هر مورد از ما دور فرماید و بر بصیرت و فهم ما بیفزاید و همیشه ما را بر صراط مستقیم دارد .

س ه ۴/۸/۶۳

فردا (قیامت)

فردا ! : دیروزِ ما ، هر چه بود جز حسرت بر جای ندارد ، و امروزِ ما در محاصره هواها خواهد کرد) پس چه هنگام صرف توشه کنیم فردا را ، فردا که نزدیک است ، و خدا فرمود ، و چه کسی از خدا راستگوتر است .

فردا ! که بر دهان ها مهر سکوت می

خورد ، و دست ها سخن می گویند ، و پاها شهادت می دهند .

فردا ! که قیامت است و قیامتی از شگفتی هاست ، در آن روز ! که آدمی از برادرش می گریزد ، و از مادرش و از پدرش ، از همسر و فرزندانش که هر کس در آن روز ، گرفتارِ خود است ، و این را خدا فرمود ، و چه کسی از خدا راستگوتر است ، فردا ! که روز تغابن است ، روز حسرت است از فرصت هائی که از دست داده ایم ، و ما مردمِ تغابنِ فردا ، امروز آن هنگام لبخند می زنیم که دنیا بر ما لبخند زند ، و دنیا در آن هنگام بر ما لبخندِ تاءسف می زند ، که شیطان را به خندش آوریم ، خدا فرمود و چه کسی از خدا راستگوتر است .

فردا ! که بهشتیان در عظمتی از شکوه اند ، و به وعده های خدا دست یافتند ، ما در آن روز چگونه خواهیم بود ؟ و ما برای آن روز چه پیش فرستاده ایم ؟ جان ، مال ، حسنات ؟ و یا همه آنچه که در امکان ما بود ؟ پس اگر خود این گونه نیستیم ، دعا کنیم برای آنان که این گونه اند ، که رحمت خدا بر مردان خدا باد ، آنها که نماز با اخلاص و طهارت می خوانند ، به آنها که دیدگان آنها از خیانت و قلب های آنان از شوائب دور است ، آنان که در امرِ به معروف و نهیِ از منکرند ، آنان که فسق و

معصیت ، قلوبِ آنان را به قساوت و اندیشه آنان را به تباهی و دیده آنان را به نابینائی نکشانیده است ؛ به آنان دعا کنیم که لذت بخش است ، به آن بندگان نیک خدا درود فرستیم همان گونه که تا شاید هدایائی این گونه گرانبها ، رحمت خدا را در توجّه آنان به ما ، شامل شود و دست به دعا بردارند ما را ، که آنان را خدا باد ، و از همه التماس دعا کنیم ، آن هنگام که در مقابل خدا اشک می ریزند و در هنگامه اخلاص اند و درود خدا بر مگر گروه کافران) .

س ه ۱۴/۸/۶۳

دانش ها

درجه عالی دانش ، اغلب در مردم دنیای امروز ، در دانشگاهها تداعی می شود ، و شاید بر چه بسیار از گمان ها غلبه دارد که تکاملی انسانی در آنجا امکان دارد ! در حالی که تکامل حاصلی از تزکیه و تعلیم است و دانشگاههای فعلی دنیا ، قداستی برای کرسی تزکیه و تعلیمِ الهی ندارند ، و اگر مدرک ، در آمد ، عنوان ، اختلاط و تفاخر از دانشگاههای دنیا برداشته شود ، صف ها ، ثبت نام ها ، کثرت داوطلب از بین می رود و کشورهای استثماری از این همه شست و شوهای مغزی ، و فریب های فرهنگی ، و گروههایِ عظیمِ ارزخیزِ دانشجوئی محروم می شوند ، و دنیای کفر و الحاد و فجایع ، دیگر آن دجّال تمدّن نخواهد بود .

واقعیّت این است که علوم ، به پهنای جهانِ خلقت گسترش دارد ، و آنچه در دانشگاهها تمرکز دارد ، حدّی محدود

، باشند آنجا که می فرماید : ((اَلْعِلْمُ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ یُحْصی فَخُذْ مِنْ کُلِّ شَیء اَحْسَنَهُ))(۶۴) (دانش ها از حدّ شمارش بیرون است پس از هر چه بهترینش را انتخاب کن) . و اصل مسلّم اینکه وجود انسانی محدود به ابعاد ظاهری نیست ، و تکامل انسان ، نخست بر مبنای تزکیه استوار است ، و تحصیل علوم ، کمکی نیمه مشخّص در این زمینه است ، لذا اگر تزکیه در دوره های مختلف تحصیل مراعات نشود ، بارزترین بازدهی تحصیلِ علوم ، تکبّر ، تَفَرعُن ، غرور و خودخواهی است که راهی به افساد جامعه و سیری به اسفل سافلین است که حوزه و دانشگاه نمی شناسد .

در حال حاضر ، دانشگاه ما خود جبهه ای دیگر است که فرار از آن فرار از جبهه است و سنگرهای ایمانی باید در آن حفظ و تقویت و از اذناب و اشباح شیاطین محافظت شود و در آن هنگام که دانشجوی عزیزی احساس مسئولیت در جبهه رزم نماید ، دانشجویان بی تفاوت را هم باید به جبهه کشاند تا از نورانیّت جبهه بهره گیرند و هم اینکه دانشگاه را امروز ، سرپرست و همه شما مسئول افراد (حوزه نفوذ) خود هستید)للّه .

ساحَت دانشگاهها باید از آلودگیها حفظ شود و برای کنترل غرائز مانند حوزه عمل شود ، تا احساسِ تاریکیِ روح ، در جوانان حزب اللّه باعث فرار آنها از دانشگاهها نشود که تزکیه مقدّم بر تعلیم است و این نوای جان بخش قرآن است

س ه ۵/۹/۶۳

نور

(او ، خداوند است که بر شما درود می فرستد و فرشتگان او هم ، تا

خارج نماید شما را از ظلمات به سوی نور . . .) .

این درودها ، از رحمت خداوندی در انعکاس توجّه ها و تذکّرهای ما در حوزه حول و قوه الهی همانند نسیم های آنچه از نور باید بدانیم ، در ارتباط با همه وجود ما و دامنه گسترده حیات ماست ، چه اینک که در آزمونی از هواهای نفسانی و محیطی فراگیر از گناهانیم و چه در آن جهان که حقایق به وضوح سخن می گویند ، آنجا که گناهکارانِ به دور از رحمت الهی و منافقین (آنها خود بر خود ستم می کردند) .

به نور بیندیشیم ، نه به ماه و آفتاب و اشیاء نورانی که اینان درخششی موقت دارند و در انتظار روز پایانی نشسته اند . همه خود را ، وجود خود را نورانی کنیم تا شب های ما درخشش یابد و سرای دیگر خود را روشن نمائیم .

آنجا که همه ، تفضّلات الهی است که خالی از شوائب است ، خود را نورانی کنیم ، قرآن را بگشائیم که همه هدایت و نور است ، آیات قرآنی را از چشم و گوش و قلب خود گذر دهیم ، و جانِ خود را با آن و در نماز خدا ، از پلیدیها به سوی نور و روشنائی شستشو دهیم ؛ آرام و همیشه با خدای خود ، با ناله نجوی کنیم ، از بیراهه ها به راهِ خدا رو آوریم که صراط مستقیم و راهِ نور است ، راهِ به دوری از فجایع و گناهکاری و تاریکی هاست .

به یاد آوریم بهشتیان را که نورشان از مقابل و از راست

آنان در درخشش است ، و به یاد آوریم مژده خلود آنان را در بهشتِ خدا پس با بخشی از ذهن خود با این زندگان راه رویم ، در بخشی دیگر با رفته ها سخن گوئیم ، و در آن بخشِ دیگر راه خود رویم و هم صدا با مؤ منین بگوئیم چیز قادری) .

س ه ۱۵/۹/۶۳

نماز شب

باش که خدایت در مقامی ستوده برانگیزد) .

اشتغالات انسانی افکار را در محاصره دارد ، و در نتیجه حالت تعالی یا در جا می ماند و یا منحرف می شود ، و این قابل درک است که چه نعمت بزرگی است معراج نماز ، آنگاه که شب و روز چند بار از اشتغالات دست بشوئیم و در محضر پروردگار ، کلامی به اخلاص بگوئیم ، و خود را به خلاصی از گرفتاریها در پناه پروردگار قرار دهیم ؛ چه آنچه از زندگی در پایان قابل لمس است ، بازی کودکانه را می ماند آنگاه که چشمهای حیرت زده لاجرم بسته می شود . و این از هوشیاری است که فرائض را با نوافل در هم آمیزیم ، و در هاله ای این گونه نورانی ، بالاخص شب هنگام ، آن هنگام که تاریکی پر می گستراند و همه به خواب می روند ، و فریبندگی زندگی از به دنبال کشانیدن دیده ها غایب می شوند ، آنگاه که مردان خدا در سرما و گرما بر خود می لرزند ، و آرامش و آسودگی دیگر آنها را می آزارد ، پس ما دیگر چرا بخوابیم ، و چرا برنخیزیم و به آسمان ننگریم ، ستاره ها را که

می درخشند ، یا ابرها را که می بارند ، چرا برنخیزیم تا حتّی یکبار به خود بیندیشیم ، آن گاه که موقع نماز شب است ، و سجده گاه را مردان خدا زینت می دهند ، و خداوند و فرشتگان بر آنان درود می فرستند ، تا رحمت خداوندی ، از تاریکیهایشان برهاند ، و به درخشندگیها برساند ، که آنچه که روشنی چشم هاست در پاداش آنچه که عمل می کردند) .

مردان خدا ، همه را بایسته است که از این پایگاه جلال و جبروت نشاءت گیرند و توشه ساز کنند ، که دشمنانِ مهیب ، همه در کمین ، قصد ما دارند ، و این سایه رحمتِ پروردگار بر ماست که آنها را در رُعبی طاقت فرسا در هم می فشارد ، و به گاهِ پیروزی ، همه کمک های غیبی است که به نام ما اِعمال می شود ، و هدایتِ پروردگار است که ما را در راستای مستقیم قرار می دهد ، که همه هر چه هست از اوست و بازگشت همه به سوی اوست .

برخیزیم که اکل و شرب و سلامت و راحت و آسایش و هم ، دردها و مصائب ما را در بند نگیرد که در غفلت خانه کنیم ؛ و آنگاه که ناقوس مرگ به صدا در آید دیگر فرصت از دست رفته است ، و گوش فرا داریم آن همه را که هر روز به سوی حق رجعت دارند ، و بیان حال آنان خود همه سخن هاست .

برخیزیم که نیّات خیر و اعمال صالحه را با نجواهای روز و زمزمه های شب در هم

آمیزیم ، که کیفیّتی این گونه ، بهشت را فرا روی دارد و استجابت دعـا را در پرتوِ امیـد؛ دعـا به جبهه و رزمنـده ، و تحیّات به شهدا و مردان خدا ، و هم دعا بر من و ما ، و بر کودکان ما که در خواب اند و فردائی نمی دانند .

س ه ۲۳/۹/۶۳

غفلت

هسـته اصـلی تخریب شخصـیّت را در تکامـل انسـانی سـبب می گردد ، چه به گاهِ ناز و نعمت در سـستی و رخوت و به هنگامِ تنگی و عُسـرت از شدّت درد و مشقّت ، از شاخص واقع نگری در زمان و مکان و موقعیّت خود که نتیجه آن در یاد خدا بودن است منحرف می شود .

مردِ خـدا آن دم که به یاد خداونـد تعالی نباشد در غفلت است ، و این در عظمت خلقت یک فاجعه است ، چه همه ، از ذره تا کهکشانها به دور از غفلت در تسبیـح پروردگارند و عدمِ درکِ واقعیّت ها حاصلِ گناه ، و پرده غفلت ، هر کدام از واجبات و مسـتحبّات ، تفضّـلی الهی در کیفیّتی عـالی در رابطه بـا خداونـد تبـارک و تعالی است ، و قـدرِ بهره ما از این همه فضائل ، در عظمت ذکر ما در یاد خداوند تعالی است که خیزشـی از عمق جان می خواهد تا جهش به تعالی میسـر گردد . رسـتگاری ، در زیبائیِ توجّهی خالصانه با معبود یگانه است ، چه آنگاه که تسبیح در اندیشـیدن است ، و چه آنجا که در صوم و صلوه ، یا امر و نهی و جهاد و اعمال خیر دیگر ، که همه

با یاد خدا عظمت یابد و با ذکر حضرتش شروع و ادامه یابد و به پایان برسد .

از خداونـد تعالی بخواهیم : تا در کشـش های دنیائی از یاد او غافل نشویم ، و وابسـته ترین علائق دنیائی چون مال و آنگاه که در جبهـات نبرد می جنگیم ، بـا چشم و گوش و قلب در مسیرِ اللّه باشـیم ، و با توجّه به جهاتی دیگر ، اعمال ما از محتوا ، که نیّت قربت و ذکر و یاد خداوند تبارك و تعالی است ، خالی نباشد .

لبـاس رزم ، جامه تقوی ، کرسـی امر و نهی ، بر ما شومیِ غفلت نپراکنـد و غبارِ تکبّر بر ما نیفشانـد که اسـفل سافلین ، هم دور است و هم بسیار نزدیک !

نگرش ما اگر برای خـدا نباشـد ، و قدم ما و اندیشه ما و هم این گونه تا همه ، همه غفلت است ، وای بر ما که این همه و ترس و بـا صـدائی نه بلنـد ، صبحگاهان و شامگاهان ، و مباش از غافلان) (آن کس که از ذکر من روی بر تابـد ، برای او زنـدگی تنگنا خواهد بود ، و روز قیامت نابینا محشورش می نمائیم) . (۶۵)

س ه ۲۰/۱۰/۶۳

روحانیّت

جـذبه هـای اسـلامی که هر روز فراگیرتر ، این همه را اللّه اکبر گویـان به سوی خود می کشـد ، موج جوانـانی که هر روزه به دوران بحرانی بلوغ می رسـند ، خـانواده هـائی کـه از نکـات دینی و اخلاقی در شـئون مختلـف بی اطلاع انـد؛ اینهـا همـه به وارستگانی نیاز دارند که در خط مستقیمِ فطرتِ الهی پاسخ

گو و راهنمای آنها باشند ، این راهنمایانِ با تقوی دانشمندانی اند که کرامتی پیامبر گونه دارند ، آنها واسطه پیام پیامبران اند که می توانند سفره دانش الهی را برای مکلّفین جدید بگسترانند تا تاریکیها آنها را فرا نگیرد ، و جاهلانِ عمْر به باد داده را راهنما باشند تا بدانند از کجا به کجا می روند ، حلال را از حرام باز شناسد ، پوچی ها را از واقعیّت تمیز دهند ، با اندیشه و تجربه ها به سخن نشینند ، نیکو زندگی کنند ، و واقعیّتِ زندگی در وراء مرگ را یقین کنند .

اکنون دیدگانِ ملمتسِ خود را به دیدن قرآن جلا می دهیم و در نورانیّت آیه های آن درخشش می یابیم و هم آنجا که دین بیاموزند که وقتی برگشتند قوم خود را انذار کنند تا شاید بترسند) از اینجاست که ترک و فارس و عرب و اردو و روس و لاتن همه با هم به مرکزی روی می آورند و ضَرْبِ ((ضَرَبَ ضَرَبَا)) به ترنّم در می آید تا زبانِ قرآن و احادیثِ مقدّسه را بیاموزند و به تدریج پای به جهادِ ارشاد گذارند که ((إِذ ا ک انَ یَوْمَ القِی امهِ وُزِنَ مِد ادُ الْعُلَمَاءِ بِدِماءِ الشُّهَد اءِ ، فَیُرَجَّحُ مِدَادُ الْعُلَمَاء عَلی دِم اءِ الشُّهَدَاء)) . (۶۶)

اما چون زندگی ، همه آزمون است و شیاطینِ انس و جن درکارند و از آن طرف هم نفس امّاره ، تا جائی که همه را در رسیدن به آن مرحله که ((اِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَهُ الاَنْبِی اءِ . . .))(۶۷) اِلاّ رَجُلانِ عَالِمٌ مُتَهَتِّکٌ وَ جَاهِلٌ مُتَنَسِّکٌ . . .

))(۶۸) عالمی که به نحوی هتک حرمت اسلام نماید ، آن علمایی که هر دم در بند دیگرند همانند وعاظالسلاطین ، جاعلین اخبار ، مفسرین نابکار ، مشوب کنندگان اذهان که این همه فسق و فجور از جهتی ارث این وارثین شیطان است ، اینها آن گرگان در لباس چوپان اند که اگر شناخته نشوند انسان های بی آلایش را می آلایند ، و حکومت حقّه را خواستِ سقوط دارند ، و این تاریخ است که از آنها سخن ها دارد و جُهّال متنسّک در تبعیّت از آنها ، افرادی ساده و بی اطلاع یا نابابانی نابکارند که لاجرم روحی از تقوی به درک آنها نمی آید و در آنچه لازمه تزکیه است اِعمالی ندارند ، ظاهرالصلاحانی اند که اَعمال عبادی آنها توأم با بی نزاکتی هاست لذا ارزش عبادت و دیانت را در انظار ، درهم می شکنند و میل تقوی و عبادت را در دسته ای از افراد می کُشند و آنان را غیر مستقیمْ از نعمت تعالیِ باطنی باز می دارند ، لذا طلاب عزیز بدانند که تزکیه لازمه وجودیِ رستگاری است ، و دانش دین واجبی کفائی است ، و در تشکّل روحانیّت هر یک مکمّل دیگری است و به یقین بدانند که دام های مرئی و نامرئیِ بسیار در کمین آنهاست و اگر می خواهند خطاکاری را انتخاب نمایند

س ه ۲/۱۱/۶۳

بیدادِ دود

و آدمی در گسترشِ فشارها ، از تنگنائی به تنگنای دیگر می گریزد تا به نوعی خود را آرامش دهد؛ گاهی به زخارف دنیائی ، و زمانی به شهوات نفسانی روی می آورد و طبایع برگشته از راستای فطرت

، خفّاش گونه به تاریکی می گراید .

اینک در دیارِ راه گم کرده ها ، به دودکش ها بنگریم که ما را احاطه کرده است ، به دودها که از دهان و منخرَیْن ها بیرون می آید ، از ساده ترین آن تا خانمان براندازترین آن ، ساده ترین آن که سیگار است و بیشترِ اعتیادها و بیماریها را مقدّمه است ، خرابی دندان ، آلودگی ریه ، ضعف هاضمه ، تنگی عروق قلب و عروق مغزی ، عوارض عادی و عمومی و حتمی آن است .

از میلیاردها سیگار که احتمالاـ روزانه دود می شود چه می دانیم ؟ از زمین های مرغوبی که به زیر کشت دارد ! این همه افرادی را که در خدمت دارد ! کارخانه های مُعْظَم و کارشناسان فراوان ! و ادارات عریض و طویل که در اشتغال دارد ! ارزهائی را که می بلعد ! بیماریهائی را که باعث می شود ! اطبائی را که به خدمت می گیرد ! و این همه آلوده سازی هوا ! که در مجموع ظلمی بزرگ است که هیچ وجدان وارسته ای حاضر نیست که حتی با زدن پُکی به سیگار در ظلمی به این گستردگی و عواقب آن سهیم باشد .

در قرآن کریم از اسراف و تبذیر ، از کمک به گناه ، از تَهْلُکَه نهی شده ایم ، در حالی که در یک سیگار و حتی در یک پُک سیگار با نسبتی معیّن همه اینها جمع است .

دزدان دریائی وقتی به اسم مردم متمدّن بر سرخ پوستان تاختند و آن همه را کُشتند و سوختند و به مَسْلَخ کشیدند به علّت

فرهنگ غلط و سبعیّت ، این بلا را که خود مستحقّ آن بودند از ینگی دنیا به تحفه آوردند که می رود تا همه را در دود خود خفه کند .

فقط بندگان خوب خدا امید است که از این فساد و همه مفسده ها در امان باشند ، آنها که راهی مشخّص و قرآن کریم را فرا روی دارند نه اسراف می کنند و نه تبذیر ، نه کمک به گناه می کنند ، نه خود را به تهلکه می اندازند ، که هر اتلاف عمر و مرگی جز در راه خداوند تعالی تهلکه است .

س ه ۱۷/۱۱/۶۳

تخدیر

تخدیر و جذبه تعالی ، دو قطب از معنویت زندگی است ، قطبی در اضمحلالِ ره آوردهای حیات است و پایه ریز نکبت های شیطانی ، و آن قطب دیگر در جهش خود فراموشی و واقعیّت نگری ، و لامحاله هر کس به سوی یکی از دو قطب در کشش است و هر کسی در نگرشِ واقعیّت بسانی اینسان در نَوَسان است .

یکی به راه قُلّه عظمت ، استقامت و پایداری و سخن هاست ، و آن دگر با هر چه انحرافِ بیشتر ، در سقوطی آزادتر؛ یکی مستمسک به عروه الوثقی و آن دیگر راهی دیار تباهی ها ، و این گونه است همیشه ، و هر کسی در گونه ای است از این دو گونه ، که همه را نخست اشعه رحمت در راه یابی به خلقت مدد است ، آنگاه اشعه ای در طهارتْ جرقه امید است ؛ یکی را قید خودباوری تار می تند که آدمی آزاد است ! و آن دگر را

فهم خودنپنـداری ، از قیدها می رهاند؛ اکنون بنگریم که ((می خندد اجل به آرزوها)) و ((قضا به حیله ها)) و گذر عمر با این همه تخدیرها !

تخدیر از سُکر مال ! تخدیر از لذّت ها و سلامت ها ! تخدیرهائی از دردها و دواها ! تخدیر از قهقهه مَقام و سرگردانیِ اندیشه ها ! که گوئی دنیا همه تخـدیر است و هم هر تخـدیر ، پای در آلودگی ها و سایه از تباهی ها دارد ، و آنجا هم که علْم اکنون بیائیم در کناری از انـدیشه بیتوته کنیم ، بیائیم در کنارِ به خواب رفته ها وضوی بیـداری بگیریم ، بیائیم بااخلاصِ اشک ، و در یـاد خداونـد تعـالی قصّه ای بخوانیم در واقعیّت ، آن مرد را که وقتی طبیب لابـد پایش را می بریـد ، او رضا نـداد تا با داروئی بیهوشـش نماینـد و گفت دوست نـدارم در حـال بیهوشـی از ذکر خـدا غافل بمانم ، او را با ارّه ای گـداخته پای بریدنـد ! و او همچنان ذاکری ناظر بود ! و او را درد هم تخدیر نکرد !

بودند لقاء پروردگار را ، و در شاهکاری از زیبائی ، عروج کردند و امّا بر خود بنگریم که در چه فاصله ایم ؟ که

س ه ۲۷/۱۱/۶۳

سه ریشه و این همه فجایع

آنگاه گام بر راسـتای مسـتقیم داریم که رحمت الهی تار و پود ذهنیِ ما را در ترکیبی نورانی تجسّم بخشـد ، و به حول و قوّت حضـرتش در گستردگیِ متغیّر زمان و مکان ، و عوامل کمّی و کیفیِ گوناگون در قوام باشـیم . چه دنیا در همه ابعادش ، و در همه شئون مختلفه

عوامل وجودی ، در قبضه قـدرت آفرید گار جلّت عظمتُه است ، و ذات مقدّسـش حال و گذشـته ، و آینده های دور و نزدیک را در مشیّت دارد ، و زیبائی از آنِ اندیشه ای رساست ، که از این واقعیّتْ حاشیه گرا نباشد و خویشتن را به تحیّر نسپارد .

چه انسـانی که خـاطرات کامـل دیروز را به خـاطر نـدارد و از آنچه در فرداست بی خبر است ، بایـد به خود آیـد ، و بنگرد که آنچه در اندیشه جز بر مبنای هدایت الهی باشد ، مسلّما پنداری نادرست و لرزان است .

و در بیراهه هـا ، آنـان که خلایق را از متن الهی به حاشـیه شـیطانی می کشاننـد ، اگر چه بسـیارند ، اما در راءس آنان حکّام و امرای جور قرار دارند ، و روحانی نماهای فرمایشی و وعّاظ السلاطین ، مکمّل آنان اند که اندیشه مردم را از ظاهری به هدایت ، به باطنی از شـقاوت منحرف می سازنـد ، و این هر دو ، اندك اندك بر کدورت های درونی می افزایند و اجتماع را به قهقرا سوق می دهنـد ، و هم مردمِ ناسپاسِ اجتماع انـد که در گیرودارهای آزمونِ زندگی ، از خدا می برند و در کرنش به حکام و عاملانشـان به خـدا شـرك می آورنـد ، چه آن کس که بگویـد لاـ اِل هَ اِلّا اللّهُ و جز بر خـدا کرنش آورد ، در این نامردمی بر خود گواه است که عهد با خدا را شکسته است .

از اینجا و از این سه ریشه (امرای جور ، عالمان نابکار ، و مردم گناهکار) دنیای فجایع در

حیطه شیاطین نُضج می گیرد . ولی آنان که به ریسمان الهی چنگ نزنند ! و با دشمنان خدا نجنگند ، لامحاله بر یکدیگر چنگ می زنند و با اکنون به دیارِ اللّه اکبر گویان برویم ، که امر و نهی خداوند تعالی را بر کرسی دارند؛ در آنجا آفتاب به زیبائی می درخشد !

س ه ۲۵/۱۲/۶۳

فاصله

معنویّت با نوسانات خفیفه نیّات در ارتباط است ، و نسیمِ محسوسِ انحراف ، در واقعیّتِ طوفانیِ خود ، ره آوردهای فضائل انسانی را به یغما می برد ، آنجا که می اندیشد که چرا گرفته است ؟ و چرا ناخشنود است ؟ و چرا . . . ؟ ولی باید بداند که شاید . . .

آری تو ای انسان که تا ساعتی پیش در صفا و نورانیّت بودی ، اکنون چرا این همه ناخشنودی ؟ شاید به گناهکاری لبخند زدی ! و یا به ثروتمندی کرنش آوردی ، و یا نعمت اخلاص را سپاس نگفتی ! و چه می دانی که چرا ؟ تو ای رزمنده ! که این همه گرفته ای ! شاید آنگاه که از جبهه با آن همه اخلاص برمی گشتی ، چشم به چهره غارتگری دوختی ، و آن همه فضائل را از خود فرو تکاندی ! چرا ندانستی که سیر الی اللّه هیچ گاه از جهاد اکبر خالی نیست ! ؟

و ای برادر سرباز ! چه می دانی که چرا ؟ شاید؛ آلودگیهائی از ندانستن ها و آلوده شنیدنها ، و کردارهائی که نباید ، تو را پرده ضخیم است ، که آن همه جلال و جبروتِ جبهه و آن همه نوای

ملکوت را نمی شنوی و مشام جانت از آن همه و تو ای فرمانده ! شاید آن هنگام که سان می دیدی ، خودپنداری ، تو را به فراموشی انداخت که دیروز نطفه بودی و فردا هم که . . . و آن شد که نتوانستی قیام لیل کنی ! و عمری را در شبی از کف دادی .

اما تو ای رهگذر ! چه می دانی که چرا با این همه تبختر قدم برمی داری ؟ ! شاید ! بر چشم خاک شده مادری قدم گذاشتی که در بدرقه فرزندش به جبهه اشک شوق فرو می ریخت .

در آنجا که فرمود : ((ای پسر جُنْدَب ! اگر شیعه ما در استقامت بودند ، فرشته ها با آنها دست می دادند ، و ابر بر سرشان سایه می انداخت ، و در روز هم می درخشیدند ، و از بالای سر و زیر پای خود روزی می گرفتند و از خدا هر چه می خواستند به آنها می داد)) . (۶۹)

س ه ۲/۱/۶۴

پیروزی

پیروزی نامی زیبا و رؤ یائی است ، و اگر در اصالتِ معنا کلیّت داشت ، هر پیروزی در واقعیّت نیز پیروزی بود . ولی چه بسیار به ظاهر پیروزی ، در واقعیّت شکست است ، و یا ظاهری به شکست ، در واقعیّت پیروزی است .

و این بسیاری را معمّا است که تا حلّ آن چه بسا که عمرها بر باد رفته است ، چرا که خفایای نفع پرستی بر بسیاری از نکته های تکاملی ، پرده تجاهل می کشد ، تا مانعی از پندارهای نابجا و نجاتی از گردابهای شهوانی نگردد

.

و اما این کودکانه است که آدمی در نیل به پیروزی لبخند آورد ، تا آنجا که نداند آیا پیروزی در واقعیّت است ، یا سرابی است در عمق شکست ! آن که خود را دانشمندی بزرگ می انگارد و رمزی از فورمول نهفته طبیعت را کشف می کند آیا او پیروز است ؟ چگونه ؟ آیا سود و زیانِ آن کشف را هم محاسبه کرده است ؟

آن فراهم آورنده اموال بسیار که شب و روزِ عمر خود را به بهای آن داده است چه می پندارد ؟ آیا فکر می کند که پیروز است ؟ و آیا آن همه حکّام ، با آن همه سرزمین ها ، و انسان ها که در سُلطه دارند ! چه می پندارند ؟ آیا آن اندیشه پیروزی که به تصوّر دارند ، بر راستی و حق است ؟

آیا این انسان که هر روزه در نقصان است ! پیروزی را در چه خلاصه می کند ؟

انسانی خواب آلوده از این همه همهمه حیات ! با درکی خواب آلوده تر از مفهوم پیروزی ، و سرگردان از این همه ندانستن ها و در شدّت این همه کوتاهی عمر !

اگر کمک های غیبی و رحمانی بر آئینه ضمیر نتابد ، چگونه انسانی می تواند پیروزی واقعی را درک نماید ؟ و این پیروزی را در کلام منجی عالم بشریّت به وضوح درمی یابد که فرمود : ((قُولُوا لا اِلهَ اِلاّ اللّهُ تُفْلِحُوا))(۷۰) بگوئید جز خداوند ، خدائی نیست تا رستگار شوید . که خلوص در آن تزکیه می آورد و پاکیزگی از شرک و گناه به شروط آن ره می

نماید .

پس پیروزی در رستگاری است ، نه با غلبه یا شکست ، که اگر مسیر لِلّه و الهی باشد غلبه یا شکست ، هر یک ابدی دارد .

س ه ۱۴/۱/۶۴

اوامر معنوی

قلب و جان و یا روح و نفس همه در یکی ، و به نرمی و لطافتِ نسیم در فرمان اند ، فرمانی که به چشمِ چشمْ معتقدان نمی آید ، و به لمسِ لامسه گران لمس نمی گردد ، با اینکه آشکار است ! فرمان از قادری مطلق که همه چیز در حیطه جلال اوست مادر ، در فرمانِ محبّتِ نازل از خداوند تعالی است که از شیونِ طفل از جای می جهد و در شور ناله فرزند بی تاب می گردد؛ رزمنده ، در فرمانِ شوق است که از حضرت باری تعالی بر او نازل می شود تا بر شومان بخروشد و ساحت زندگی را از فراگیری ناپاکیها بزداید .

دشمن ، در گریز ، از ترس است که از خداوند تعالی بر او چیره می شود تا اینسان بهراسد ، و این گونه بگریزد ، و این نسیمِ رحمت است از پروردگار جلّت عظمتُه که به جان و روح امید می بخشد و عشق می آفریند ، تا نفسْ طهارت یابد و به معبودِ هستی بخش در رجاءْ به لقاء نشیند . قرآن کریم در نهایتی از زیبائی و کمال ، نمونه هائی از امدادهای الهی را یادآوری می نماید که از آن جمله است : الف – دشمنِ هم بودید پس بین قلوب شما انس و اُلفت انداخت و به نعمت او برادر شدید) .

یابید و قرار داد بین شما دوستی

و مهربانی) .

(قدم) نگاه دارید آنان را که ایمان آوردند ، بزودی بر آنان که کفر ورزیدند وحشت مستولی می نمایم . . .) .

بگویند به سخن آنان گوش فرا می داری مانند چوب خشکِ تکیه داده شده اند ، هر فریادی را علیه خود می پندارند) .

نمی توانستی بین قلوبشان الفت بیندازی ولی خداوند بین آنها الفت انداخت) .

س ه ۶۴

غبار آلودگان جبهه

گرد و غبارِ خون آلودِ جبهه ، عمقی در عظمت و لطفی به صداقت در ایمان به لا ـ اله الا اللّه دارد ، و راهیان این راه را به حقیقت ، لبخندی بهشتی در تجلّی فوزی عظیم است .

بزهکاران را چهره ای در هجوم و تسلیم با آمیزه ای از حیله و لبخندی در کذب است و خودفروختگان به هوی و نفاق و شهوات کاذب را همه همّ آن است که با دقّت و قوّت ، خود را به نقاطی از مختصاتِ سقوط قرار دهند و سیرِ مجازات را بر علیه خود حدّت بخشند ، و نیز آن زشتْ مردمی که به طهارت و عفت و حجاب پوزخند می زنند ، گردی از مذلّت و نکبت بر چهره دارند .

اما ، در جبهه های جهاد ، حرکت برای خدا و به سوی خداست و زیبائیها در واقعیّت اند ، در آنجا ، زیباترین ، سخنِ خدا و احکام الهی است که بر بصیرت می افزاید ، که دانستن ها و اخلاص ها را افزایش می دهد ، و این رحمتی از دو سو ، در مقطع بین دو جهان ، به گونه تلقینی آخرین است که درود خدا بر علمای

باتقوی که در پیرامون باشند و با یاری خدا شیاطین را دورباش گویند و رحمت خداوند تعالی را به دعا نشینند ، تا نیکان را درجه بیفزاید ، چه هر درجه در تعالی ، حیاتی دیگر است .

س ه ۱۷/۲/۶۴

وُجُوهٌ مُكْفَهِرّه

انـدیشه و بیان و روش ما در خودسازی و تکاملِ ما و دیگران تاء‌ثیری به نسبت دارد ، و در این بُرهه عکس العمل ما در مقابله با کُنشِ دیگران نیز دقیقا چنین است ، و اصلی از شخصیّت وجودیِ ما را تشکیل می دهد .

اگر بر مجرم و گناهکـار لبخنـد آوریم ، او را بر خود تسلّط داده ایم ، به او در انجـام خلاف جراءت بخشـیده ایم ، و ره آورد صلاح و نیک پنـداری های خود را به تاری کشـیده ایم ، به دنیا و آخرت او و خود و جامعه سـتم روا داشـته ایم . لبخندی این گونه در عمل بماننـد تسـلیم در مقابل متجاوز است و همین گونه است سایر ابعاد در پندار و بیان و عمل ما . پس این از غفلت است که به ریزه کاریهای روحی و جنبشـی حیات بی توجّه باشـیم و از کناره های آن به سادگی بگذریم و در دامنه وسـیع آن به غور نپردازیم .

بِسَخَطِهِم وَ تَقَرَّبُوا اِلَی اللّهِ بِالتَّباعُدِ مِنهُم))(۷۱) (بـا بغضِ مردم گناهکـار به خداونـد تقرب جوئیـد و بـا آن هـا با قیافه عبوس برخورد نمائید ، و رضایت خداوند را در خشم به آنها طلب نمائید و به خداوند تقرّب جوئید با دوری از آنان) .

اگر دل به کینه و نفرت از گناهکار نداریم ، از آنان خواهیم

بود و اگر بر آنان چهره دُژَم نداریم از سنگهای دوزخ شکافته شود) .

آری ، پندارِ مؤ من به گناهکارْ در مقامِ انکار ، او را عبوس می نماید و آسـمانِ گرفته سـیمایش براستی نوید عذاب می دهد و آن هنگـام که حـدودِ الهی اِعمال شود شـکُفتگی به او باز می گردد . و این حالتِ خـدائی ، سـزاوار مردان خـدا و طلیعه ای از تقرب آنان به پروردگار است ، همان گونه که مهربانی در راه خدا خصیصه ذاتیِ مؤ من است .

انـدوهِ مؤ منی فاصـله های دور را طی می کنـد و مؤ منی دیگر را به غم می نشاند ، فرح و انبساطی به ظاهر بی علّت ، غایتی از شادمانی مؤ من دیگر است که بُعدِ زمان و مکان نمی شـناسد ، و این واقعیّاتِ ملموس و مکرّر ، همانند نسـیمی است که فاصله هـا را کنار می زنـد و بوی بهشت می آورد چه آنان که در جوار رحمتِ الهی در قرب انـد در برکتی از اِشـراق بر چه بسـیاری دیگرند که والسلام علی عباداللّه الصالحین .

س ه ۱/۳/۶۴

الفبای عبادت

الفبـای عبـادت : در پیرامون انـد ، که عـارف و عامی را به آن شـناختی فطری است ، الفبائی که گاه جمادنـد و در مَقام پاسـخْ فرارویند ، گاه رنگ اند که معانی را در هم می آمیزند ، آنجا که صدایند و این همه اند ، آنجا که تاریکی و روشنائی ، مرگ و زندگی ، خواب و بیداری که همهْ هدفِ عبادت را در ضمیر دارند ، ولی لازمه درکِ آن ، محتاج سلامت و آرامش است تا کلام

نلغزد و جمله به معنا نشیند .

فردا جدا از شما)) . (۷۲)

دیروز ، امروز ، فردا و مصاحب ، عبرت و فراق و گسترشِ تداعی در آنان ، با همه پیوستگی و وابستگیها ، در نتیجه ای است که ذهن را از آن خلاصه می شود و آن در توجّه به باری تعالی بودن است .

در یاد او ، در اجرای اوامر او و در دوری از ناخشنودیهای او که ، در جمع ، عبادت را کلامی کامل و جمله ای رساست لذا ، هر خواهانِ واقعیّت را در نسبتی ، امکان پذیریِ درک است .

در حرکت به سوی خداوند تبارک و تعالی ، کیست یا چیست که سخن نگوید ؟ همه در سخن ، در پیام و در گفتاری به وضوح اند ! ولی تجاهلِ شنونده و عدم تعقّل و تفکّر او می تواند ، او را تا آنجا پیش ببرد که دیگر نشنود ، و دیگر کلام را به وضوح درک نکند و نتواند حروف را در ساختن کلام و سخن در کنار هم قرار دهد ، آنجا که دیار کفر می کرد ! و هم این همه نگران بود ! تا آنگاه که حضرتش او را فرا خواند ، زهیر را از بیم ، لقمه از کف فرو افتاد ، بانویش که زهیر از سلمان شنیده بود را ، به یادش آورد و فرمود من در این رفتن در راه شهادتم ! زهیر توانست بشنود و به یاد آورد او کلماتِ زمانی ، مکانی و بیانی را در کنار هم قرار داد ، تعقّل نمود و در نتیجه با درکی صحیح به

س ٥ ١٧/۴/۶۴

روزه

روزه : خودداری از اکل و شرب برای قربتِ الی اللّه است و کمال آن در فرو بستنِ دهان از سخنان ناروا ، و دیدگان از نگاههای حرام ، و زبان از غیبت ، و شنوائی از ناشگون شنیدنها که همه از گنجینه های دنیای روزه است .

انسانی درگیر در آلودگیها ، در این دنیای طهارت به غوطه در می آید ، و در امواج زُدایشگرِ آن با خدای خود خلوص می یابد و شربت گوارای توحید می نوشد .

کانالهای خون ، لا‌یروبی می شود و عروق ظریف ، از شکنندگی رهائی می یابد ، و عینکِ جسم ، برای روحْ شفاف و درخشان می گردد . تاریهای مربوط به جسم و کدورت های روحی مربوط به گناه کنار زده می شود . ماهِ روزه ، ماه خداست و روزه دار به مهمانی خدا می رود ، و از خلوص و صفا بهره می گیرد و در پایان از چه بسیار زوائدِ روحی و جسمی زدوده می شود .

آری ، ماه رمضان ، ماه مبارك و ماه خداست ، در آن طنینِ اللّه اکبر طنینی دیگر دارد و تسبیح و تهلیل در آن با پژواکی ملکوتی همراه است .

آن کس که به عمد در آن به اَکْل نشیند ، شصت روز و یک باید روزه دارد در رجاءِ آنکه آن نحوست و پلیدیِ شکم خوارگی را از خود بزداید و از آتش سوزنده نافرمانی فاصله بگیرد .

بیماری در آن افسوس دارد ، و مسافرت در آن نامیمون است و پایانِ آن را فراقی دردناك همراه است !

عجبا ! که چه

بسیار روزه دار ، در خوابْ اطعام می شوند و چه بسیار بی توفیقِ پرخوار ، از وحشت روزه داری ، قبل از غروب روزه می شکنند .

پس خدایا ! سپاس ما را بپذیر ، و نعمت اطاعت را بر ما گوارا و گواراتر دار ، و درخشش جاویدان آنرا بگستران ، خدایا ! کلمه زیبای خدایای ما را بر فراز آسمان ها و زمین ، بر فراز دوزخ و بهشت ، بر فراز دنیا و آخرت پژواکی جاودانه بخش که ما جز آن چیزی نداریم ، و اشکی که بر شهدا فرو می ریزیم ، از اُحُد تا کربلای حسین و از لبنانِ اباذر تا ایران سلمان .

س ه ۸/۳/۶۴

خلا ذهنی

خلاِ ذهنی پذیرای خودگیری هاست ، و قبول و جاگیریِ هر نامشروعی در ذهن ، ویرانگر شخصیّت انسانی و بنیانگر تنگناهای روحی است . لـذّتِ کاذب از هر نامشروعی ، خود اهرمی راننده به سوی تباهی های دیگر است که در واقع پاداشی ظریف و مقدّماتیِ هر گناه است ، با توجّه به این کلیّت که ظرفیّتِ ذهن نامحدود نیست و آنچه در آن فراهم آمده محو و نابود نمی شود ، لذا ادراکاتِ آلوده در اعماقِ روح ، ژِن های در حال انتقال اند که گاه ممکن است تا چند نسلِ بعد نیز مَا خَضْرَاءُ الدِّمَن ؟ ق الَ الْمَرْاَهُ الْحَسْنَاءُ فِی مَنْبِتِ السَّوْءِ)) . (۷۳)

و این انتقال ممکن است مبنائی روحی و یا مادّی داشته باشد آنجا که بدن از غذا و یا روح از کلامْ تغذیه می نماید .

در امانْ ماندن از آلودگیهای ذهن و یا اصلاح آنها ، جز با

روی آوردن با تمام وجود به خداونـد تبارک و تعالی و اِعمال اوامر و نواهیِ الهی امکان پـذیر نیست ، و این مفهومی از توکّل و استغفار و توبه نصوح است که تنها راه رستگاری است .

در این رابطه آنچه خدائیان را توصـیه شده است ، هر کدام نعمت ، رحمت ، و سـعه صدر می آورد؛ از آن هنگام که بر گوش نوزاد اذان و اقامه زمزمه می شود و هم ، همه آنچه که قبل و بعـدِ آن توصـیه شده است ، ساحتِ ذهن کودک را در پناه لطف و رحمت خداونـد تبـارک و تعـالی که همه نـور و روشـنائی و درک صـحیح است قرار می دهـد و به تدریـج اصول و فروع و مقـدّسات الهی ، بر ذهنیّت کودک و برای دو جهـان برنـامه ریزی می شود . قرائت هر آیه و اقـامه هر رکعت از نماز ، واقعیّتی مطلق را در خـاطره طفـل تثبیت می نمایـد . لـذا اگر به دنبـال خانواده ، مـدرسه و جامعه هم دارای صـلاحیّت تربیّتی و اخلاقی باشـند ، فرزندان اسـلام وارد مدینه فاضـله می شوند و در دنیا و آخرت سعادتمند می گردند . و مسلّم اینکه پدر ، مادر ، اولیاءِ امورِ اجتماع و مربّیان ، همه ماءجور خواهنـد بود . اما بـدآموزی ها ، از هر که باشد و به هر اندازه که صورت گیرد ، نتیجه ای ناشـگون به جای می گذارد ، صفا و سعادت را از اجتماع در نسبتی که اعمال شده از بین می برد ، خوشبختی و بدبختیِ فرد و جامعه را رقم می زند .

س ه ۲۸/۳/۶۴

انسان ها

از فرهنگ نامه ها و لغت نامه ها کتابخانه ای فراهم آوریم ، در این کنکاش که انسانیّت را تفسیر نمائیم و دژخیم را معنا کنیم .

و همچنان از کجا تا به کجا به حرکت در آئیم و به هر جا سر بکشیم ، به اعماقِ کار و حواشیِ مطلب توجّه نمائیم از شرق و غرب به شرق و غرب درآئیم و از شمال به جنوب ، به کناره های بستان و هویزه و آنجا که بیست و چند دختر را در کنار هم به زیر خاک کردند ، و از همه بپرسیم که چرا چنین کردند ؟ که بودند ؟ از کجا بودند ؟ به کجا رفتند ؟ و از کجا مدد گرفتند ؟ از در و دیوار ، از فراز و نشیب ، از کوه و رود بپرسیم تا شاید انسانیت را تفسیر بیابیم و دژخیم را معنا !

از شیونِ کودکان و ضجّه مادران و ناله محرومان ، به نیمه شب هایِ به زیر آوار رفته ها برویم و به مادری بنگریم که طفلی در آغوش و با دست دیگر قرآن را به سینه می فشارد ، به غرّشِ انفجار و ناقوسِ مرگ گوش فرا داریم تا شاید انسانیّت را تفسیر بیابیم و دژخیم را معنا .

با چراها به سخن نشینیم و از همه بپرسیم که چرا تجاوز کردند ؟ چرا تخریب کردند ؟ چرا تصرّف کردند ؟ چرا کشتند ؟ و مجروح کردند ؟ و چه کسی آنان را مدد داد و چرا ؟

از آنجا به مفقودین و اسرا و مجروحین و شهدای خود نظر کنیم ، به نیمه شب های آنان

در ترنّم قرآن و نوای نماز ، به اذان و اقامه ها و نماز جماعت های آنان بنگریم ، به ذکرها و سخن های آنان و به زمزمه های آنان توجّه نمائیم و از آنجا کمی برگردیم و به وداع و خداحافظی ها گوش فرا داریم و آن گاه از خود و از همه بپرسیم تا شاید انسانیّت را تفسیر بیابیم و دژخیم را معنا !

و از آنجا به کشته های به پشته در آمده آنان عبور نمائیم و در هر قدم از آنان بپرسیم که چرا چنین کردند ؟ چرا از پل صراط توحید که از موی نازکتر است این گونه و بی مهابا به جهنّم لغزیدند ؟ چرا از طاغوت ترسیدند ؟ و در کنار ورق ها و بطری ها به دوزخ کشیده شدند ؟ چرا حتّی یکبار در عمر نمازی به توجّه بجا نیاوردند ؟ و این همه رفتند تا پایان به شومی ها رسیدند ، و از آنان بخواهیم تا خودْ انسانیّت را تفسیر نمایند و دژخیم را معنا !

و به شیخ نشین های اسلامی برویم و بپرسیم که چرا نام اسلام را بر خود به بی بهائی سپردند ، و به دنیای ایمان اجازه ورود ندادند ؟ و به دیار سکوت ها برویم و از این همه مردمِ دنیا بپرسیم که چرا فریاد نکردند ؟ با این همه که دانستند و شنیدند و دیدند ، و چرا یاری نکردند ؟ با این همه که دانستند و شنیدند و دیدند ، و از آنان بخواهیم تا انسانیّت را تفسیر نمایند و دژخیم را معنا !

س ه ۳۱/۴/۶۴

صلح

در برخوردها و جنگ

ها و اختلافات ، از صلح معنائی به آرامش و آسودگی تداعی می شود ، و اغلب ، اندیشه در مقابل سخن صلح ، در توهّماتی به دور از صلاح اندیشیِ واقعی است ؛ چه شدّتِ جنگ ، دورنمایِ صلح را ، اگر هم که سرابی باشد ، چه بسیاری را به اشتیاق وامی دارد ، و در این رهگذر اگر پشتوانه الهی و آشنائیِ خدائی در رهنمود نباشد ، زمزمه ها به فریادِ راحت طلبانی که همیشه در گوشه ها به ترصّد خزیده اند بدل می شود و چه بسیار ذهن های لرزان را به انحراف می کشاند .

فریاد صلح ، در آنجا که جنگ بایسته است ، خروش گناه است و امواجی در نهایت به قیامت دارد ، چه مبنائی است که مفاسد و جنایات و بی حرمتی ها را به یدک می کشد .

در آنجا که یک طرفِ دعوا از مؤ منین و آن جانبِ دیگر جماعتی از مفسدین و منافقین و کفّارند و سخنها به فریب دارند ، سخنِ صلح کلامی سؤ ال انگیز است ، چه هم اکنون افق های دوردست ، سرزمین های اشغالی را به تنبّه و تجربه دارد .

صلح با مهاجم و چه صلح با مزدوران و منحرفین در صدر حکومت ، هر دو صلح با ناصالحان است و از صحّتِ شرعی و واقعیّت های اعتقادی اسلامی به دور است .

بودند ، اندک نسیمِ اختلاف ، قدرتِ از هم پاشیدگی داشت ، لذا در کیفیّتی آن گونه ، اولیاء واقعیِ امر ، در عین نظارت مستمر ، گاه شرعی می دانستند که با ستون صلحی اضطراری ،

بَنای اسلام را از هم پاشیدگی حفظ نمایند ، چه صلح یا سکوت با آنها که در صدرِ حکومت تکیه داده بودند ، و چه آن هنگام که در میادینِ نبردْ قتال می کردند .

اما اکنون مشتاقانِ سلمان گونه را صراطِ مستقیم ، در سلسله به هم پیوسته آیات و احادیث تا رهنمود ولایت فقیه ، در پیشِ روست و جائی برای شبهه باقی نمی گذارد ، و هم اینکه مخالفین را نیز غرضْ مشخّص و ایده معیّن است . حال ، ابلاغْ به کمال است ، رستاخیز بر خود باشد . و امّا گناهکار چه کند اگر به راه خطا نرود و سخن به گزافه نگوید و اقدام به گناه نکند ، او چگونه می تواند که بخواند آنچه را که می خواند ؟ بداند آنچه را که می داند ؟ که این همه از شومی گناهکاری است .

س ٥ ۳۰/۴/۶۴

فتنه

جذبه های زندگی ، مُقام بر پهنه لرزان فتنه ها دارند ، و هر مکروه و ناملایمی نیز ، عمقی از ابتلا و محلّی از فتنه اند . مظاهر زندگی از مال و اولاد و مَقام ، قحطی ها و ریزش برکات ، جنگها و صلحها هم . و آن هنگام که انسان در مقابل کلافی سر در گم قرار می گیرد ، همه در معرض فتنه است .

خدا گردن نهاد و رضای پروردگار را بر حُبِّ ذات و جذبه حیات ترجیح داد ، و از این آزمون به سود خود بهره گرفت .

داشت تسلیم نشد ، و با حلاوتِ اطاعت و زیبائیِ ذکر ، زندان زلیخائی را به پایان آورد و جاودانه

پیروز شـد . قادر آنجا دیگر جائی برای توقّف نـدارد ، که اگر مالك چنین کند کار معاویه ناتمام می ماند . اجباری که نابابانِ سنگرِ نکند که در رابطه با خداوند تبارك و تعالی دچار لغزش گردد ، آنجا که آسیه ، همسر فرعون ، گفت : خدایا ! برایم در بهشت خانه ای بنا فرما و از فرعون و عملش نجاتم ده (۷۴) که این گونه شد .

او اهل تو نبود ، او عملی غیر صالح بود ، او را از سؤ ال نادانسـته و جهالت بر حذر داشت ، نوح گفت خدایا ! اگر مرا نیامرزی و بر من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم بود ،(۷۵) و هم آنجا که مادر موسی ، فرزند به دریا رها کرد و در خانه

س ه ۵/۴/۶۴

خدایا !

خـدایا ! هر نفس ما ، قـدمی به پایانِ ناشـناخته زنـدگی است ، و اینك شاید همان آخرین نفس باشد ، و در این فرصتِ هیچ ، که همه هر چه هست توئی ، اگر بر ما رحمت نیاوری چه سازیم ؟

خـدایا ! خود می دانی که چه نعمتهـای فراوانی بر ما ارزانی داشتی ، چهره و سـخن و قلب و عَملِ ما را از ناسپاسـی ها بر حـذر دار و ما را با خلوصِ ذکر و صفای سرشكْ جلا بخش ، که از قساوتِ قلب به تو پناه می بریم .

خـدایا ! آن هنگام که زبان اجازه سـخن و بدن اجازه حرکت را از دست می دهد و می خوابد که تا قیامت برخیزد ، فرشـتگان خود را بگمار تا بر ما ذکر تو بگویند و در تسبیح

تو ، روان ما را روحی سرشار از شادمانی بخشند .

خـدایا ! به آن بنـدگانِ زیبـای تو که در دنیـا ، آخرت می بیننـد و در آخرت دنیـا را ، تبـارک اللّه می گوئیم و آرزو داریم که روزی در کنار آنان از قرب تو قرار گیریم .

خـدایا ! آه و ناله و شوق و توجّه ، همه از اشتیاق سـخن می گوینـد ، آنها همه را در نمازمان فراهم آور تا در نمازی این گونه آرامش یابیم .

خـدایا ! زشتیهـا و پلیـدیها سـموم جانکاه انـد ، اگر از بـدیها و نامردمی ها بازِمان نـداری چه کنیم ، و اگر بازمان داری چگونه سپاس گوئیم ، و هم در فراگیریِ شرم ، آن هنگام که سیئاتِ ما را به حسنات بدل فرمائی .

خدایا ! حبّ و بغضی که در رضای توست از ما دریغ مفرما ، و ما را با خشم بر نابکاران و لبخند بر محبّانِ خود زینت بخش .

خـدایا ! آنـان که جز تو در باطن دارنـد ، نظرِ ما بر آنان مینـداز که چهره و صـدا و حرکاتِ آنها بر ما عـذاب است ، و زمین و کوهها و آسمان و ستارگان را هم ، که همه از آنان به ناله اند .

خـدایا ! از نعمات بهشتی محروممان مفرما ، و هم از آنان که نعمت توحیـد را نعمتِ پاداش انـد ، که نگاه آنان همه خلوص و صفا و زیبائی ، و لبخنـد آنان مفهوم حیات است و ناروائی ها را خط پایانی اند ، آری ؛ هم احسانِ نخستین و هم احسانِ دوّم و هم همه احسان ها از آنِ

توست که لا حول و لا قوّه الا باللّه العلیّ العظیم .

س ۳۱/۴/۶۴۰

عهد

عهدها گره های اعتقادی اند که یک سوئی را به سوی پروردگار جلّت عظمته جهت می دهند و هر آنچه که چنین نباشد عهد نیز نخواهد بود ، چرا که در مکتب الهی ، الزامِ عملی ندارد .

در نجواها ، ذکرها ، امر و نهی ها و همه ، در پیوندِ عهد با خداوندیم که از ما به ما نزدیکتر و ما را بر او توکّل است . قبول اسلام ، خود قبولی به جامعیّت و عهدی به کمال است با خداوند تبارک و تعالی ، و هم آنجا که با نذر و سوگند ، یا توبه و قراری قلبی خود را متعهّد می نمائیم .

در عظمتِ سوره مبارکه ((حمد)) اینکه خود به تنهائی عهدنامه ای به غایت نیز هست ، که نخست با سپاس و جلالِ خداوند نعمت و ضلالت تکمیل می گردد .

وقتی که در صداقت و به یاد شهدای کربلا می گوئیم : ((یَا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَکُمْ فَاءَفُوزَ فَوْزا عَظِیما))(۷۶) عهدی را فراز آمده ایم که آیه مبارکه ، از جمله ، لبیک به آن است : می باشیم ؛ لذا در مقابل همه ریزه کاریهای انحرافی ، مسئول و متعهّدیم ، و الاّ از رستگاری در فاصله خواهیم بود ، چرا که شرطی از شروط رستگاری در سوره مبارکه مؤ منون ، مراعات عهد است ، پس هر نافرمانی از پروردگارِ قادرِ متعال ، فرمانبرداری ضمنی از شیطان است ، و همه در حرکتیم به سوی روز حساب ، آنجا چه داریم پاسخ ؟ آن هنگام که (ای

فرزندان آدم آیا با شما عهد نکردم که شیطان را بندگی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است) .

آری ، علاوه بر عهد نخستین ، در قبول اسلام نیز مجموعه تکالیفِ در آن را قبول نموده ایم و ایمان بر صحّت و اجرای آن ، بر ما عهد است ، و چه بسا در بسیاری موارد ، احساس و درک ها بر ما وظیفه می آورد تا حرکت را به سرچشمه زلالِ حکمت و معرفت متوقّف ننمائیم و در تعهّدها خیزش به تعالی را از دست ندهیم ، و لااقل در حدّی از دانش و ایمان که منحرف نشویم دست یابیم ، که در خلوص و ایمان به خداوند تبارک و تعالی و پیامبر و ائمه هدی صلوات اللّه علیهم اجمعین و چنگ زدن به کتاب و عترت ، و در این موقعیّت ، ارج نهادن به ارشادِ ولایت فقیه ، نعمت خدا را سپاس گوئیم ؛ چه انحرافات شیطانی و تمایلات نفسانی و خواستها و ساختهای اجتماعی ، هر کدام دنیائی از گمراهی را به یدک می کشند ، و اخلاصی ابراهیم گونه و صفائی سلمانی را خداوند از ما دریغ نفرماید ، تا در نخستین نشانه های کوچ ، رستگاری بر ما لبخند زند .

س ۱۸/۵/۶۴۰

خوابِ زندگی

کیفیّت زندگی ، به علّت محدودیّت در ابعادِ درک ، آگاهی یا بیداریِ مطلق نیست ، و جز مردان والای خدائی که در نور حکمت الهی به راستا قدم بر می دارند ، آن که اظهارِ وجودی در فهم و درک کلّی نماید ، خود ریشخند شده ای بیش نیست ، و این توهّم ریشه

در معاصی دارد که نورِ فهم و حکمت الهی را از او باز داشته است .

خواب زندگی خوابی در کمال بخشیدن به صداقت در آزمون زندگی است ، و ابلاغ و انذارهای الهی پرتوهای تعادلی و تکاملی آن هستند ، و آنکه به خود نیاید از آن است که معاصی او را در قید دارند نه کیفیّت زندگی ، تا آن روز که همه را روزِ بیداری است و آن بیداری و آن روز ، روز مرگ است که پرده ها به کنار می رود و انسان متوجّه که اگر از آنچه می دید و می شنید به مشتاق لقاء پروردگار را دوره زندگی ، رویائی از واقعیّت است که اعمال حیاتی و عبادی را در آن تا بیداریِ مرگ انجام می دهد و آن هنگام که بیدار می شود امید و ایمان را در کنار هم می بیند و اعمال صالحه را در تاءیید آن ، چه او دانسته است که خوابی در حفظ مسئولیت و در حدِّ وجوبِ تکالیف داشته است نه بیشتر ، و این همه در حدّ و اندازه ای حکیمانه در تقدیر آفرینش است ، آن که سخن به صواب دارد و اندک شعوری نیز ، چنین است و آن که بر راه است ، در خوابِ زندگی نیز انحراف ندارد و آزمون زندگی در حالتی این گونه ، کمال است ، تا شاخصِ آزمون را تراز بر واقع باشد لذا عمل کننده در خواب زندگی را عمل بر راستای باطن است ، و منتها و مبتدائی در تطابق با واقعیّت دارد ، و آنچه که با او در جریان

است همـان اسـت کـه هست و هم در حـدّی خـود آگاهـانه که مکلّف به آن را در حـدّ وُسع است . فی المثـل در خوابهـای هیپنوتیسـمی ، معمول را پاسـخ به حقیقت است و علی الظـاهر آنچه را که انجام می دهـد در طاعتی است خالصانه ، و آنچه را که اطلاع دارد به حقیقت پاسخگوست ، و این بازتابی خواب خواستند اما آنکه رؤ یا به دروغ گفته بود را نیز تعبیرْ صادق آمد ، چرا که او پنهانیِ ضـمیر خود را پنهان از خود و ناخود آگاه بر زبان راند ، در همان حال و در همان بیداری که خود پرده ایِ از ضمیر باطن بود .

هم یقینش کامـل است ، مولود کعبه است که فرمود : ((النَّاسُ نِيَامٌ وَ اِذَا مَاتُوا اِنْتَبَهُوا))(۷۷) (مردم در خواب انـد و وقتی مردند بیدار می شوند)للّه .

س ۲۹/۶/۶۴٥

منیبین الیه

آنگاه که انـدیشه به بن بستِ اوج می رسـد و فراخنائی در محـدوده نـدارد ، عبـد به معبودْ قلبی به نیاز می برد ، گنجایشـی در گسترش و آرامشی در صفا و سکون یابد ، و در این عرفانِ عارفانه ، ارتباط بنده با خدایش در هاله ای ربّانی شکل می گیرد و در ابـدیّتی به واقعیّت خلود می یابـد ، این از آن است که نـاله در رابطه بـا خـدا از فطرتِ توحیـدی است و می رود تـا حجابِ خودباوری را پاره کند ، چه واقعیّت وقتی در پرده است ، دیدن را درکِ واقع میسّر نیست ، و انسان هائی که اغلبْ کلام را بی نقص نمی گویند ، و اندیشه را بی تباهی نمی پرورانند

، و واقع را در حضور نمی بینند ، چگونه امکان دارند که حقایق را از پس پرده ببینند ، پرده خودباوری ، تکبّر ، و ظلماتِ ستمکاریها . از اینان وقتی بازگشتی به خدا صورت پذیرفت ، بازگشتی با تمام وجود و نَصوح وار ، از اشتباهات ، از گناهان ، از غفلت ها ، از همه دور دارنده ها ، آنگاه که اگر پوشش ها را ندرانند ، اگر بت ها را نپراکنند ، اگر چون انسانی زنده قد نیفرازد ، اگر در بازگشت از اوجِ اندیشه به ناله در نیاید ، اگر با آن که از رگِ گردن نزدیکتر است در فاصله باشد ، باید همچنان تا به پایان برود ، آنجا که نه بازگشتی است دیگر و نه جبرانی است هرگز .

آری ، آن معاینه موت که همه را فراگیر و دوری در نهایت نزدیک است ، آن وقت که آمد ، گوئی که نرفته بود و تا آنگاه که نیامد ، می پندارند که شاید به زودی نیاید .

می گوید ای کاش خاک بودم) .

س ه ۳۰/۶/۶۴ .

برکات

برکاتِ نازله در گسترشی به پهنای دستگاه آفرینش است و هر انجام وظیفه ای الهی ، به آن استمرار می بخشد ، و هر توجّه ای تازه ، دری تازه از آن می گشاید . آسمانیان به شکوهِ زمین می نگرند که هر کلام و نماز و نجوائی ، نوری خیره ((. . . شناخت من به راههای آسمان بیشتر از آگاهی شما به راههای زمین است)) . (۷۸)

آنگاه که خونی در راه خدا ریخته شود ، و اشکی

از شوق لقاء ، و قلمی و قـدمی و اندیشه ای از غفلت به فطرت توحیدی گراید ، همه در والائی به ولایت اند ، و اگر نه این بود و نه این مردمان ، همه جا در نشانه آتشی بود که مقدمه دوزخ است ، و منبعی از قلب و روح گناهکاران و گیرانه ای از سنگها و پوست و گوشت و استخوان مجرمین دارد . وقتی حـدّی جـاری می شود ، مانعی از راه نزول برکات و فیوضات برداشـته می شود . با اجرای عدالت بر موازین شـرع اسلام ، که آخرین و استثنائی ترین است ، نفحات رحمت الهی وزیدن می گیرد . وقتی دانشـی برای خدا آموخته می شود ، وقتی تعلّمی در این راه انجام می پذیرد ، همه راهگشای نزول برکات الهی بر زمین است ، و آن هنگام که خشوع و تواضـعی در سپاس به خدا و در نعمتِ دین و اعطای یقین و صلوات بر ائمه طاهرین جریان می یابد ، همه از جهتی تسبیح و تقدیس الهی است . آن زمان که مفسدی فی الارض به دوزخِ گور کشیده می شود ، و آن هنگام که از قاتلی جان گرفته می شود ، و زناکاری با ضـربات کوبنـده مجازات اسـلامی کیفر می بینـد ، وقتی فحشاگران از چشم چرانی و فحشاکاران از خود آرائی و به کوچه و بازار در آئی به حدّ رُعب می نشـینند ، زمین به طهارت می رود تا رحمت الهی به عطا نشیند ، و دستگاههای عریض و طویل عدالت خانه ها کوچکتر می شوند ، ادامه حکومت در اطمینان به

خود قائمی ، پا برجاتر می گردد ، و نیز در نتیجه شدّت عدالت ، احتیاج به افراد و ماءمورین هر خانه و محله و شهر و کشور ، در هر جای دنیا که احکام الهی را بر خود حاکم نماید ، از آسمانْ رحمت می آید و از سیّئاتی باقیات خواهد بود .

س ه ۲۰/۷/۶۴ .

موعظه

سیر زندگی ، سیری در عبرت و موعظه است ، و چه نیکو فرمود بهترین اوصیاء که ((اِذَا اَحَبَّ اللّهُ عَبْداً وَعَظَهُ بِالعِبَر))(۷۹) و هم اینکه : ((فَيَالَهَا مَوَاعِظَ شَافِيَةً لَوْ صَادَفَتْ قُلُوباً زَاكِيَةً وَ اَسْمَاعاً وَاعِيَةً وَ آرَاءً عَازِمَةً))(۸۰) (شگفتا ، از این همه موعظه شفابخش ! به شرط آنکه برخورد نماید با قلب های پاکیزه ، و گوشهای شنوا ، و اندیشه های مصمّم .) رسائیِ موعظه ، با کیفیّتِ پندپذیری در ارتباط است ، و آن کس که در پندپذیری درکی مبهم دارد قصور واعظ نیست ، چه می بینیم آنچه را که می بینیم که همه موعظه اند ، و زندگی مجموعه کاملی از پندپذیری و تنبّه و بیداری است که الحق نقصی در کمال ندارد ! هم نه تنها آن که نمی داند ، محتاجِ موعظه است ، بلکه آن کس که می داند هم ، می داند که چه بسیار محتاج به آن است .

اعتقادی در اخلاص ، و به دور از تکبّر و خودبینی ، و اینکه هر واعظ الهی سخن از خدا دارد ، گسترشی از فیوضات ربّانی می آورد که انسانِ خوب را خوب تر و غفلت زده مایل را بیدار می نماید ، بالاخص که مکتبِ ما

، همه سخن ها از خود لطفی از زیبائی و تکاملی در حدّ غایت است ، چه آن انسانی فرزانه یا موجودی گذرا ، یا احساس که ، آن را که طهارت و تقوی نیست ، در آسمانِ گرفته ذهنِ خود ، بسا که معجزه را سحر و کلماتِ رحمانی را شعر و راهنمایان خدائی را با نارواها در هم آمیزد ، که این شومْ پاداشی ، مسلّما از خبائث نیّات و رذائل گناهان است ، ولی نه همه آنان ، چه برای گناهکاری جاهل که در فرار از آلودگیهاست ، و منجلاب زده ای که در تنفّر از آن مفرّی می جوید ، مواعظ خدائی روشنی و طهارت و بیداری می آورد . آری او در نخست با هر چه نیکوئی و خدائی است وجهه ای بستانکارانه دارد ، ولی وقتی از درخششِ ناصحانه روشنی یافت ، بر رسولِ این نور به عذر می نشیند که رحمت خدا بر آنان باد و هم بر آنان که بر آنان به موعظه می نشینند ، در واقعیّتی از حیات که همه در تسبیح پروردگارْ زندگی می یابند .

س ه ۱۷/۹/۶۴

توحید

شرک هاست .

از این نقطه والائی و شکوه ، انسان آنچه هست را که از خداست به درک می آورد .

لذا ، از همه و خود رها می شود ، و در جوّی انسانی به پرواز در می آید .

جز این ، انسان به والائی نمی رسد و جز همین کلمه از قرآن ، کلمه دیگری گویائی آن را ندارد ، و فلسفه ها ، آن را در محاصره می گیرند ، و در نتیجه اندیشه

، فرسوده و فرسوده تر ، تسلیم تباه اندیشی می شود .

خمیر می نماید و همیشه خام باقی می گذارد .

س ه ۲۹/۱۲/۶۴

وسوسه

وسوسه ها مولود نادانشی ها و آلودگی های انحرافی است که شجاعت در راه صحیح را از کار می اندازد ، و آن را مهیّای بیجا پرخاشی ها می نماید ، و تردیدها و بداندیشی ها را بر جای اسوه طهارت می نشاند ، و بر این دنیای درهمی ها و نامنطقی ها ، دربانی از لجاجت می گمارد ، و اگر به خود نیاید همین گونه تا به گور می رود آنجا که بازخواست های آخرت رخ می نماید ، در حالی که خود می تواند پژمردگیِ روح را از چهره و صدا و حتّی خنده های طَرْفَةَ عَیْنٍ اءَبَدا))(۸۱) (خدایا مرا در یک چشم بر هم زدن هم به خودم وامگذار) .

وسوسه ای ، در اتّخاذِ هر تصمیمی چشمِ دل فرو می هلد ، و صدائی و نگاهی می تواند باصطلاح به او الهام بخشد و بدین گونه شیطان را مزرعه ای ایده ال است که او را به هر ذلّتی بکشاند و به هر نکبتی اشارت دهد ، و شیطان ، نقش خود را در پس محترم وانمود نمودن بعضی عقاید او اِعمال می نماید ، و به گناهانی بدتر از آنچه که او می داند مبتلایش می سازد تا آنجا که همه آنچه که قبلا هم محترم بود می آید ، و او در همان حال که آمرانه بر او مردم بر دو گونه از حکومت باطنی اند؛ نخست در مصداقِ صحیح و حکومت خدائی و آن دیگر

در مخلوطی از شبهات ، لذا وقتی فردی فی المثل به دزدی وسوسه می شود نخست بر خود از راهی به رضایت می رسد سپس اقدام می نماید و آنکه در وسوسه به قتل نفس است ، در اقدام به آن با چراهای ردیف شده به اقدام می رسد ، شارب الخمر ، مانعِ زکوه و خمس ، و تارک الصلوه ، خورنده روزه ، و رباخوار و . . . همه را وسوسه ای بنیادی است ، با چراها و چون که های گوناگون خود را قانع و راضی به اقدام یا خودداری می نمایند ، و در شوم کاریها ، آنکه توان رهائی از وسوسه را ندارد ، در تسلیم به آن خلاصی می خواهد اما چنین نمی شود و در رشته های به هم پیوسته آن بیشتر گرفتار می آید ، چه وسوسه در حد و امتدادی محدود محاسبه نمی شود ، و هم اینکه ، همه خطاکاریها از وسوسه شروع و با چرا و چون که های خودکامانه خاتمه می یابد .

س ه ۲۰/۹/۶۴

تعالی

و انسان قدم به قدم به راه تعالی پیش می رود ، هر صدائی و نگاهی ، پیامی از موعظه الهی و راهی به والائیِ مطلق است ، هر رکوعی و سجودی ، و هر قیام و قعودی ، هر تسبیح و ذکری و تلاوت هر آیه از قرآن کریم ، همه حساب شده و همه با تاءییدات کامل غیبی ، انسان را به شکوفائی رهنمون است .

اگر از ذکر با غفلت بگذریم و از آیه ای بی توجّه رها شویم ، و در نمازی به نمازی

دیگر باشیم ، همه گرامی ها را از کف خواهیم داد ، و به والائی نخواهیم رسید و در ناکامیها گرفتار خواهیم آمد ، عمرْ از دست می دهیم و غَبْن ذخیره می سازیم ، یوم تغابن ! آنروز که همه هر چه کردند ، باز خود را بازنده می بینند . آنچه که در رابطه با خداوند متعال واقعیّتی در واقعیّت است ، حضور ذهن و توجّه در گفت و شنودهای عبادتی است ، و این حکم در استحکام خود ، انسان را به غایت و قلب سلیم می رساند .

سخن ها یکی نیست و پاسخ ها هم نمی تواند یکی باشد ، در و دیوار ، کودکی و جوانی ، شور و پژمردگی همه سخن است و پاسخ . عالیترین نَغَمات و باشکوهترین لحظات ، در حالتِ مناجات است که نجوای مناجات ، همه در ارتباط با تمامیِ وجود و همه قلب است با پروردگار جلَّت عظمتُه .

اگر در طیِّ طریق و در گذرِ عمر نه این گونه باشیم ، هر چه راه طی نمائیم در همان قدم نخُست خواهیم بود و این گونه بودن ، مصیبتی عُظمی است و عذابی آشکار ، و دور شدن است ، دور شدن با همه آنچه که دور شدن دارد ، محرومیّت با همه آنچه که محرومیّت دارد .

پس با تمام وجود در عبادت سخن گوئیم و در کائنات به تفکّر پردازیم که خداپرستی ، حقیقتِ مطلق است ، و حقیقت مطلق ، واقعیّت در حضور ذهن و شمول کلام می خواهد ، و توجّهی به کمال ، و انقطاعی به جمال ، که زیبائی و

حبشی و سیّد قرشی را به کمال انسانی می رساند و آن بقیه همه سقوطی نسبی یا کلی است که

س ه ۲۳/۹/۶۴

زیبائی

زیبائی : در واقعیت های شگفت انگیزِ خلقت و در طهارت و تکامل و رهنمودِ به اَللّه است ، و درکی این همه ضمان در صفای باطن دارد ، و بی صفای ضمیر نه منظره ای باشکوه در واقعیّتِ خود تجلّی دارد ، و نه نسیمی جان بخش بر جانْ شادابی می پراکند ، و هم نه نجوائی ملکوتی در گوشِ جان زمزمه می شود . آنجا که صفا نیست ، از آشنائی سخن نمی گوید .

در فقرِ معنوی ، آئینه ذهن ، درهمی از دگرگونیهاست و فهم و درک ، به بیراهه ؛ در آنجا هر چه هست نه آن است که درک می شود و نه آن است که شنیده یا دیده می شود و نتیجه می گردد .

به یاد آوریم آن مغولی را که سرنیزه خود را به دهان طفل شیرخواره ای لمس داد ، و آن کودک معصوم به گمان پستان مادر ، دهان گشود و آن مغولی آن کرد که خوی مغولان بود ، چرا آن همه زیبائی و بی گناهی به درکِ او نیامد ؟ و بر بینوائیِ کودک و مادر رقّتی نیاورد ؟ او چه نداشت که نتوانست ؟ در حالی که در ظاهر به گونه همه انسان ها بود که می خورند و می آشامند و عمر به پایان می برند ، آری ، او را صفای باطن نبود ! و از او شوم تر هم چه بسیارند ، مردمی که با لبخندهای خود زشتی

می پراکننـد ، و با جهل خود دوزخ می گسترانـند ، و هم آن نازیبا پدران و مادرانی که لقمه به حرام به کامِ کودک می برند ، و آن سـخنها که بر گوش او می خوانند ، و آن منظره های حرامی که در دید او قرار می دهند ، در آنجا که باید بر گوش او ، در راست ، به راستی ندای اذان در دهند و بر گوش چپ او اقامه اقامه نمایند .

آری ، وقـتی انـدیشه در والاـئی ، و درک در واقعیّت و حقیقی خـود باشـد ، آنچه زیبـاست همـان است که زیبـاست ، و آنچه نازیباست همان است که نازیباست ، و درکِ واقعی و اندیشه والا درخششی از صفای باطن و رحمتی رحمانی است که

س ه ۲۰/۱۱/۶۴

زنگار زندگی

اشـتغال و انحراف حواس از یاد خداوند تعالی ، و اِشباع ذهن از لاطائلات جائی برای اخلاص و صفا باقی نمی گذارد و به این گونه ، مرورِ ایـامْ زنگـار گونه ، روح را می آلایـد ، مگر آنگاه که الطافِ رحمانی در به هوشِ انسانی فرود می آیـد و او را از خوابِ زنـدگی بر پای می دهد که کاروان عمر در حرکت است و جرس ها فریاد بر می آورند ! که بنگرید این همه را که هر روزه می رونـد ! . تعلّقات زنـدگی به جای آنکه در تعلّق انسان باشـند گاه انسان را در تعلّق خود می گیرند ، و در پایان ، باورْ سخت و تلخ است که در احاطه و تعلّق متعلّقات خود بوده است ، و این چنین صفا و طراوتِ جان را به

یغما داده و بُرندگیِ درک را در شکافتنِ مفاهیم به کندی کشانیده است .

لابدهای زندگی ، چون اکل و شرب ، در حدّ غیر متعادل و جنبه های جنبی آن ، اعصاب را خسته و مرکز حواس را به واماندگی سوق می دهد . اینها و همه آنچه که شیفتگی به زرق و برق زندگی را به همراه دارد ، انسان را مانعِ دید و روح را شبح سرگردانی است ، و آن را از لطافت و شفّافیّت باز می دارد . یک فرد در زندگیِ عادیِ خود بدون اینکه به ظاهر گناهی مرتکب شود ، و به زشتکاری و زشت پنداری رضا دهد ، با اتلاف دقایق زندگی و خودنگری ها و پیرامون پردازی های نابجا ، خود را به بی بهائی می سپارد ، و در نتیجه ، عمقِ وجودش از معارف ربّانی تهی می ماند و دیگر وجودش شاخساری زیبا از گلستان خلقت را نمی ماند ، و شکوه و والائی انسانی را به درک نمی آورد ، چرا که هر سستی و بی توجّهی بنای شخصیّتِ تکاملیِ انسان را سُست و از او صورتی بی محتوا از بزرگواریها می سازد .

کسب علوم و معارف ، کسب معاش و اشتغال به مشغله های زندگی ، چگونگی عبادت و انجام فرائض و نوافل ، همه باید به گونه ای در حدّ اعلای توجّه و تذکّر باشد ، و کمبودهای تکاملی را با توجّه و تفکّرِ مدام و استعانتِ مداوم از باری تعالی جلّت عظمتُه به راهِ کمال و تعالی بَرَد ، و نیز در آمیزه ای از خوف و رجاء و کمالی از

خشوع در انتظار رضای الهی بود ، که رحمت حضرتش تبارک و تعالی همیشه فراگیر است بندگان مخلص را .

س ه ۱۷/۱۱/۶۴

هنگامه بامدادی

اگر بگوئیم که بامدادان را حال و هوای بهشتی است ، سخن به گزافه نگفته ایم ، اما این کیفیّت را درکی معصومانه و بلوغی در وارستگی می خواهد ، چه همه کس را درکِ همه واقعیّت ها میسّر نیست ، و هم چه بسیارند که مشام جانشان از رایحه بهشتی بی بهره و چشم انداز وجودشان را تارِ گناهان فرا گرفته است ، بالاخص آنجا که همه ظرائف و لطائف از خدا سخن می گویند .

کودک را از سحرگاهان نوائی غریزی ، چون خروس سحری است ، و گوئی که با جنب و جوش و صدا و نگاهِ خود با فرشتگان و ستارگان سخن می گوید ، او هر بامدادان فریادِ شوق دارد و خیزشی از عمق جان ، تا آن هنگام که ، در تبعیّت از دیگران ، خوابِ شومِ صبحگاهی بر او طبیعتی دوم گردد .

کاش می شد که هر صبحگاه ، شبنم بامدادی را در آن هنگام که بر برگی از خرّمی نشسته است بنگریم ، و آن هنگام را که درخشش آفتاب ، در هر قطره شبنم ، آفتابی دیگر را به نظاره می نشیند .

شاید صبح از آن جهت زیباست که گناهکاران ، با آن همه گناهان ، همه در خواب اند و نسیمِ پگاه ، نفسِ راحتِ زمانه است .

صبح زیباست و هم کودک که در صبحِ زندگی است ، و کنکاش کودکانه اش نه همان است که ما می بینیم بلکه همه آن است که

او درک می نمایـد ، درکی در وراء آن همه خلوص و صـفا و بی گنـاهی . اکنون به صـبح جبهه برویم ، آنجا که انسانها از نو متولّد می شوند و نور علیه ظلمت می درخشد ، آنجا که سرزمین خداست و کلمه طیّبه نیست ؟ ! او باز قدم بر می دارد و خیره می نگرد ، بر قطرات خون و خاطرات عزیزان ، و همچنان ادامه می دهد و زمزمه عذاب و تباهی است که

س ه ۱۰/۱۲/۶۴

سرآغاز

وقتی به موجودیّت توجّه شود ، به اینکه نبودیم این همه ، و می رویم بزودی ! به زیبـائی هـا و شـگفتی ها ، به حیات و مَمات ، به جـوانی و شـوق ، به یـاءس هـا و فِسُـردگی هـا ، و به همه آنچه که می نگریم که بایـد بـا عـبرت بنگریم ، در جمع ، همه را مرکزیّتی است که سـرآغاز و منطبق بر واقعیّت است . آن نقطه ای در نورانیّت ، در اخلاصـی مخلصـانه ، و قلـبی سـلیم است ، آنجا ، سرآغاز است و مسیری که هر کس را گذر از آن لطفی از تقدیر است و رحمتی از رحمان جلّ جلالُه .

و تفسـیری از آن به زبان قرآن ، و هر آن کس که از این سـر آغاز به تجاهل رود ، بر خود تغافل کرده است ، دیگر او چه می توانـد که بکند ؟ و چه خطائی را نمی تواند که نکند ؟ که خیری هم از او به نامه نیاید ، و بشارت بر او نیز انذار است . او خود بر خویشتن چنگال کفر فرو

برده است ، و از آن همه گسترش و ذکر و باور ، در تنگنای اِعراض ، با اسراف و تبذیرِ عمر ، و گناهان ، خود را تخدیر نموده است .

آری ، سرآغازی بر واقعیّت و در استمرار ، او گفت که خدا را می پرستم فقط ، و این گونه کرد ، بر بُتان یورش برد ، و بر بت پرستان کرنش نکرد و از خروش آتش نخروشید !

او گفت که خدا را می پرستم ، و این گونه کرد ، و در آن دنیای نامردمی ها جوانمردِ خدائی را کارد بر حلقوم نهاد و معطوفِ عواطف نشد ، چه او را سرآغازی بر واقعیّت بود که در استمرار آن نقصی حاصل نیامد .

((اَللّ هُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْن ا زَیْنا لَهُمْ وَ لا تَجْعَلْن ا شَیْنا عَلَیْهِمْ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدی ر)) .

س ه ۲۰/۱۲/۶۴

رحمت

رحمتِ پروردگار را مَنظَر ، منظره پرهیزگاران است ، که هم نعمتِ رحمت است آنان را ، و هم ابتلائات و رنجها ، تا الهی است ، آنان از نعمات رحمانی در راه کمال به او بهره می گیرند ، و در گرفتاریها به نعمت صبر دست می یازند و در کیفیّتی این گونه ، رحمت پروردگار را به معنا می نشینند .

در حالی که نقمت ، منظره بزهکاران است که آنان را نعمتْ استدراج ، و ابتلائاتْ عذاب و مقدّمه عقاب است ، و این شومی از آن است که دل با خالق به خلوص ندارند تا از جز او خلاصی یابند ، و راه به والائی سپارند ، چه صفای

والائی ، جا در جهاد اکبر دارد ، جهاد اکبر ! همان بوته آزمایش که جسم و جان را می گدازد و ناخالصی ها را از ساحت وجود می زداید .

دیدگان ما ، همه فراخنای خلقت را نمی بیند و گسترشِ اندیشه ما بر همه آنچه هست احاطه ندارد و ناقوس زمان ، آن هنگام ما را به تشخیص است که به صدا در آید ، و اگر در هستیِ وجود ، رحمت الهی بر ما ندرخشد ، و نورِ ایمانْ قلب ما را ، و حکمتِ الهی اندیشه ما را روشن ننماید ، نه تنها هیچ نخواهیم داشت ، بلکه هیچیِ خود را نیز به درک نخواهیم آورد .

امّا آنجا که رحمت الهی بنده ای را فرا گرفت ، موجوداتِ عالَم او را در احاطه مهر خود می گیرند ، وجودش روشنی و ((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْن ا مِنْ شی عَتِهِمْ وَ احْشُرْن ا مَعَهُمْ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدی ر ی ا اءَرْحَمَ الرّ احِمی ن)) .

س ه ۱۸/۲/۶۵

فقر

داشتن هائی که ثواب نیاوَرَد ، عمرْ به بیهوده سپردن و فهمْ به تباهی کشیدن است ، رستگارانِ خدائی اگر دارند ندارند و اگر ندارند دارند ، و این حدّ عالی از آزاده اندیشی است ، و آنان اگر نیمه عمری در جوع باشند گوئی از سیری تُخَمه اند و اگر روزی در اِشباعِ اکل و شرب ، گوئی از عروج وامانده اند .

می گویند بت پرستان ، خدایانی از مال و منال دارند و استکباری از علم و جمال ، علم و جمال و مال و

منال بر خود می آویزند تا از زیبندگی آن برازندگی یابند ! و این بهت آورْ حکایتی است !

پرستوها از آن ، این همه زیبایند و سَبُک در پرواز ، که بر خود هیچ نمی آویزند ، و بلبلان از آن این همه زیبا نغمه سرایند ، که منقار به تکدّی نمی آلایند ، اما پرمدّعایانْ مردمِ بی محتوی ، چون کودنْ کودکانند که تا هنوز بر تصاحب ها دعوا دارند که واقع زندگانی است) . در حالی که مرگ هر روزه بینی ها را به خاک می مالد و آن همه ذلّت که با خود دارد مال اندوزانِ تباهکار را .

وَلَعِ مال اندوزان و بخلِ انفاق از آن است که آنها جز خود را نمی بینند ، و جز مال ، حلّال مشکلی نمی شناسند ، و نمی توانند و یا نمی خواهند ضجّه های در ارتباط با مال ، و انحرافات راجع به آن ، و نیز بار سنگین و ذلّت بار حاصل از آن را بر دوش بینوایان درک نمایند ، و اِلاّ بر آن می شدند که از آن همه سمّ وَبال ، خود را به کناری کشند ، و با هر سکّه آن (روزی که به آتش دوزخ گداخته شود تا داغ شود با آن پیشانیهایشان و پهلوهایشان و پشت هایشان ، این است آنچه را که برای خود اندوخته اید پس بچشید آنچه را که می اندوخته اید) .

س ه ۱۸/۲/۶۵

غرور

غرور با سرابی فریبا آدمیان را در کمین است .

اما : اگر جوانی و زیبائی است که ما را مغرور می نماید ، در فریبی زودگذریم که

به حرکات و سکناتِ خود مشغول شده ایم و از تفکّر صحیح و یاد و ذکر الهی تهی مانده ایم .

اگر ثروت و دارائی محور طواف قارونیان زمان است ، در پنداری به فریب اند که دنیای زندگیشان را در رشته های به هم پیوسته ارتباط می دهد و اندیشه آنان را از تعالی باز می دارد ، و با از دست دادن عمر ، لبخندها و آرزوها و هوس بازیها به یکباره رخت بر می بندد ، و انسانی با همه تاریکی و تشویش باقی می گذارد .

مَقام نیز پیرامونی از غرور دارد و رخ دادهای تاریخ انسانی را شواهدِ بسیاری است که مقام ، جز در حدّ شرع ، بقیه ، نتایج دوزخی داشته است .

اگر عالِمی را علمش مغرور نماید همه مزایای او فرو می ریزد ، چه آنچه می داند همه در معرض نسیان است مگر خدایش تفضّل فرماید ، و هم همه هیچ در مقابل آنچه که نمی داند .

مرد خدا اگر مغرور محسّنات خود شود ، شومیِ غرورْ او را به تاریکی خیال می برد ، و از نیکیهای خود که همه از توفیق الهی است درکی نامعقول خواهد داشت .

زندگیِ راهیان حق ، همه در سخن است ، که وقتی غرور بر آنان راه نداشت تاییدات الهی با آنان بود و آنگاه که غلبه غرور را جز از دریچه گناه راهی نیست ، و آنگاه که فراز آید ، خشم خداوند تعالی را در پی خواهد داشت ، بالاخص در این برهه و این همه معجزه از کمک های غیبی که ما را در برابر است ! از

ناقه صالح چشمگیرتر و از ید بیضاء درخشانتر ! و به خاطر بیاوریم معجزاتی را که بر امم گذشته به وقوع پیوست ، که چون بی تفاوت از کنار آن گذشتند ، عذاب الهی بر آنان فرود آمد .

س ه ۲۰/۲/۶۵

اشک

قطراتِ درخشانِ اشک آنجا که از دیدگان امیدوار به رحمت الهی فرو می غلطد ، گوهر خلوص است که صفا و بهاء را با هم دارد .

اگر قاصدِ اشک فرو نمی چکید ، شاخه امید قد نمی کشید ، و غنچه صفا لبخند نمی زد .

بینوایان را نوای اشک تسلّیِ خاطر است ، که بر بالین اشک به خواب می روند ، و ستمدیده های راهِ خدا با شبنم اشک در دیدارِ دادار به شِکْوه می نشینند .

کودکان ، سرشک را در کنار خود شاهد می آورند که معصوم اند و از خدای محبَّت ها ، دامنِ مادری به طهارت و پیرامونی در صفا استغاثه دارند .

آلودگیهای از گناه ، با اشک به شستن می رود ، چه استغفار را عمق می بخشد و خضوع و انکسار را در حضرت باری تعالی مفهوم .

چشمانِ بی اشکی از اخلاص ، سینه های بی آه و قلب های در قساوت ، برزخِ دوزخیان را می ماند که از قربِ جمال به غربت از کمال اند .

راستائی از شهادت تا شفاعت را شستشو می دهد و دیدگان را در دیدنِ صراطِ توحید جلاء می بخشد .

انسان های باشکوه را در نخلستانهای دور بنگریم که در تعالیِ زمزمه های خود ، با گرمیِ اشک نوازش می شوند ، و بر خاکْ افتادگان مرگ را بنگریم که در تلاقیِ

پایانی زندگی با مرگ ، با قطره اشکی خلاصه می شوند در خلاصه ای که بیانگر این همه معناست که :

س ه ۲۵/۳/۶۵

چرا

چرا انسان ها این گونه اند ؟ چرا گاهی انسانی این همه در طهارت ، تقوی ، پاکدامنی است ! و آن دگر آن همه بی تقوی ، تاریک ، و ظلمانی ! ؟

چرا همه نباید پاکی ها را که این همه زیباست دوست بدارند ؟ و به این همه خوبی ها پذیرشِ باطنی داشته باشند ؟ چرا گروهی فریب می دهند ؟ نفاق می کنند ؟ و چرا ؟ و نقطه اصلی این همه انحرافات از کجاست ؟ و از آن طرف ، نقطه اصلی صلاح و رستگاری ها ؟

آیا فقر و غِنا مبنائی برای هر یک از این دو می باشد ؟

و آیا دانش و فرهنگ در آن دو مدخلیّتی دارد ؟ آیا اصل دیگری را در آن دو تاءثیری است ؟ اکنون بر کشتیِ زمان فرا آئیم ، و بر بادبانِ آن نظاره کنیم ، با سخن هائی که دارد ، قرون و اعصار را در نوردیم به گونه ای که از شُرور نفس و شیطنت ها بر کنار باشیم . در آنجا ، بر فراز برج اندیشه ، پیرامون را بنگریم ، و بر خود که چگونه بودن را می خواهیم ، اگر دیار نیکی ها و زیبائی ها را بر آن بلندا شویم ، و از هر راهی نزدیکتر ، بر قلّه آن صعود نمائیم ، و بنگریم که انسان ها از چه مزایا می پذیرند ، و بر چه هدف به اوج می روند ، و

بر خلاصه ترین کلام آن چنگ زنیم و آن را زیب جان سازیم و بر آن استقامت ورزیم تا هدایتشان نمائیم) .

تعالی در این حد ، حدّی به کمال در محضر پروردگار ، و حدِّ اسلام و تسلیم است . آنجا که دیگر چرا گفتن ها ذبح می شود ، چه آدمی راضی به رضای الهی است و ناظر به مشیت او . آنجا دیگر خودخواهی ها ذبح می شود ، چه می بیند که ، همه هر چه هست از اوست ، و آنجا دیگر ، تعلّقات ذبح می شود ، چه فهم به آن حدّ می رسد که درک می نماید همه از خداوند تعالی است و انسان معلّقی متعلّق است ، و مخلوقی است از خالق ، و آرام آرام به زیبائیِ سکوتی از فریاد می رسد ، که به هر جا می نگرد همه عبرت است .

س ه ۱۸/۶/۶۵

اخلاق

اخلاق ، حالتی پنهانی و سرشتی باطنی است ، و به تعداد افراد جامعه گوناگون است . به همان گونه که دو انسان از نظر خلقت ظاهری تا شیار انگشتان برابر نیستند ، از نظر اخلاق و سرشتِ باطنی نیز در حدّی محسوس و نامحسوس دارای اختلاف می باشند ، و این خود آیتی از قدرت آفریدگار جلّت عظمتُه است . ولی آنچه در همه به نوعی مشترک است ، فطرتِ پاک توحیدی است که صاف تر و درخشان تر از آئینه ، مرکز و باطن وجود انسان را تشکیل می دهد؛ جز اینکه انحرافات و آلودگیها آن را به تاری می کشاند ، و انعکاسِ واقعیّتها را در پوشش می

گیرد ، و تـا شـرک و کفر و ارتـداد پیش می برد . مع الوصف ، در تاریکیهـای کفر و ظلمت هـای ظلم هم ، در خفـای وجود انسـان مرجعِ وجـدان است ، و در این مـورد توجّهـاتِ فردی و شاهـدهای تـاریخیِ فراوان داریم ، بالاـخص در بن بست هـا و ابتلائاتِ سـخت که حداقل فاصله و حداکثر توجّه با خالق برای مخلوق قابل درک است ، حالتی که جوهره وجودِ انسان ، خود را می نمایاند ، درکی در این کیفیّت پایه احساسِ مسئولیت و مبنای قبول تکالیف الهی است . از این نقطه خود و خداشناسی ، انسانِ وارسته ، سلمان وار به سوی صفا و سلامت و اسلام به حرکت در می آید ، و چه بسیار انسان هائی این گونه که کاروانْ سالارهـای این راه انـد ، و ناقوسِ زمان را به شـهادت دارنـد . لـذا ، اقرار به وحـدانیّت ، از فطرت انسان و جـذبه حسـناتِ ذاتی آدمی اسـت ، و در ایـن بین ، انحرافـات و گمراهی هـا بسـیار است که به عـذابهای جهنمی و دوزخ واقعی منتهی می شـود که همگی ساخته و پرداخته افراد و اجتماعات فاسـد و شـیطانی است ، و با انـدک توجّهی آشـکار می شود که ادیانِ واقعیِ الهی ، مکتب های کرامت اخلاقی انـد ، و نیز بیشترِ خُلق و خوهای آدمی بر باورهای او تکیه دارد . اگر باور و ایمان ، متّکی بر اصول صحیح عقیدتی باشد ، لاجرم ، انسانْ دارای اخلاقی به مفهوم واقعی خوب خواهد بود ، و به عکس ، اگر اصولِ عقیدتیِ انسان ، متکی بر

((ایسم))های فاسد ، و یا گرفته شده از علمای منحرف باشد ، دارای خُلقیّاتی بد .

اعتقادِ صحیح لازمه اش وجود درکِ صحیحِ قبلی است ، و دریافت این درک ، در رابطه با کیفیّتِ جسمی ، و شبکه ای از معادلات پیچیده است ، و در جمع ، مادام که انسانی طالب خیر باشد و به این طلب ادامه دهد ، کمک های غیبی را همراه دارد .

اصلاحِ اخلاقی در اسلام دارای دامنه ای وسیع است و به قبل از تشکیل نطفه و نیز دوره بارداری و کودکی و کیفیّت تغذیه وابستگی دارد ، و از نظر ملاحظات اجتماعی ، تا صدا و نگاه و کلّیاتی از این گونه پیش می رود ، که در واقع ، حلّ آن معادلاتِ پیچیده را در بر دارد ، و این امر مقدّس ، به وسعت و قداست قرآن کریم و بیانات اهل بیت مَکارِمَ الاَخْلا قِ)) . (۸۲) (مبعوث شده ام تا خلق و خوهای نیکو را تکمیل نمایم) .

س ٥ ۲۷/۶/۶۵

بت

بت ، که به باطل مورد پرستش منحرفینِ از راه خداوند تبارک و تعالی است ، در انواع و ابعاد مختلف و در گسترشی از ابهام و بطلان ، فراگیر ذهن است ، و جز عقلی رحمانی و اندیشه ای توحیدی فهمی دیگر را یارای تشخیص و رهائی از آن نیست .

بت ، هم در بتخانه و هم در ابعادی از مال و مقام ، همسر و اولاد و عِرق خویشی ، و هم در چه بسیاری دیگر ، وهمی به فریب است .

گاهی یک نافرمانی به ظاهر ساده از امر پروردگار جلّت

عظمتُه ، بیانگر عظمتی از تخطّی و تمرّد ، و نمونه ای از شرک و کفرِ ابلیسی است ، و این درباره ما همه ، در رابطه با محبّت و نافرمانی از اطاعتِ اهل بیت طهارت و ائمه نیّت صادقانه و عمل مخلصانه مکمّل لاینفکّ آن است که ((. . . اِنَّ النَّاقِدَ بَصِیرٌ بَصِیرٌ)) . (۸۳)

و چه فراوانند افرادی که کلمه توحید بر زبان می رانند ، ولی قدم در شرک و اندیشه در کفر دارند ، و آن مسجد ضرار ، سخنِ گویائی از این عدمِ درکِ توحیدی است ، و ضِراریان هم اکنون نیز آن گونه اند که بوده اند ، آنها هر چه دارند بت است ، و هر چه می پرستند بت پرستی است ، چه به هر گونه که نقصی در کمال و عیبی در جمالِ خداوند تعالی در تصوّرْ خانه کند ، بیرون از ساحت قُدسِ توحید است و این همه برکاتِ تسبیح و تنزیه در اِذعانِ این واقعیّت است که خداوند متعال منزّه از نقص و عیب و دیگر تصوّرات غلط است . وانگهی اگر محبّت الهی سراسر وجود ما را در برنگیرد و چیزی جز پروردگار را در محبّتْ فضیلت دهیم ، در نوعی دیگر از انحرافیم

س ه ۴/۷/۶۵

هَوی

هوی با طوفانی در خفا و نرمشی رَخْوت زا ، انسان هائی را به نشئه دگرگونی می کشاند ، همانند اندک نسیمی که منحرف نماید ، و اندک وسوسه ای که از جای برکند .

و آنگاه که غبارِ هوی و هوس چهره ای را فرا گیرد تمامی نکبت هاست که فراروی دیدگان ناظر است .

هواپرستانِ جهان

را بنگریم ، که دود و آه در پیرامون ، تاریکی و بی محتوائی در درون ، و سرگردانی و فجایع در پیش رو دارند ، آنان در اوجِ پیروزی ، در عمقِ سیه روزی انـد ، و بر بلنـدای بناها ، با حیله سـقوط ، خودْ رهائی می خواهند ، چرا که آنان در مقابل وزشِ گناه ، کنش موافق دارنـد ، و در مقـابله بـا فلاح و رسـتگاری ، نـامردمی مقـاوم انـد ، و آنجـا که آیات الهی طوفانی از تنبّه و بیداری می آورد ، در پذیرش سجایا لبخندِ بی تفاوتی دارند .

امواجِ هوس ، همچنان کشتیِ وجودِ آدمی را به تلاطم دارد ، تا بر سـنگ ساحل کوبد ، یا به قعر دریا فرو کشد ، و نجات ، در قیودِ صـحیحِ عقیدتی است که لنگرهای کشتیِ وجود آدمی اند ، که موجی جز در رضای الهی آن را به حرکت در نمی آورد و نسیم در آنجا ، همه نسیم رحمت است .

در آن جا ، بنـدگان خوب خداینـد که وقتی به معراج نمازند ، آن همه شُـکوه دارند ، بی حرکت از هوی ، و بی توجّه از همه جا ، ذکر خدا می گویند ، که همه هر چه هست تعالی آدمی ، همین است . آنان را اندیشه و منظره ای از توجّه باز

س ه ۶/۷/۶۵

فتنه سیما

چهره هـا به کیفیّتی در گفتارنـد و احساس را به لرزش دارنـد ، چشم ها سـخن می گوینـد ، و پایگاهِ نگاه ، تیرهائی زهرآگین دارد که پرده عفاف را می دراند و انسان را از تعالی به سقوط می کشاند

.

بانوان را هم ، فرمود برخیزید و وارد اطاق گردید ، گفتند : او که نابینا است ، فرمود اگر او شما را نمی بیند شما او را می بینید .) اینک به خانه آل عبا می رویم و شـهودی دیگر را به شاهد می آوریم ، که سخن آنجا همه به طهارت است ، و تفسیر آنجا همه به بی کلام پاسخ را به انتظار . . . .

وَ لَیْسَ اَحَدٌ مِنّ ا عَلِمَهُ وَ لاـ عَرَفَهُ فَق الَتْ وَ ل کِنّی أَعْرِفُهُ : خَیْرٌ لِلنِّس اءِ أَنْ لاـ یَرَیْنَ الرِّج الَ وَ لاـ یَر اهُنَّ الرِّج الُ ، فَرَجَعْتُ إِلی رَسُولِ را نقل کردم ، حضرت زهرا فرمود : من علم دارم که بهترین عمل برای زن این است که نبینند مردها را و هم مردها آنها را برای آنان این است که نبینند مردها را و مردها نیز آنان را نبینند فرمود : و فرمود فاطمه پاره تن من است .)

س ه ۲۶/۱/۶۶

بسیج

بسیجِ ما ، در واقعیّت ، بسیج لِلّه و در سیری اِلَی اللّه است و هدف و اتّکائی جز خدا ندارد . این گونه بودن ، تکاملی در والائی است که نه فقط اکنون ، بلکه در طول قرن ها همچنان در تجلّی و استمرار است ، بالاخص آن هنگام که قلمِ تقدیر ، عاشورای حسـینی را رقم زد و آن همه دانسـتن را در نیمه روزی خُلاـصه نمود ، در جلوه ای از رحمت واسـعه پروردگـار جلّ جلاله که نیرو می دهد ، ایمان و الهام می بخشد ، معجزه می کند ، و اینها همه

سخنهاینـد که راه می نمایند ، و انسان را ناخودآگاه بینشـی در حدّ عالی می بخشـند و کور دلی ها را در وضوح به نمایش می گذارنـد ، کـه همه از لطـف پرو.........j و کمـک هـای غیـب و آشـکار او نشـاءت می گیرد که در قـدم به قـدم به تکلّم اسـت آدمیان را ، تا در روشنیِ تقوی آنرا بشنوند و در صفای باطن آن را درک نمایند .

بسـیجی لِلّه در رابطه با دو پایگاه است ، پایگاهی که در سـینه دارد و آن پایگاهِ اخلاص و دعا و سـلام و صـلوات است ، و آن دگر که در فرمان امام و رهبرِ بحق می باشد .

اکنون نصـرت خدا را نظاره کنیم ، و بدانیم مادام که در سـخن با خدا و در ذکر حضـرتش پیش رویم ، بر خط بسـیج لِلّه ایم ، آنجا که شوق شـهادت در پیش رو و اشتیاق جهاد در جسم و جان آمیخته است . لبخندِ عشّاقِ راه خدا ، توفیقی فراگیر در این برهه زمانی است .

بسـیجِ راه خـدا را بایسـته است که در حـالی که عازم پایگاهِ فرمان است ، لحظه ای از پایگاهِ نخستین ، توجه به جانبی معطوف ندارد و از خلوص و دعا جدائی نجوید ، و بداند که تا آخرین لحظه و آخرین دمِ زندگی در آزمایشـیم . و در اسـتمداد باشـیم از بـاری تعـالی که دورانی در رضـای خود و پایـانی در رسـتگاری عطایمـان فرمایـد که کسـی نمی دانـد که در چه سـرزمینی خواهد مُرد) .

س ه ۸/۶۵

تفرقه

تفرقه ، نامی نازیبا در مفهومی از شومی و زیانکاری است ، و به معنای

قطع رابطه و عدم همکاری و همفکری با مردان خوب خدا ، و در راهِ فرموده خداوند متعال است ، خدائی زنید و متفرق نشوید) .

تفرقه چون همه نامبارکی ها زاده اَعمال بد انسان هاست که معنویّتِ آدمی را فرا می گیرد و او را از ادراکاتِ عالی باز می دارد ، چه واکنشِ پلیدیِ اعمال در مرحله نخست ، محرومیّتِ نسبی از فیوضات رحمانی و مقدمّه ای در انحراف از فطرتِ توحیدی است ، و این اصلِ کلّی در گناهِ تفرقه نیز صادق است .

لذا ، افرادِ نامبارک ، مردمی ناصالح و متفرّق اند که لامحاله با خویشتنِ خویش نیز بیگانه و با وجدانِ خود در جدال اند . شوائبِ اعمال ، توکّلِ آنان را متزلزل می نماید و هر روزه به بیگانگیِ کامل نزدیک تر می شوند ، بیگانه از همه و خود؛ چه کائنات که سمیع و بصیر و در اطاعت پروردگارند با اینان مأ نوس نیستند .

مکرها به خودشان بر می گردد و حیله ها بر خودشان دام می شود ، و اتّحاد آنان با یکدیگر ، حدّت و شدّت بیشتری را در دور شدن از رحمت الهی فراهم می آورد ، و آن دارد) .

در حالی که ، وقتی در اثر حسناتِ اعمال ، دوستی و محبتِ الهی جان ها را لبریز می کند ، دوستیِ مردان خدا و اتّحاد و اتّفاقِ با آنان را نیز در تَبَع به پاداش خواهد داشت ، و ملکاتِ فاضله ، در مسیر تعالی ، به هم پیوسته و در هاله ای نورانی به حرکت در می آیند ، در جذبه ای که راه

دور و نزدیک و فاصله زمانی و مکانی در آن مطرح نیست ، آنجا ، شرق و غرب ، قرون و اعصار ، و سپید و سیاه ندارد .

مردمِ متّحدِ راه خدا را همه هر چه هست ، که خدائی است ، یار و مددکار است ، در کمّ و کیفی که غالب و مغلوبِ آن پیروز است ، و دوست و دشمن ، دانسته و ندانسته ، در حمایت و کمک آنان اند .

اکنون روی به وادی نجف ، جان خود را صفا می بخشیم و گوشِ هوش به (چیزی بین شما را تفرقه نینداخته مگر ناپاکی باطنها و زشتی اندیشه ها) . (۸۴)

س ه ۳۰/۲/۶۶

خمس

از آنچه در طهارت و صفا و قبولِ طاعات و عبادات و همچنین در ساختمانِ فطری و شاکله انسانی و فرزندانش به شدّت مؤ ثر است ، روزی حلال است ، که همه وجود ما را به طهارت می برد ، و روح و ذهن را از پلیدیِ حرام خوری حفظ می نماید . مالِ حرامی که مستقیم و یا غیر مستقیم از ممرِّ حرام حاصل می شود ، بحمداللّه در خانواده های اسلامی کمتر به چشم می خورد ، ولی در بسیاری از خانه ها ، بدهیِ خمس در اثر بی توجّهی به واقعیّتِ مال غصبی ، در آمده است ، و این نهایتِ مطلوبِ شیطان است که آب را از سرچشمه آلوده نماید ، و کاری ساده را به عَقَبه ای این همه مهم تبدیل نماید ، و به تدریج اِهمال را به انکارِ ضروریات ، و پایانه زندگی را به کفر و ارتداد بکشاند؛ چنانکه

در موردِ مشابه ، به تارک حج که در حال احتضار است گفته می شود که می خواهی بر دین ترسایان بمیر ، و یا بر دین جهودان ، و به این گونه کافری ترسا یا یهودی ای مغضوب به دَرَکی دائمی کوچ می نماید . پس به خداوند تبارک و تعالی پناه بریم که به عمل آوریم در آنچه از این قبیل می دانیم ، چرا که وقتی به انسانِ موظّف به کسب دانشِ فقه ، علوم الهی رسیده باشد و یا به نحوی بداند ، و عمل ننماید ، از ذهنش فاصله می گیرد و به فراموشی می رود ، ولی اگر به آنچه از دانستنی ها که خدائی است عمل نماید ، خداوند تبارک و تعالی از خزانه غیبش بر بصیرت و عِلمش می افزاید ، که این خود آیتی از آیات رحمت الهی ، و امدادی از امدادهای غیبی قادر متعال است .

و از ناحیه مقدّسه ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف است که فرمود : ((وَ مَنْ اَکَلَ مِنْ اَمْوَالِنِ ا شَیْئا فَإِنَّم ا یَأْکُلُ فِی بَطْنِه نَارا وَ سَیَصْلی سَعِیرا)) . للّه للّه (آن کس که مالی از ما را بخورد گوئی که آتش خورده است ، و چه زود که تسلیم جهنّمی سوزان شود) . (۸۵)

آنچه از این امر مقدس الهی نتیجه می شود ، هم تزکیه شخصی و هم خانوادگی و اجتماعی است و هم توسعه تبلیغی است ، که در آمیزه ای از اخلاصِ مؤ منین و راهنمایانِ ایمانی ، مرزهای تبلیغ را در احیاء نفوس ، تا افق های دور توسعه می دهند .

رساله

هـا و هم افرادی که اجـازه دارنـد ، به اضـافه دفتر امام ((زیـد توفیقه)) در قم ، با نامه یا تلفن ، راهنمای ما در این مورد است . اگر سعی شود ماهی یکبار ، که بهتر ، و الاّ سالی یکبار ، به حساب خمس خود در هر سطح از دارائی و فقر که هستیم برسیم ، و الاـ وضعْ دَرهم می شود ، و اِهمـال از این وظیفه بـا جنبه تبلیغی آن ، که نوعی باقیـاتی است صالحات ، محرومیّتی تاسف بار است . و بیان فَلْیَقْطَعْ))(۸۶) (اموال شـما را قبول نمی نمائیم مگر به این خاطر که پاکیزه شوید پس هر که می خواهد بپیوندد و هر کس می خواد بگسلد) .

س ه ۱۹/۳/۶۶

توسل

آدمی در رسـیدن به هـدف ، اغلب محتاج وسـیله است ، و آن کس که در هیـچ مورد محتاج نیست ، خداونـد تبارک و تعالی است که صـمد است و وقتی اراده چیزی نمایـد ، گویـد ((بـاش)) ، موجود می شود . مـا برای تقرّب به خـدا ، گـاه به دعـا ۱) کتاب خـدا ۲) اهـل بیتِ عصـمت و طهـارت . توسّـِل به ارواح مقـدّسه ، مخصوصـا در کنـار مقـابر متبرکه ، به علّت آگـاهی و بیـداری و دست به دعـا برداشـتن آنـان ، به اسـتجابتِ دعـا نزدیکتر است و شـرکت مقدّسـین و اولیـاءاللّه در حیـات و ممـات ، فیوضات رحمانی را گسترش می دهد؛ به ویژه در مواردی که انسان در طهارت و تلاوت و تسبیح و تهلیل و صلوات بر محمد و آل محمد باشد ، و در همه این موارد ، کمال توسّل

در حضورِ ذهن و هـدف الهی آن است ، و الا مثل اسب عَصّار است که هر چه می رود باز در جای نخست است . اندیشه های شکست خورده ، گاه در طولِ رسـیدن به هـدف از آن و نیز گروهی که در رسـیدن به هدف از وسـیله روی می گردانند مانند آنهـائی کـه از تمسّـِك و توسّـِل به قرآن کریم و اهـل بیت طهـارت روی گردانیدنـد . و همچنین پـاره ای را در بحثِ وسـیله ، انحراف بر این است که برای رسیدن به هدف از باید اسوه و سرمشق همگان باشد .

و امـا وقتی بـا اسـمی از نـام هـای خداونـدی ، اسـتغاثه می نمـائیم مثل : یا اللّه یا رحمن و یا . . . به علّت وسـعتِ معنای کلمه ، مشـّخص است که فقـط از خداونـد تعالی می خواهیم آنچه می خواهیم ، ولی با شـناختی که از این آفریـدگان پاك و مطهّر و مسـتجاب الدعوه داریم ، غرض ، دعا و تقاضای آن بزرگواران از خداوند برای ما مطرح است ، چه شـفا و شفاعت و یاری آن عزیزان همه در ارتباط با اذن الهی است ، چنانکه انبیاءِ سَلَف را نیز می دمم ، به اذن خدا مرغی می شود ، و اینکه کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را شفا می بخشم به اذن خداوند متعال ، و مرده را به اذن خدا زنده می نمایم)) . (۸۷)

شُرُف غرق می بینـد ، می گوید خداوندا پسـرم اهل من است ، ندا می رسد که او از اهل تو نیست و او عمل غیر صالح است . (۸۸)

س

۲۴/۱/۶۶ ه

فرقان

(ای آنان که ایمان آورده اید ! اگر برای خدا تقوا پیشه کنید در شما فرقان (نیروی تشخیص حق از باطل را) قرار می دهد . . . .)

فرقان ، موهبتی غیبی و درکی پنهانی است و در نتیجه ، مرحله والائی از تکاملِ انسان در شناخت و ارتباط با خداوند تبارک و تعالی است ، امدادی نهانی که ، به وضوح ، پیوند آن با تقوای الهی قابل درک است ، و هم رحمتی است مشخّص ، در مرز غیب و شهود ، انسانی را که محتاجِ ادراکاتی این گونه بالا در سیر اِلی اللّه است .

آنچه در راه لقاء ، گنگی و سنگینی می آورد ، رَوَند یک بعدی آن بر مبنای ظاهرنگری است ، پنداری این گونه در شناخت ، به هم بافته ای از بیراهه پیمائی ذهنی و در هم آمده ای از ادامه آن است ، لذا در سخن های خدائی حق این است که واقعیّت های غیبی به عینیّت نشیند ، که شهودی این گونه ، عروج به فراخنای قداست ربّانی و به دور از تعارضات نفسانی است ، آنجا که آدمی می بیند و می شنود و درک می نماید ، و این همان فرقان یا نیروی تشخیص حق از باطل است که بر او افاضه شده است . پس فرقان در آدمی هاله و تجلّیِ اصلی دیگر است و آن درکِ عینیّتِ غیب و لمسِ دست پروردگار در همه امور است .

لذا یک سخن کامل برای خدا ، یک نوشته کامل برای خدا ، و یک عمل کامل برای خدا ، همه باید در

رابطه ای گویا با دو اصل غیب و شهود و در غایتی از بلاغت و رسائی باشد ، تا ذهن را با شک و شبهه درهم نیامیزد که زدودن بَعدی ذهن از شبهات ، از فهماندن قبلی آن ، در واقعیّات یقینی ، مشکلتر است ، چرا که کدورت های دوزخی همیشه با سماجت و لجاجت و حماقت همراه است در حالی که در واقع ، عینیّت غیبی خود در شهود بیشتری از مظاهر مادی حیات است ، و این اگر همچنان قابل درک باشد که هست ، نمودار حقیقت نگری بیشتری است که باید باشد ، چه همه هر چه هست را فراگیر در احاطه خود دارد .

پس آنچه از غیب به درک می آوریم از کف ندهیم ، با شهدای شاهد ، همیشه سخن بگوئیم ، و با خداوند تبارک و

س ه ۲۷/۳/۶۶

داستان

(بعضی از مردم حدیث مشغول کننده را می خرد تا مردم را از راه خدا گمراه کند . . .) .

داستان : دوره زندگی محدود و برخوردها متعدّد و متفاوت است ، و در این رهگذر سودجوئی از تجربیّاتِ دیگران دارای ارزش بالائی است در ادامه بهتر راه زندگی ، و هم مبنای چه بسیاری از علوم و معارف می باشد . و از آنجا که تجربه شخصی در هر موردی برای همه ممکن نیست ، لذا بازگوئی هائی از آنچه گذشت و سرگذشتِ گذشته ها ، چون گفتن از سلامتِ نفسِ فلان فردِ پرهیزکار و غیره ، همه در حدّ لازم ، آموزنده و مفید و لازم به انتشار و محتاج به دیدن و شنیدنِ بیشتر است ،

ولی زیبائیِ آن در صداقت لهجه و جمالِ آن در تعادل و دور بودن از افراط و تفریط و حواشی گمراه کننده است .

داستان های تخیّلی و غیرواقعی تخدیر و کرخ کننده است ، و به دنبال ، حیرانی و سرگردانی می آورد ، و هم اینکه بین انسان و واقعیّاتِ حیات ، فاصله می اندازد . در مورد کودکان بالاخص ، که با صفای ضمیرِ خود و با تمامیِ وجود ، ذهن خود را به توجّه می گذارند ، نتیجه دردآور است . آنها وقتی بفهمند که این همه داستان ها که شنیده اند دروغ بوده است ، حقایق زندگی برای آنها به زیر سؤ ال می رود و اعتماد ، نامفهوم می شود . ذهن کودک از تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری از این همه هیچ و پوچ ها خسته می شود و آن همه رؤ یاهای دروغین یکباره فرو می ریزد ، موجبی که باعث چه بسیاری از امراض روحی ، و بدبینی های ریشه دار ، و چه کنم ها و ندانم کاریهای بعدی است ، لذا بایستی از داستانهای واقعی و مفید استفاده نمود و از بیجا و بی موردگوئی احتراز نمود ، و نیز بایسته است که حتما از ذکر حقایقِ غیر اخلاقی ، جز در موارد لازم ، خودداری شود تا پرده حیا دریده نگردد و قبحِ زشتی از بین نرود .

مردمِ تازه گرویده نیز همانند کودکان نوپایند ، ظریف می اندیشند و اغلب در پی بهانه و آماده انحراف اند ، لهوالحدیث و جعلِ احادیث قرن ها اندیشه آنان را از فعالیّت انسانی و روح آنان

را از عروج به تعالی باز می دارد .

و نیز چه بسیار از سرگرمی ها که مفید و مهم است ولی باعث غفلت از اهمّ و مهمتر ، چون ذکر خداوند متعال ، می شود ، زیانی که هیچ جبرانی ندارد .

س ه ۱۰/۴/۶۶

نیّت

کیفیتِ وجودی ما ، آنچه که می بیند و می شنود و می فهمد را در ذهن خود تجزیه و تحلیل می نماید ، و در محدوده شاکله خود ، به رضا و عدم رضا ، و گاه در تصمیم به عمل در نیّتی خیر یا شر دست می یابد ، و در این رابطه ، نیّت ، اصل و مبنای عمل است ، و آنچه که در اصطلاح ، عمل می نامیم مکمّل آن است در صورتی که در آن سُمعه و ریائی نباشد . و (خیری) انجام می دهد نوری در قلبش ساطع می شود)) . این دریافتِ نور ، پاداشی غیبی و همراه است ، همان گونه که اگر قلب و روحِ ما در اثر گناهان حساسیّت خود را از دست نداده باشد ، تاریکی حاصل از عملِ شر را بلافاصله احساس انسان های والا و فوق العاده واقعیّت حضور در محضر پروردگار را درک می نمایند ، و آنچه می خواهند را در رابطه با آنچه خداوند تبارک و تعالی می خواهد تشخیص می دهند ، در تغییر آنچه در جان و قلب خود دارند می یابند ، در تبرّک از این آیه مبارکه که عظمته نخواهند داشت و در مرحله ای بالاتر از بُعد زمانی و مکانی در رحمت پروردگارند ، چنانکه در خطبه دوازدهم

از عرض کرد که : دوست داشتم برادرم فلانی هم حضور داشت ، تا می دید اینکه خداوند شما را بر دشمنانت پیروزی عطا فرمود - حضرت به او فرمود : آیا تمایلِ برادرت با ماست ؟ گفت : بلی - فرمود : با ما حضور داشت ، و نیز حضور داشتند مردمی که هنوز در صلب پدران و رحم مادران اند ، و مانند خونی که ناگهان از بینی فرو چکد ، زمان آنان فرا می رسد و ایمان با آنان نیرو می گیرد . (۸۹)

س ه ۵/۵/۶۶

زُهد

کلمه زیبای زهد است که در عمل با این همه شگفتی ها همراه است ، مراتبی که واقعیّتِ غیب را در شهودی به کمال ، عینیّت می بخشد .

یأْسَ عَلی المَاضی وَ لَمْ یَفْرَحْ بِالا تی فَقَد اَخَذَ الزُّهدَ بِطَرَفَیْهِ))(۹۰)

فرمود : کلمه زهد بین دو کلمه از قرآن است (آنجا که) خداوند تعالی می فرماید : تا از آنچه که از دست داده اید غمگین نشوید ، و نه شادمان به آنچه که (در دنیا) به شما روی می آورد ، پس آن که بر گذشته غمگین نباشد و نه بر اقبال دنیا شادمان ، زهد را از دو سو فرا گرفته است .

جامعیّت است که می فرماید : سوگند به خدا که دنیا در مقابل آخرت مانند آن است که یکی از شما انگشت خود بر دریا نهد و بنگرد چه می آورد . چیزی از آنِ (دنیا) باشد که هلاک خواهی شد)) . (۹۱)

قُلُوبِکُم اَنْ تَعْرِفَ حَلاَوَهَ الاِیمَانِ حَتَّی تَزْهَدَ فِی الدّنیا))(۹۲) چرا که وقتی از هر چیز جز خداوند تعالی دل نکنیم

(مگر برای خدا) ناچار با جز خدا نیز دلبستگی در کار خواهد بود ، و این دوگونگی ، آن ایمانِ به یگانگی نخواهد بود تا حلاوت ایمان در است ،(۹۳) که نور علم الهی ذهنش را آگاه نماید تا بی معلم ، بداند ، و پرتو هدایت الهی بر ذهنش راه نماید تا در درگیری ها و انحرافات ذهنی ، هدایت شود . سوم سِعه صدر و نور حکمت و درخشش آن در کلام است ، (۳)چهارم مکاشفه است که پرده ها به کنار می رود و انسانِ وارسته می بیند آنچه را که نمی دید ،(۴)(۹۴) و هم اینکه ذلت های دنیائی او را به جزع نمی آورد و عزّت های دنیائی او را به غبطه نمی کشاند . (۵) پنجم اینکه در کش و قوسِ خود رهائی از جایگاهی است که در آن در معرض فریفته شدن است ، و به جهت گیری در راستایِ جهانی جاودانی است و هم آماده کوچ قبل از ندای رحیل . (۶)(۹۵)

س ه ۱۶/۵/۶۶

اَشباه الرجال

ساختمان وجودیِ انسان با گسترشی از عظمت ها و دنیائی از ظرافت ها در هم آمیخته است ، و آن کس که به صداقت در خود اندیشه نماید ، در خلوصی خالصانه ، پیشانی بر مهری به فراخنای آفرینش فرود خواهد آورد ، و بر راستای فطرتِ توحیدی به قیام خواهد نشست ، و این ساده ترین و مقدّم ترین درکِ انسانی و همه موجودات و عالیترین عطیّه الهی است و هر کس که نه این گونه باشد ، مسلّم در سیری به سقوط است .

گاه در فردی گناهکار و منحرف هم ، عِرقی

انسانی وجود دارد و حیائی که به حیات و هدایت منتهی می شود ، تا آنجا که حُر گونه به احرار می پیوندد ، ولی گاهی انسان ناظر افرادی است که در نگرش بر آنان ، فلسفه آفرینشِ دوزخ و و در این رابطه ، وقایع عظیمی چون غدیرخم ، در عین جامعیّت و جاودانگی اثری همیشه گویاست ، در آنجا چه بسیار بودند که شنیدند و نشنیدند ، دیدند ولی ندیدند ، آنجا آن همه اَشْباه الرّجال بودند ، مردنماهائی که از تکامل انسانی بهره ای نداشتند ، نامردمانی که تا دیروز دخترکان خود را زنده به گور می کردند ، و هم ، همهمه ای از آن همه اشباح شیاطین ، منافقینی که با برخوردی به ظاهر مخلصانه در کمین فرداها بودند ، از فردای رحلت تا کربلا ، و همین گونه تا فرداهای دیگر ، و تا فردای جمعه خونین مکّه و جنایت حلبچه عراق .

موجودات انسان نمائی که دست به کار اعمالی این گونه اند ، توجّه را به چندش دارند ، و لحظات را که می شود آن همه زیبا باشند ، در نکبت و نفرت و حیرت به تداعیِ خاطره می برند ، در عین اینکه مشیّتی این گونه از کمک های غیبی است ، که اتمام حجت ها را به کمال می رساند ، و در کیفیّتی این چنین از فشار ابتلائات و ضیق امتحانات ، چه بسیار از حقایق ، آشکارا به درک می آید ، که حق با کیست و باطل در کجاست ، و هدف کدام است . لحظاتی که خالی از شائبه هاست لحظه

های از همه چیز گذشتن فقط برای خدا ، و ادامه راه در رضای او که راه طهارت و تقوی و توفیق است .

س ه ۷/۷/۶۶

بسم اللّه الرحمن الرحيم

آیـات قرآنی همه در عظمتی مـافوق تصوّرنـد ، و فرد یـا گروه ، و حتّی همه موجودات به کمـک هم ، قادر به ارائه آیه ای در جلالت و شکوهی این گونه نیستند .

از عظمت فوق العاده این آیه مبارکه همین بس که آیات دیگرِ قرآنی ، در واقع تفسیر این آیه کریمه اند .

شروع ، توکّل ، تمنّا و پناه و استعانت در ((با))ی آن متجلّی است و دیگر آیات کتاب خدا در شرح آن ، ناطقانی همیشه گویا و پیامبرانی همیشه در قیام اند .

هر عملی که بی آن ابتـدا شود ، نـاقص و اَبـتر ، و هر نیّتی که نه بـا آن شـکل پـذیرد ، از پـایه و هـدفِ اصولی بی بهره است . طهارت و عبادت ، قرائت و کتابت ، جنگ و صـلح ، همه و همه از کمال و پیام این آیه مبارکه مـدد می گیرند . هر تصـمیم و شروعی ، اکل و شربی ، معاشرت و مباشرتی ، منهای این آیه مبارکه به شیطان اجازه شرکت می دهد .

آن کس که می خواهـد آن را در ذهن خود معنا نمایـد ، بایـد قرآن بخوانـد و آن کس که قرآن را به تمامی فرا گرفت ، باید این آیه مبـارکه را در خلاـصه آن ، در قلب خود حفـظ نمایـد و در هر قـدم و نظر و توجه و انـدیشه از آن ، در اشـاره به ذاتِ لایزالِ خداوندی مدد گیرد ،

که هر حرف و کلمه ای دیگر ، فاقد کلّیتی این گونه است و اگر این گرامیترین و عظیم ترین آیه مبارکه را ، فاصله ای تا اسم اعظم الهی باشد ، همان عدم قابلیّت تلاوت کننده است .

اینک کتابِ توحیدِ عالم بزرگوار شیخ صدوق را می گشائیم ، که خدایش رحمت کند ، . . .))(۹۶) (هر امری را ، چه کوچک باشد یا بزرگ ، با بسم اللّه الرحمن الرحیم شروع نمائید) .

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عَجِّل فَرَجهم وَ اجْعَلنا زَیْنا لهم و لا تجعلنا شَیْنا علیهم .

س ٥ ۲۷/۷/۶۶

واقعیّت آن منطبق سازد ، چه احساس و ادراک ها در بعدی محدودند و بر ابعاد وجود و شخصیّتی این همه والا ، احاطه ندارند ، مگر آنچه که از تفضّلات الهی و ارشادات قرآنی است ، از مهربان خداوندی جلّ جلاله که از رگ گردن جهان آفرینش را بنابر اصل طهارت است ، که تسبیح و تنزیه ذات مقدّس باری تعالی را در تاءیید دارد ، لذا آنچه طهارت و پاکی است (صرف نظر از بُعد زمانی و مکانی) زیر بنای هدف خلقت است ، و در این رابطه بزرگوارانی که آیه تطهیر را در شاءن خود دارند ، دارای خلقتی ماقبل اند ، اگر چه با تولدی در حدّ معاصر باشند ، و حضرتش آن نور مقدس است که از صُلبی به صُلبی از پاکان همچنان درخشید تا آن شبِ مکّه ، که جهان را تا اعماقْ روشن نمود و بر بت ها و کاخ ها و شاهان ، آن رسید طهارت ، و آیه مُباهله

را ، گواه بر استجابت دارد . همه بیکران ، سخنانِ ما را چگونه یارای بیان است ، و جز کلامِ خدا و تفکّر و سکوت ، ما را چه از حیرانی می رهاند ؟ در اندیشه او که همه شگفتی ، همه معجزه و همه سخن و برهان است ، آنجا که ابر او را در سایه دارد و درخت و کوه بر او کرنش می آورند ، و پیامبران که دوست دارند از خاصّان امّت او باشند !

سخن در توصیفِ او که ، بر ستارگان و ماه و خورشید تسلطی اذن اللهی داشت ، نه در آفتاب او را سایه بود و نه تاریکی را بر او استیلا ، و آن کس که می خواست بگوید آنچه ، او می دانست .

آیا می توانیم او را وصف نمائیم ؟ او را که با پیشانی و دندانِ شکسته لبخند دعا بر لب داشت ! و هم او که با برکت را با اندک طعامی معنا نمود !

وصف او که ، سرودِ بلند صلوات بر او ، امان نامه نفاق ، و درود بر او زکات عمل ، و هم اجابت دعا را در ضمان دارد ، و سلام بر او ، ابعاد زمان و مکان را می شکافد و به پاسخ می نشیند ، و هم اکنون نیز اعمال امّت بر او ارائه می شود . سلام بر او که ، رحلت را با شهادت شاهد بود و خاتمیّت رسالت را با قرآن و عترت استمرار بخشید . خدایا ، صلوات ما را بر او برسان که به آن امر فرمودی و هم بر

آل مطهر او که مودّت آنـان را اجر رسـالت مقرر فرمودی ، ((اللهم صـل علی محمـد و آل محمـد و عَجِّل فَرَجهم وَ اجْعَلنا زَیْنا لهم و لا تجعلنا شَیْنا علیهم)) .

س ه /۸/۶۶

در هنگامه ای که انسانی همه عمر ، خـدا را در کعبه دل دارد ، باید به طواف او رفت ، تا پرنده اندیشه در پیرامونِ او به زیبائی نغمه سـراید ، و هم از دیـدگانی آن گونه در خلوص و صـفا ، خداونـد تبارک و تعالی را به نظاره نشـست ، و شاهدِ در آنجا ، عظمت ، در خضوعی به عظمت است ، و خواسـتهای دنیائی ، مفهوم خود را از دست می دهد . در آنجا ، نور معنا می شود ، و طهـارت تجسّم می یابـد ، چه آنجـا جایگـاه نوری دوم از آیه مبـارکه تطهیر و مُباهله است ، و هم مولود که این به تنهائی همهْ سخن ، همهْ معجزه ، و همهْ آیه و دلیـل است آن را که ، کفر گنـاه ، چنگـال بر او فرو نـبرده باشـد ، که یـارانِ ابرهه را مرغـان ابابیل در هم شکسـتند ، سـرداری در شُـکُوهِ خدائی که هیچگاه شـکست نخورد ، و پشت به دشمن نکرد ، و ضربت او در نبرد خندق بهتر از عبادت همه جنّ و انس تا قیامت است ، و هم او محک آزمون حبِّ لِلّه و بغضِ لِلّه و طهارت نسل است .

در قدرتی مافوق تصوّر ، ناملایماتی آن همه سـنگین ، او را در هم نشـکست ، و در عظمتی از صـلابت و اُبهت بر امور نظارت داشت ،

تا درخت نونهال اسلام ریشه محکم نمود و سنّت الهی در امتحان و ارشاد انسان ها در حدّی به کمال ، اعمال گردید . سلام بر او که شناخته شده همیشه زمان در بُعدی از حسنات ، مفهوم شگفتی هاست ، و بر کلام او که همه نور و روشنی و توحید و تعقّل و تفکّر است . خدایا ! ((ی ا خَیرَ مَن دُعیَ لِکَشْفِ الضُّر و الماءمُول لکُلِّ عُسْرٍ وَ یُسْرٍ بِکَ اَنْزَلْتُ ح اجَتی فَلا تَرُدَّنی مِنْ سَنِیٍّ مَو اهِبِکَ خ ائبا یا کَریمُ یا کریم یا کریم برحمتك یا ارحم الراحمین و صلّی اللّه علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین)) . (۹۷)

س ه ۲۲/۹/۶۶

تَهْلُکَه

در دنیای زندگیِ حال ، کلیّتی را که به ظاهر ناظریم ، حرکت به مفهوم زندگی است ؛ نوزادی در حرکت به سوی فردا ، امروز متولد می شود ، و به فردای کودکی ، شباب ، جوانی ، کهولت ، پیری ، و مرگ در حرکت است .

این نمونه ای از فهم ما ، در حد معمول است ، فهمی سطحی و بی خبر از عمق وجود و این همه ابعادی که دارد !

ولی در برآوردهای مختلف ، به باورهای محکم دست می یابیم ، و در مقابل شواهد و دلائلِ گویا ، بر اصل و مسیرِ را خبر دهم که دشمن در صبح یا شام بر سر شما می آید ، آیا باور می کنید ؟)) گفتند : ((آری ، تو را راستگو می دانیم))(۹۸) در حالی که در بین آنان افرادی چون ابولهب نیز حضور داشت ، مع الوصف ،

در این واقعیّت شکّی نداشتند که ، بر صداقت رسول کیفیّتی این گونه ، در پیروی از مظاهر صدق ، صفا و اخلاص ، راهی در دسترسی به حقایق است که اعتمادِ حاصل از آن بیشتر از اعتماد انسان به خود است و هم از آنچه که خود می بیند و خود تشخیص می دهد .

نقطه ایمان و تقوی باشیم ، به نقطه اتّکاء نیز می رسیم ، و هم به لبخند رضا و توکّل ، و در مسیر امرِ الهی به سوی نجات ، رستگاری و ابدیّت ، آرام و با طماءنینه به حرکت در می آئیم و کلام خداوند تعالی را زمزمه می نمائیم که آری ، تَهْلُکَه ! با آن همه گستردگی ! که گوئی در هر قدم پای بر تهلکه داریم ، که نه تنها خودکشی ، که گاه مال ، مقام ، همسر ، و اولاد نیز تهلکه است ، آنجا که جنگ تهلکه است و هم آنجا که صلح تهلکه است .

تهلکه ! آن هنگام که کشتن تهلکه است و هم آن هنگام که نکشتن تهلکه است . کما اینکه گاه کشته شدن و گاه کشته نشدن و زنده ماندن تهلکه است . پس در این همه چگونگی ها و ابعادِ ناپیدای آن ، چه می دانیم ؟ تا بر صراط مستقیم محکم و ثابت قدم بمانیم ؟ آیا هیچ طریقه مطمئنی که در تهلکه ها نلغزیم وجود دارد ؟ جز اطاعت از رسول او که فرمود تا متمسک به قرآن کریم و عترت طاهرینِ او باشیم ، تا هیچ گاه در راه خدا نلغزیم ، و با چاووشِ

کاروانِ کائنات ، هر بار به قرب الهی نزدیک تر شویم .

س ه ۱۴/۱۰/۶۶

إِنْ ش اءَ اللّه

در لحظاتی از زنـدگی که آدمی بی توجه از حول و قوه الهی تصـمیم به کاری می گیرد ، ناخودآگاه خود را فاعلِ مایشاء می پندارد ، اگر چه آن اندازه کم ، که درخور توجّه او نباشد .

این کیفیّت اگر چه ممکن است لحظه ای باشـد ، ولی در معنـا ، گـاه فراگیرِ عمر است ، چرا که ، اتّکـاء بر خـود ، گـونه ای از خدا بریدن و تکیه بر دیگری است که مانند همه شریک قرار دادن ها ، فاقد واقعیّت است ، چه من و ما و همه آنچه هست را ، خداوند تبارك و تعالی در حیطه اراده و مشـیّت خود دارد ، و در مقاطع انحرافی نیز ، الطاف رحمانی است که هشدار دهنده و بازدارنده بندگان مخلص است تا به خود آیند و بر واقعیّت توجه نمایند .

العُقُود))(۹۹) (خداوند را به گاه فسخ عزیمت ها و گشوده شدن گره ها شناختم) .

در واقع نظرگـاهی در شـناخت پروردگـار است آنجـا که آدمی ناظر بر تصـمیم های شدیـد و غلیظ و محکم است که به نتیجه نمی رسند ، و هم آنجا که در مقابل گره های کور که گشوده شدنی نیست ، ولی به خواست خداوند تعالی گشوده می گردد ، و مشکلات لایَنْحَل که به خواست الهی در آن گشایش حاصل می شود .

اینک از کلام پروردگار مـدد می گیریم که همه در مدد او هستیم ؛ می فرماید : البته درباره چیزی نباید بگوئی که فردا آن را انجام می دهم مگر

(با گفتن ان شاءاللّه) اینکه خدا بخواهد و یاد کن خدایت را آنگاه که فراموش کردی .

این سنّتِ حسنه در نیکان گذشته نیز جاری بود ، آنجا که حضرت اسماعیل در پاسخِ پدر می گوید : ای پدر انجام بده آنچه را که به آن امر شدی للّه للّه (در قربانی من) که ان شاءاللّه مرا از صابران خواهی یافت بزودی ؛(۱۰۰) و آنجا که موسی در سخن با خضر می گوید(۱۰۱) و آنجا که شعیب به موسی می گوید(۱۰۲) و در سوره مبارکه فتح که پروردگار متعال خود (در توجه بیشتر) بیان می فرماید . (۱۰۳) اما مرحله بعدی در شُکر موفقیّت هاست ، و در مالی اندوخته است و خود را بی نیاز می پندارد و . . . در این موارد آن مالك دو باغ زیبا و خرم ، در سوره مبارکه کهف ، بهترین نمونه است ؛ او که از یاد خدا غافل و جذب خرّمی و زیبائی و شادابی آنها شده بود می گفت گمان ندارم قیامتی برپا شود و اگر به سوی پروردگارم باز گردم بهتر از آن خواهم یافت ، و باری دیگر که وارد باغ شد همه را از بین رفته دید و نیست مگر اینکه از خداست)للّه .

س ه ۲۶/۱۰/۶۶

کلمه

آنچه معنا را در ذهن می آورد کلمه است ، که گاه با زبان ، گاه با نوشته ، گاه با اشاره و زمانی در تداعی و غیره شکل می یابد .

در افاضاتِ رحمانی ، کلمه بصورت آیه ، الهام ، وحی ، عبرت و ظرائفی سبحانی است . اگر نتوانیم چون سلیمان

القائات شیطانی و شیطان های انسانی ، به گونه انحرافی اِعمال می شود ، که گاه در مسیری مستقیم مدتی همراهی می کند تا غفلتا تغییر جهت دهد و در گردابِ گناه یا اشتغالات ناشگون حرکتی متوقف از تعالی را ناظر باشد .

اذن پروردگارش هر لحظه ثمر می دهد ، و سخن پلید به گونه درختی آلوده و برکنده از زمین است که قرار و وقتی ابر می بارد ، سیل می خروشد ، و آتش زبانه می کشد ، همه در امر خدا ، و بیان خدا ، و کلمه خداست ؛ همان گونه که چشم می بیند ، زبان سخن می گوید ، قلب می طپد دریا را هفت دریای دیگر مدد دهد که (مرکّب شود در نوشتن) کلمات الهی پایان نمی یابد ، و خداوند حکیمی مقتدر است . (۱۰۴)

مردمِ بهشتی که در مقامِ قربِ الهی ، خالی از دغدغه خاطرند ، آنچه از نعمات رحمانی را اراده نمایند در دسترس خواهند داشت ؛ اینک ما نیز با اندیشه های پاک و تسبیح و تهلیل ؛ در بهره وری از نعمات آن جهان برای خود ، فرصت زندگی داریم ؛ به سوی آنجا که فرشتگانی موکّل این امرند ، تا با توجّه و تذکّر و تکرار کلمه های رحمانی ، جان خود را هم اکنون صفا بخشیم ، و نعمات آن جهانی را با هر کلمه طیّبه ای افزون تر سازیم ، و به این گونه بکوشیم تا تجسّمی از کلمه ای طیّبه باشیم و آن کس که بر ما می نگرد ، بر او ایمان تداعی شود و نور و

روشنی و طهارت معنا گردد .

س ه ۸/۱۱/۶۶

طعام

نَفْسی باید بنگرد که برای فردایش چه پیش فرستاده است) .

اهمیت غذا تا آن حد بالا است که قادر متعال به توجه و دقّت بر آن تاکید می فرماید ، همان گونه که امر به توجّه می دهد هر نَفْسی را که بنگرد برای فردایش چه بلکه هم طعامی است که صرف بدن می شود ، و هم طعامی است که روح از آن تغذیه می نماید ، کما اینکه قرآن کریم در آنجا که از غیبت نهی می فرماید ، اشاره دارد که آیا از شما کسی دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد ؟ و نیز خورده شده از غیبت را برگرداند . در اینجا با اینکه غیبت از او صادر شده ، مع الوصف ، در انعکاس عمل ، جذب بدن او شد به صورت طعامی که خورده است . در این رابطه روشن است که گفتار نیکو و مواعظ حسنه نیز در شخص گوینده تاءثیری مستقیم دارد ، لذا نماز ، دعا و ذکر به نسبتِ طهارت و حضور ذهن ، غذای روح است ، و در موردی که سخن گوینده ای را اصغاء می کنیم ، وارستگیِ سخنگو و یا عدم وارستگیِ او را نباید از نظر دور داشت . بنابراین با گفتن ، شنیدن ، دیدن ، اندیشیدن و انتخابِ محیط زندگی ، روح خود را تغذیه می نمائیم ، کیفیّتی که در عین حال در بدن نیز مؤ ثر است ، چه وقتی گفت و شنودِ ناخوش چهره ما را در هم می فشارد ، نمودار فشار

بر اعصاب وعضلات و همه بدن است که گاه تا مرگ پیش می رود ، و در مقابل ، کلامی زیبا و آوائی ملکوتی غذای روح است که چهره را شاد و عروق و اعصاب را آرامش می دهد . خوراکیهائی که از آنها تغذیه می نمائیم نیز در جسم و جان اثری متقابل دارند ، حلال آن به گونه ای و حرام آن به گونه ای دیگر مؤ ثر است ؛ فی المثل شارب الخمر صبحگاهان که بر می خیزد ، همه تاریکی ، همه خستگی و همه فشار روحی حس می کند ، بدنی فرسوده و روحی پژمرده دارد ، و به عکس ، یک روزه دارِ باتقوی ، در غروبِ روزه و شبِ تهجّد ، همه از احساسی ملکوتی برخوردار است که بر لبش لبخند و بر قلبش نور امید می پراکند ، نورانیّتی که تا بر فلسفه حیات ابهامی باقی نمانَد .

کوه طور برای حضرت موسی ((علی نبینا و اله و علیه السلام)) دو نمونه از بُعد مکانی اند ، و از نظر زمانی ، ایام و لیالی متبرّکه ، زمان سحرگاهی و بین الطلوعین ، بُعدی ملموس از زمان اند؛ تا آنجا که شبی بهتر از هزار ماه است و پگاهی حال و هوائی به یاد ماندنی در جان باقی می گذارد .

س ه ۲۴/۱۱/۶۶

شیطان

شیطان بمعنای متمرّد ، نافرمان و فاسق است و آفریده ای است از نوع جن که در حال عادی به معنای ناپیداست ، شیطان به علّت تکبّر که همیشه و برای هر کس ، جز ذات ذوالجلالی ، به دور از واقعیّت است ،

از ساحت قداست رحمانی و همچنان ادامه داد و نمونه ای شد برای آن کس که به انحراف گراید و به صراط مستقیم بازگشت ننماید .

تکبّرِ شیطانی ، منشأ همه انحرافات است که حماقت را در ضمیر دارد و از این ضمیر ، ناخودآگاه ، شیطان مهلتی به شقاوت آرزو کرد ، و در رابطه با حکمت الهی ، تا موعد مقرر ، از قدرتی برخوردار شد که می تواند پیدا و ناپیدا شیطنت نماید ، او می تواند گاه به صورت پیری ظاهرالصلاح بر منبرِ اغفال جلوس کند ، و گاه به صورت نوجوانی شیطانی مبداء انحراف مردمی چون قوم لوط گردد ، و بصورت مشاوری مهربان از گناه مُساحقه پرده برداری کند .

او خنّاسی بی حیا و منحرف کننده ای به انواعِ لطائف الحیل است و در ادامه گناهِ گناهکار ، او را به حدِّ شک و غرور شیطان از چهار جهت بر کمین انسانهاست ، او عطش نابکاران در خون ریزی ها و فسق و فجور و معاصی است .

فلسفه خلقت شیطان بر آزادی انسان ها و مبنای محک و آزمون آدمیان است . اگر در پیچ و خم ها و کش و قوس های زندگی ، این همه وساوس شیطانی نبود ، امتحان انسان ها برای شناخت بر خودشان کامل نمی شد و رسیدن به حد تعالی میسّر نمی گشت چرا که انسانِ این همه انحراف ندیده ، و از چنگ شیطان نرهیده را اندیشه به رسائی نمی رسید ، و در او ایمان به خلوص ، و برای او بهشت به خلود نمی انجامید؛ لذا انسان موجودی پر مدعا ،

متکبّری بی تقوا و تن آسائی بی معنا بود در طریق حق و باطل ، فقط راهِ حق وجود داشت و راه باطلی نبود تا با آن راهِ حق شناخته شود ، و هم در ویژگیهای آن ، غیب و شهود به سخن نشیند ، و حضورِ حاضرِ ((اللّه)) لمس گردد . فراری نبود تا آدمی به پناهی محتاج باشد ، و احتیاجی نبود تا از دعا و زمزمه و اشک و آه ، تعالی حاصل آید ، نه سؤ الی بود و جوابی ، و نه عروجی بود و نمازی تا آدمی با خدایش نجوی نماید ، بگوید و بشنود ، هدایت بخواهد و استقامت آرزو کند .

(شیطان) را تسلطی نیست بر آنان که ایمان آوردند و بر خدای خود توکّل کردند) .

س ه ۲۳/۱/۶۷

خود فراموشی

آنگاه که آدمی در کیفرِ به خودفراموشی است ، به درک نمی آورد که کیست و چیست و از کجا به کجا در حرکت است . خیر و شر ، زشت و زیبا ، او را شناخته شده هائی ناشناخته اند . سرابِ لذّتها ، وی را سالها به دنبال خود می کشد ، و آرزوهای طولانی را شکل می دهد .

در کیفیّتی این گونه خوشی ها مجازی اند ، و کمال و زیبائی ، رنگ آمیزی هائی است بر تندیسِ پندارهائی بی هویّت . تبهکاران مگر نه که همه به این کیفر به عقوبت اند ! و ستمکاران مگر نه اینکه بر خود ستم روا می دارند ! ؟ تا آنجا که در بحبوحه لغزش های ذهنی ، در عظمت وجودِ خود فرو می ریزند ،

و در خودنگری ها از یاد خدا غافل می مانند که : ((مَنْ نَسِیَ اللّهَ اَنْس اهُ نَفْسَهُ)) . (۱۰۵)

کمالِ انسان آنگاه به نهایت است ، که همهْ جمال خدا را ببیند و همهْ ندای خدا را بشنود ، نکبت های خودکامگی را از خود دور کند ، معصوم و کودکانه از عفریتِ گناه به سوی خدا بگریزد ، و محکم و پابرجا بر عهدِ الوهیّت مقاوم باشد ، ناقوسِ زمان ، او را نوای لقاء به سوی دوست باشد ، در این رجا که خوفِ آزمون ها را پایانی به خیر و شروع در سعادتی به ابدیّت گردد .

آن لحظه از حیات که در فراموشی از ذاتِ ذوالجلال ، و در فاصله از اتّکاء بر او گذرد ، خلاءِ سقوط است ، و آن کلام و اندیشه که نه از او نشانی دارد ، لامحاله جز حرمان و خسران نخواهد بود .

او که پیامبری معصوم ، امینی مؤ من ، و رادمردی الهی و محبوبِ خداوند تعالی بود ! آری او ماند تا این کدورتِ دنیائی زدوده شود ، پس بر ما چه خواهد گذشت با بسیار لحظاتی به بلندای عمر ، که در غارتِ نسیانیم ، و مرغکِ جانِ ما را یارای پرواز نیست که پَرْ سوختگانِ فراموشی ها ، و بال شکستگانِ عصیان را ، کجا راهی به عروج تواند بود ! ؟

پس از همه به یکی بیندیشیم ، و به کانون نور و امید و رحمت الهی رو آوریم . آنجا دیار مؤ منین مخلص است که خداوند تعالی و ملائکه مقرّبین بر آنها صلوات می فرستند ، و فرشتگان رحمت

برای آنها استغفار می کنند ، که اگر فضل و رحمت الهی بر ما بال نگسترانـد مطلقا احـدی از ما از قیـد این همه آلودگیها به طهارت نخواهـد رسـید ، و آنجا که باید مؤ منی کَیِس باشـیم ، ابلیسـی مُبْلس خواهیم بود ، که دعای ما نیز از پژواك کردار و پندار ما شکل خواهد گرفت ، و بر علیه ما بر قلب و زبان ما جاری خواهد شد .

س ه ۵/۲/۶۷

معجزه

معجزه ، امری خارق العاده است که به اراده خداونـد تبارك و تعالی و یا با اذن حضـرتش جلّ جلاله صورت می پـذیرد ، و انسـان یا هر موجود دیگری از ارائه آن عاجز است . چون تصـرّف در شب و روز ، زنـدگی و مرگ ، آگاهی دادن از گذشـته هـای دور و نزدیـك و آینـده چون بهشت و دوزخ . در شـناختن حضـرت احـدیّت در احاطه واضـحاتیم ، چه به هر امر ساده و معمولی وقتی توجه شود ، عجیب و شـگفتی آور است و هم در روشـنیِ خـاص ، آیه و نشـانه ای است بر وجود واجب الوجودِ مطلق جلّت عظمتُه . انسان و کارهای به ظاهر مهم که در انجام آن به توفیق می رسد ، خود نمونه ای از معجزه آفرینش است و آنچه هم که در صنعت آدمی است ، در واقع صُنع ولی وقتی مردمی گرفتارِ غوامضِ روحی و انحراف از باورهای صحیح اند ، و آنگاه که از قوّه درّاکه قوی برخوردار نیستند ، و در گره تمایلاتْ گرفتارِ غفلت از واقعیات اند ، لازم می آید که معجزه ای انجام پذیرد تا باعث

توجّه و تعمّق و تفکّر بیشتر ، و هم اتمـام حجت گردد . و در رابطه بـا اصل اتمام حجت ، هم اکنون نیز معجزه ای گرانقـدر در برابر داریم که امّالمعجزات است ؛ سـخن می گویـد ، خبر می دهد ، راه می نُماید ، از خوب و بد ، از بهشت و دوزخ ، از کفر و ایمان و هم از آن همه معجزات که گذشت ، همه را در همیشه زمان به شـهادت دارد و آن کتاب خداست . نه یک نفر ، که همه موجودات از آوردن آیه ای مانند آن عاجزند . کلام الهی ، که حیات دارد و در حقیقتِ خود تجلّی می نماید .

گـاه معجزه خواهی ، ریشه در بهـانه جوئی هـا و لجـاجت دارد ، و هم تواءم بـا تهمت و افتراء و نسـبت دادن معجزه به سـحر و جادوست . لذا باید دانست که سـحر و جادو ، القاءِ شبهات است ، و در آن از نقاط ضعف افراد استفاده می شود تا از توهّمات دروغین و القائات شـیطانی ، دید و اندیشه را منحرف نمایند . مشـهورترینِ آن چون گوساله سامری و سـحر ساحرانِ فرعونی و ساده ترین آن چون نمّامی و سخن چینی ، همه را نتیجه و هدف جز تفرقه و فساد نیست ، که در اطاعت و اتّکال به خداوند بی اثر می شود . ولی معجزه در کیفیّتی از قـداست و طهارت و به منظور ارشاد و هدایت هم آنچه را که بلعید حقیقت داشت ، لذا ساحران که دست اندرکاران سحر و آشنای به آن بودند و با تخصصی که

در این آوردند و با علم به شدّتِ عمل فرعون ، که منجر به شهادت آنها شد ، پروا به خود راه ندادند . ولی نکته مهم در همه امورِ از این قبیل ، داشتن اطلاع و طهارت نفس در قضاوت منصفانه است .

س ه ۲۱/۲/۶۷

هجرت

از هجرت ها ، هجرت به سوی خداوند تبارك و تعالی والا‌ترین و زیباترین است . در آنجا ، هستی به معنای مطلق است ، و شکوفه های حقایق در واقعیّتِ خود در شکوفائی است . موهبتی عُظمی که نه تنها سال و ماه را در بُعد خود دارد ، بلکه هر لحظه و آن ، و هر قدم و نگاه هم ، فرصتی است گسترده در هجرت به سوی باری تعالی جلّت عظمتُه .

از توفیقِ رحمانی است که نقطه زیست ، از نظر طبیعی ، واجد عناصر حیاتی ، و از نظر اجتماع و حکومت ، محیطی الهی باشد؛ و امّا در این رابطه ، هجرت های الهی مزایای طبیعی را تحت الشعاع دارد ، و صحنه ای از کیفیت ایمان و اتّکاء به خداوندِ تعالی را جلوه گر می سازد ، و گفت و شنودهای ربّانی را در اشیاءِ پیرامون ، شکل می دهد . کما اینکه وقتی هاجر با کودك نوزادش در بیابانِ خشك و سوزان پای به هجرت می گذارد ، چشمه زمزم جاری می شود تا در همیشه جریان سخن گوید ، و پرندگان در آن وادی بال می گشایند ، و اُلفت مصداق می یابد ، همان گونه که آتش بر در فراز و نشیب و نوسانات اجتماعی ، آدمی در اوجِ آزمون

است ، و استقامت بر صراط مستقیمِ توحید و ایثار و از خودگذشتگی در آن ، هجرتی از خود به سوی خداوند تعالی و طلیعه حیات جاودانی است که جان ها را صِفا می بخشد . و در مقابل ، اجتماع و حکومتی منحرف و بی بند و بار ، وجود آدمی را در احاطه انحرافات دارد ، که گاه فردی از آن هم در حکم اجتماع است ، و آن کس که توان اصلاح حکومت و جامعه ای این گونه را ندارد ، ناچار به هجرت است تا در تسلیم و ناشگون ترین هجرت ها ، هجرت به دیار کفر در تصویر و تصوّراتِ باطل شیطانی است . اگر کوچ به سوی خداوند تبارك و تعالی نباشد ، لامحاله بسوی بَرَهوتِ دنیاست . چون ساده مردمی که از مامِ زمین دل می برند و اراضی قابل اصلاح و آبادانی را معطّل می گذارند ، که این موردی از ضعف معنویّت است ؛ چه آنجا که نور ایمان کیاست نبخشد ، گاه شهریان مُتفرعِن به کناره و شهرهای پر از گناهِ جهانی سقوط می کنند ، و سادگانِ روستائی به شهرهای ابر گرفته از آلودگیها روی می آورند ، بی توجه از سنّت الهی ؛ آنجا که وقتی رحمت پروردگار متعال از مردمی دور می شود ، نخستین که به انکساف در می آید ، اندیشه رسا و عقلِ سلیم است که جای خود را به عدمِ درکِ صحیح می دهد . در آنجا ، عمر صرف مال و مقام و زَخارف دنیوی می شود ، و در نتیجه ، همه وزر و وَبال می

گردد و نیز سلامت ها بی ذکر ، و بیماری ها بی اجر می گردد ، و در پایانه زندگی ، آدمی با بارِ گناهانی آن همه سنگین ، در آستانه کوچ قرار می گیرد .

س ه ۵/۴/۶۷

نقطه های شکست

نقطه های شکست در ابعاد مختلف ، همراه با نکته های مرئی و نامرئیِ بسیار ، همه در حیطه قدرتِ پروردگار جلّ جلاله است ، و میزان عدل الهی در وزنه ای از خَلَجانِ ثواب فهم های وارونه از انحراف ، در تشخیص توفیق ها و رستگاری ها ، صداقتِ پندار ندارند ، و به دور از این واقعیّت اند که ، در جمع ، آنچه رضای خداوند تبارک و تعالی در آن است ، در واقع فلاح و رستگاری است ، نه آنچه در جهت عکس ، که نفسِ امّاره ما را به لذّت می رساند و فهمِ ما را به کدورت می کشاند .

پنهانی های معذوریّت ، و خودکامگی های شبهه ناک ، نسیم رخوت است که در ظلمت های دوزخیِ آن ، نَفَس ، تنگی می کند . در آن وادی ، اِحقاق حق به فردا موکول می شود ، دزدان با دستهای سالم شب را به روز می آورند ، در آنجا قُضات در ادای قضاوت شانه خالی می کنند ، و کارگزارانِ امور ، زمان را به دفع الوقت می گذرانند . در آنجا هر ماءموری دو ماءمور دیگر می خواهد ، و آن دو ، چهار ماءمور دیگر و . . . اینها و آنچه می آید ، طول محشر را شکل می دهند ، کما اینکه اگر پیچ و خم

قوّه مقنّنه و دادگاهها ، مدت بِبَرد ، در آن مدّت ، قانون شـرع معطّل می ماند . و نیز اگر وکلای مجلس افرادی ناباب باشند ، و جان آنها را حجابِ اشتغال ، حجاب علم ، حجاب جهل و غرور فرا گیرد شرایط مشورت را از دست می دهند .

اگر قاضـی در صدور حکم و اجرا فاقد شـرایط شـرعی باشد ، رُعب و کمک های غیبی مدد نمی کند؛ کیفیّتی که هیچ قدرتِ دیگر قادر به جبران آن نخواهد بود ، در حالی که انتصاب و حرکت یک قاضیِ واجدِ شرایط ، عظمتی از رُعب و کمک غیبی را به همراه دارد ، و به یکبـاره کـوهی از جرم و جنـایت را تخفیـف می دهـد . و مهمـتر از همه اینکه ، رمز مـوفقیت و تشـکیل قاطعیّت در فرد و اجتماع ، دعاست و اگر ارتباطِ دعا با رب العالمین حفظ نشود ، رشـته ها از هم گسسته می شود ، و لغزش ها جای اسـتقامت ها را می گیرد . و شرط اول در همه اینکه بتها را از کعبه دل بزدائیم ، که نه به شرق و نه به غرب و نه به ((خدا و خلق)) بلکه به خـدای واحـد؛ و نه اینکه بگوئیم به اتکـاء خـدا و اتکاء بر ملت . و از این زبانه های آتش به سایه أَبْرَاءُ اِلَیْکَ مِنَ الْحَولِ وَ الْقُوَّهِ فلا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلّا بِکَ))(۱۰۶)

س ٥ ۲۳/۵/۶۷

بد حجابی

در فضیلت و وجوبِ حجاب در اسلام ابهامی وجود ندارد ، و آن ، در کمالِ خود ، همان بهترین است برای بانوان که بر افراد

متمایل به تقوی و پاکدامنی ، و یا زخم دیده های از بی عفتی به سادگی روشن است که حِفاظ حجاب در واقعیّت خود حفاظ مصونیّت از انحرافاتِ ویرانگر و هم حصارِ آرامش است .

در مقدمه آیه حجاب در سوره مبارکه نور ، به مردان امر می شود که از نگاه (بر نامحرم) چشم بپوشند ، و این مورد ، مقدّم بر هر توصیه دیگر ، در امر به بانوان نیز تکرار می شود ، چرا که اغلب مفاسدِ بزرگ گاه با یک نگاه شروع می شود ، و تغافل از آن چه بسیار دامن ها را آلوده ، خانواده ها را از هم پاشیده و بلاها را فرود می آورد ، لذا نگاه (بر نامحرم) اصل بدحجابی هاست ، و استثنائات لحظه ای آن نیز ، با شرایط پیچیده ای که دارد ، چون غذای شبهه ناک ، نتیجه ای مبهم دارد .

اثر حجاب در معنویت ، مانند تاءثیر حضورِ ذهن در ذکر و نماز ، اثری عاجل و سازنده است ، با نور و آرامشی که دقیقا قابل لمس مشقّات توانست همهمه مردم و زنگ شتران را با یک کلمه و اشاره خاموش نماید ، و به خطابه پردازد ، تشکّلی آن گونه داشت که این گونه توانست .

حسن و حسین را ماءمور می کرد که خواهرشان را تنها نگذارند حسن از جلو و حسین از عقب و زینب در وسط ، داخل مسجد هم که می شدند ماءمور بودند که چراغ روی قبر را خاموش کنند که کسی قامت زینب را هم نبیند ، چشم نامحرم به قامت زینب هم

نیفتد . (۱۰۷)

لـذا حجـاب واجبی عینی و فضـیلتی سازنـده ، و هم مسـتجمع نعمات بسـیار است ، و فطرتِ به دور از آلودگیها در هر کجا که باشـد ، خواه ناخواه ، در مقابل این نمای پاکدامنی ، خضوع می نماید ، و چه بسـیار مردمی ، از زن و مرد ، که در توجه به این عطیّه الهی ، دین خود را می یابند و به اسلام روی می آورند .

پس حجاب ، در پوشـش جسمِ تنها ، و نه بـدون آن ، کامل نمی شود ، بلکه جسم و روح هر دو را به هماهنگی ندا می دهد و در آن ، چشم دیده بانی مشترک است و نگاه ، قدم اول در فلسفه حجاب است که زن و مرد یعنی هر دو را شامل می شود . از مهربان خداوندی در حالی که کیفیّت صدا بُعدِ دیگری از آن و آیه دیگری از قرآن کریم است .

انجام همه اموری که خداوند تبارک و تعالی دسـتور فرموده است ، گوئی یاری نمودن به خداست که متقابلا خداوند انسان را یاری می کنـد و مدد می دهد ، و هر لغزش و خطا از اوامرِ الهی چون قطرات سـیل به هم می پیوندد ، و ویرانگریهای فراوان و گرفتاریهای روحی و جسمی ، عذاب ها و امراض دانسته و نادانسته به همراه می آورند و چه بسیار از نعمتها را سلب

س ٥ ۲۷/۶/۶۷

منافق

فاصـله انسـان تا نفاق ، همان انـدازه انـدک است که تا شـرک و کفر؛ سه شـجره خبیثه ای که ریشه در ریشه هم دارنـد ، و در آبشخورِ گناهان به میعاد

هم اند . اگر منافق سُمعه و ریا می کند ، کافر هم پای بر کتمانِ حق دارد ، و مشرک نیز به دروغ شریک قرار می دهد ، و این هر سه ، در فاصله واکنش اعمال خود ، در فتنه فرصت و در استدراجِ عقوبت اند . و در این میان منافق نابکارترین است ، چه کافر و مشرک ممکن است در حدّی محدود از خبائث و دروغ باشند ، در حالی که منافق به شدّت ظاهر و باطنی مغایر هم دارد ، آنچه می نماید نیست ، و آنچه می گوید ، دیگر است ، نه با همسر به صداقت پیمان دارد ، و نه با فرزند به درستی پیوند ! نه موحّد است که نیست ! و نه کافر و بت پرست است که هست ! بی محتوا از حسنات اخلاقی و بی شخصیت از محتوای انسانی است ، و لامحاله بر وجودی این گونه ، جوّی از نکبت و ذلت حاکم است ؛ گاهی با ظاهری آراسته و بیانی عالمانه پای بر صحنه می گذارد و گاه به صورت فردی ظاهرالصلاح و قابلِ اعتماد نقش بازی می کند ، و زمانی سیاستمداری کارکشته ، وطن پرست ، و مدافع حقوقِ مردم ظاهر می شود . اما وحشتناکترین هنگام ، هنگامه ای است که به صورت مردِ دین جلوه کند ، و بر کرسی تفسیر و حدیث قرار گیرد؛ از محکمات ، متشابهات ، از ناسخ و از منسوخ سخن گوید ، و در رسیدن به هدف ، وسیله را توجیه نماید . در این کیفیت هر حلالی به آسانی حرام

و هر حرامی به سادگی حلال می شود ، زن و مرد ، دختر و پسر ، هم گام و هم صدا از خانه های ایمان است و بی بندوباری از نفاق)) . (۱۰۸)

خودباختگیهای منافقان ، ثمره خودباوری های دوردارنده از مراجع بزرگوار تقلید است ، و همه آنهائی که از مسلمانان ، به نحوی بین قرآن و عترت فاصله می اندازند ، به نحوی این گونه از تعالی باز می مانند .

است و دوای آن استغفار است و شفای آن در این است که به آن عودت ننمایی)) . (۱۰۹)

و ما همه باید بدانیم که در آزمونِ سرایِ دنیا ، کفر و شرك و نفاق با همیاری شیاطین جنّ و انس ، در کمین مایند ، و خاطر بسپاریم که فرمود : ((آن کس که ذکر خدا بسیار گوید دو بَرات آزادی بر او نویسند یکی از آتش و آن دیگر از نفاق)) . (۱۱۰)

س ه ۲۶/۸/۶۷

اهل قبور

در کناره های هر شهر و دیار ، دیاری دیگر وجود دارد که در آنجا ، خوب و بد ، زشت و زیبا ، پیر و جوان ، کتابی ، در کنار هم خوابیده اند ، و در هر ورق از کتابِ خاطره خود ، نبشته ها دارند . زبانِ حالی که وقتی اَجل بر هر یك از آنان اشارت به رحیل فرمود ، هیچ امکان تاءخیری وجود نداشت ، و نوبتْ نادانسته ، به عَقَبه مرگ کشیده شدند ، مدار و معیاری که به کار می گرفتند از کار افتاد ، نه به قرار در این جهان دست یافتند ، و نه در

فرار از نهیبِ اجل توانستند قدمی بردارند . واقعیّت آنگاه که مردند بیدار می شوند) .

شاید هم اکنون نیز اگر از قیودِ خور و خواب ، تمایلات و بیراهه گرائیها رهائی داشتیم بیدار می بودیم ، و وجودِ رها از خود را ، رها می کردیم تا ببینـد و از دیدنیها تحفه ها بیاورد ، و هم آن همه سـخن ها که در پس پرده است که رهاشدگان از خود به سوی خداوند تعالی ، چون پیامبران می بینند ، و چون اولیاءاللّه سخن می گویند .

متوجه می شوند ؟ فرمود : آری ، به خدا آنهامی فهمند آن را و از شما شادمان می شوند و به شما انس می گیرند . . . . (۱۱۱)

در انتظار دعا از پـدر ، مادر ، برادر و دوست است و آنگاه که به او برسـد آنرا از دنیا و آنچه در آن است بیشتر دوست دارد و و نیز آن بزرگوار فرمود که ((قبر ، حفره ای از گودال آتش یـا بـاغی از باغهـای بهشت است))(۱۱۲) و فرمود ((مردگانِ خود را با اعمالِ بد مفتضخ (رسوا) نکنید ، چه آن اعمالِ شـما به دوسـتانتان از اهل قبور عرضه آنها بسـتگی دارد ، می فرمود : ((هر گاه یکی از شـماها برای مرده ای دعا کند ، در حالی که دلش از او غافل است دعا نکند ، بلکه در دعا بر او کوشش نماید للّه للّه (در توجه قلب و حضور ذهن)))(۱۱۳) . لذا آنها بیدارند و ما در خواب ، به دیدن ما می آیند و در آن حال بر ما اشراف

دارنـد ، دعـای مسـتجابِ آنهـا در محضـر پروردگـار تعـالی در دنیا و آخرتِ ما مؤ ثر است ، زیارت آنها برای ما موعظه عملی است ، و دعا در کنار مقابرِ انبیاء و اولیاء و ائمه اطهار و مؤ منین و شهدا و پدر و مادر به اجابت نزدیکتر است .

س ه ۲۸/۷/۶۷

صلوات

صلـوات جمع ((صـلوه)) و یکی از معـانی آن نمازهـای واجب و مسـتحب للّه للّه (فرائض و نوافـل) است ، تسبیـح و تقـدیسِ آگاهـانه همه صـلوات از خداونـد متعال به معنای رضا و رحمتِ واسـعه الهی ، و از فرشـتگان ، دعا و اسـتغفار ، و از بنـدگان ، مسئلت از قادر متعال است که با ((اللهمّ)) یعنی خدایا شـروع می شود ، به صـلبی همچنان درخشـید تا آن شبِ پر عظمت مکّه که جهان را روشن نمود .

درودِ صـلوات ، در پژواکی نجـات بخش ، جان های خسـته را نیرو می دهـد ، و دل های مرده را حیات می بخشـد ، از مهربان اگر سُـکرِ گناه و ثقلِ معاصی بر ما سنگینی نکند ، زبان ما به آسانی و صدای ما به رسائی ، سرود صلوات سر می دهد که شما بر من (باعث) اجابت دعای شما و زکوه اعمال شما است)) . (۱۱۴)

در روایات شـیعه و اهل سنّت ، مستفیضا وارد شده است که طریقه صلوات این است محمد و ال محمد)) که در این صورت ما و شیعیان ما نیز داخل آن خواهیم بود . (۱۱۵)

س ه ۵/۱۰/۶۷

فرار

از جانب او ترساننده ای آشکارم) .

در سـخن خداونـد تبارک و تعالی کلمه فرار ، گریزی سـریع را در فرصتی انـدک تـداعی می نمایـد ، و در بلاغتی الهی ، حق مطلب را اداء می فرمایـد . در این رهگـذر بایـد موانع را در هم بشـکنیم ، و با سـخن ها و کمک های خداوند تعالی در نجوی باشیم ، و به قدم های خود بنگریم که او ثابت

نگاه می دارد . به پیراهن یوسف توجه نمائیم که در فرار به سوی خدا دریده شد ، و شبکه نیزه ها و شمشیرها گذشت و جان مقدس خود را به طهارت رهانید ، حقیقتی که قربانگاهِ کربلا رادر همیشه تاریخ به گواه دارد .

در آنجا ، در محضر پروردگار جلّ شاءنهُ ، تکّه های بدن ، شکسته های بت وجود است که در نقطه تشکّل ، شکسته و از هم پاشیده می شود ، تا همچنان مطهّر باقی بماند ، که مردانِ خدا جز از مولا فرمان نبرند ، و از خود ، جز غفلت و گناه به یاد ندارند . در همهمه زندگی ، آنها که فرار جز به سوی خدا دارند ، کامیاب نمی شوند ، کمااینکه در فرار از طوفان نوح ، وقتی آن ((عمل غیر صالح)) از کوه بالا می رفت ، آب را هم دید که بالا می آید ، و ضربتِ موجی او را درهم کوبید و به قعر خود کشید ، و آن قارونِ گناهکار که روی به قبله ثروت داشت را ، زمین در خود فرو برد ، و کوه گونه هائی از آب ، فرعونِ فریفته به مقام را در آغوش مرگ در هم فشرد ، و آن گونه پس اگر امروز چراغی از ایمان نیفروزیم که دل و جان ما را روشن نماید ، در آن روزِ ظلمانی ، که محققا فرا خواهد رسید ، با فرار به کدام سو می توانیم به روشنائی برسیم ؟ و اگر امروز به آرامش قرب الهی نرسیم ، در آن روز با آتشِ دوزخی که خود

افروخته ایم به کدام سو می توانیم فرار کنیم ؟ ، پس خدایا ! از هم اکنون بر ما رحمت آور و به فریاد ما برس که قدم در کناره های اسفل سافلین داریم که تو رحمان و رحیمی .

س ه ۲۵/۱/۶۷

ما لا یَعْنیک (آنچه که به کارت نمی آید)

ظرائفِ آفرینش در مادّه و معنا ، همه سر به فرمان قادر متعال دارند و شگفتی های مُلك و ملکوت همه فرشتگانی آماده به خدمت اند .

بیهوده گوئیها به دور از سیر به سوی کمال و در دورباش از ساحت قدس آفرینش است و در بهشت جاودانه آفریدگار جلّ شأنُه آنجا که مادّه و معنا به کمال است خلق سخن ، به کلام ، موجودیت الهی می دهد ، و لامحاله آدمی در کاربرد هر کلام ، مورد پرسش قرار می گیرد ، کما اینکه ((شنیدن ، دیدن و اندیشیدن)) نیز این گونه است .

در پیام از حدیث شریف قدسی است که ((اِذَا وَجِدْتَ قَسَاوَةً فِی قَلبِكَ اَوْ حِرْمَانا فِی رِزْقِكَ اَوْ سُقْما فِی بَدَنكَ فَاعْلَمْ اَنَّكَ تَکَلَّمْتَ فِی م ا لا یَعْنی كَ))(۱۱۶) (هر آنگاه که قلبت را تاریکی و سختی فرا گرفت و یا از روزی محروم ماندی و یا در بدنت بیماری بهم رسید بدان که در چیزی سخن گفتی که به کارت نمی آمد) .

قلب که باید با نور و بصیرت و علم و فهم در انعطافِ الطافِ رحمانی باشد با سخنی بیهوده به قساوت و ظلمت می رود ، قلبی که حقیقتِ وجودی انسان و مبنای مسئولیّت پذیری آدمی است ، و هم وجه ممیّزه انسان از حیوان است .

نیکوتر است ، چه لقمان ناظر بر

ساخت زره بود ولی نمی دانست که چه می سازد و از سؤ ال خودداری نمود که نکند کلامی بر زبان راند که به کارش نیاید . او با تحمّل و کنترل خود موفق شد که بیجا نگوید ، و با عمل به این دانش که نباید بیهوده بگوید ، بر درخشش اندیشه خود افزود و با عدم تحمّل و یاوه گوئی از نورانیتِ حکمت فاصله نگرفت .

و در مقابلِ سخن بیهوده ، که یکی از سه اثر ویرانگر آن سختی و تاریکیِ قلب یا جانِ آدمی است ، سخن پاکیزه باعث استحکام و روشنی دل است ، کما اینکه خداوند تبارک و تعالی وقتی به لقمانْ حکمت عطا فرمود در ملازمت با

س ه ۵/۱۲/۶۷

شُکُوه جبهه

مشتاقانِ لقاء پروردگار را ، در لبیک به سوی میقاتِ تقدیم ، جلال و شکوهی به یاد ماندنی است که همچنان و به تدریج پرده ها به کنار می رود ، و یقین به کمال می رسد . در آنجا احساس و ادراک ، به والائی ، سقایت می شود ، و شمیمِ روح انگیز رَوح و ریحان ، مشام جان را نوازش می دهد . در آن وادی ، بهشتْ فراروی است ، چه حجابِ ظلمتِ معاصی در حالت ملکوتیِ جبهه ، اگر شدّت سرما اشک می آورد ، سرشک شوق است که فرو می ریزد و اگر گرما و عطشِ فراوانِ کربلا گونه زبان را به کام می چسباند ، لفظ جلاله اللّه است که دیگر انتظار فراق ندارد مگر تا گفتن اللّه اکبر ! در آن همه عظمت که می بیند ! و در آن همه شگفتی

ها که لمس می نماید !

در آنجـا ، آدمی در دریـافت آن همه فضـیلت ، به فضل خداونـد تعالی می پیونـدد ، و در همان حال که از دیـد مردمِ آن همه عظمت و اسـتقامتِ مردمِ خـدائی ، ثمره یگانه پرستی آنهاست که گفتنـد ، و به صداقت گفتند ، که خدا یکی است اما همهمه حیات ، مانند فریب دجّال است که انسان هائی را اغوا می کند ، و خودباختگیها و بی توجهی را به مبداء و معاد شکل می دهد ، و وجود آدمی را در محضـر پروردگـار از حضور ذهن تهی می سـازد ، که آرزوهای دور و دراز و تعلّقات فریبای زنـدگی ، عوامل نفوذی آن هسـتند ، نفوذ در آنان که از جبهه ها گریزان اند ، آنها که وسوسه می شوند و شـیطان را با توکّل به خداوند متعال از خود دور نمی کنند ، و در نتیجه جائی در قلب و ذهن خود برای درک حقایق و تجلّیِ جَلَوات ربّانی ندارند ، جز آنان که به خود آینـد و در هر بُعـدی از زمـان و مکـان و موقعیّت ، از ساختـار جبهـات الهی در خودسـازی خود بهره گیرنـد ، و از رهگذر طاعت ، پیشانیِ اخلاص بر قبله حضور گذارند که توفیق و فرصت به سرعت می گذرند .

س ه ۲۴/۱۲/۶۷

مدیریت

ذرّات کائنـات ، همـه در نظـم و نَسَـق جهـان آفرینش ، و در کیفیّـتِ وجـودیِ خـود ، مـدیرانی مدبّرنـد کـه همه سر به فرمـان آفریدگار جلَّت عظمتُه دارند .

از الکترون هائی که در پیرامون هسته مرکزی در حرکت اند ، از گلبول های سفید و قرمزِ

خون که با آن جوش و خروش در کارند ، ضربان منظم قلب ، و دستگاه شگفت آور مغز ، تا ستارگان و کهکشان ها و آنچه که می دانند و می دانیم ، همه اندکی از دانش ما از چه بسیاری است که نمی دانیم ، و هم که چه بسیارند آنچه که در مقابل دیده داریم و نمی بینیم ؛ چرا که دیدگان ناکام از رؤ یتِ ملکوتِ ما ، جز نظاره ای مبهم بر مُلکِ وجود ندارد ، و در نتیجه ما را نه دانشی به کمال و نه نگرشی به تمام است ، و در برهه ای این گونه ، زیانکارترین انسان ها در ناصواب ترین پندارهاست که برداشت ما از مدیریّت ها از پنداری این گونه در امان نیست ؛ لذا در همه بن بست های ذهنی بایسته است که با توکّلی مخلصانه ، خود را در پناه قادر متعال در آوریم و با تشخیص و توجّه به واقعیّت عدلِ الهی ، در انجام اوامر الهی کوشا باشیم ، تا خود بخود ، فهم مدیریت نیز بر مصداقِ کلمه و بر صراط مستقیم قرار گیرد ، و به باور آوریم که گاهی با ظلم زُعَمای جور ، به تنهائی بر خود و افراد یا ملتی حکومت نمی نمایند ، بلکه این فرد فرد مردم اند که پیدا و ناپیدا در هزاران طریقِ دانسته و نادانسته ، و هم در فاصله زمانی و مکانیِ دور و نزدیک ، آنها را مدد می دهند ، و به این گونه در پنهانی های خود آشکارا مدیریت می نمایند .

و نیز تا آنجا که

گـاه کیفیّتی در چهره ، از تبسّم یـا تمسـخر ، از حق شناسـی و تحسـینِ بجـا و بیجا ، سـکوت یا اقـدام ، همه آزمونی در ساحت آفرینش در دسـتگاه پرعظمت کبریـائی ، و مـدیریّتی در مسـئولیّت بر خود و دیگران است . کمـا اینکه زمانی نافرمانی از اولیاء حق و ناسپاسی از نعمات الهی ، همه در ابعاد خود تشکّلی از آن است که جان ما را در محاصره دارد و پی آمدها را به دنبال .

اما سـکون و آرامشِ انسان های والا ، جز در بُعـد الهی که همه صـداقت و حقّانیت است تحقّق نمی یابد ، و جمال و زیبائیها ، جز در جَلَوات رحمانی خلاصه نمی گردد . آنها قرون و اعصار را در گذشـته و آینده در پیش رو ، و به روشنی ها و زیبائی ها اشـرافِ ملکوتی دارند ، کیفیّتی که هر جزء آن ، جزئی از مدیریّت در مسیر تکامل است ، بُعدی از رضا و تسلیم در مقابل حق و ارتباط و اعتصام و استقامت در پیروی از قادر متعال تبارک و تعالی .

گاهی در کیفر گناه ، ابتلاء به ریاست و مدیریت دست می دهد با پی آمدهائی که در اَضعاف مُضاعف دارد ، و آدمی با عدم صلاحیّت ، داوطلب ریاست و مشـتاق مقام و منصبی می شود ، همان گونه که واجدِ صـلاحیّتی ، از قبول آن شانه خالی نماید؛ در هر دو صـورت بایـد بـه خداونـد تبـارک و تعـالی پنـاه برد که چنین انـدیشه ای در ذهن نیایـد ، و چنین وسـوسه ای در دل صورت نگیرد ، که مشخّصه ای در

دوری از خدا و نمونه ای از سلطه شیطان و غلبه نفس امّاره است .

س ه ۶/۱/۶۸

خمینی ، این گونه شکفته شد

جوانه های در خواب ، با سرمائی انـدک از خواب بیدار می شوند و رو به شـکوفائی می گذارند ، و هم انسان های والا را که همه در بصیرت اند ، ناملایمی اندک ، هوشیار می نشاند ، و همچنان پژواک ناملایمات ، آنان را محکم و استوار می سازد ، و در این کنش و واکنش ها که همه الهی است ، آنان رو به خدا می آورند . در سختی ها و شکنجه ها ، آیه از و این پایانِ نیکو ، شـکوفائی یک انسانِ کامل است ، و خمینی ، در هنگامه ای از این شکوفائی بود . شروع حضرتش از این کرد و دیدیم آنچه دیدیم .

در این نشاءت که سـخن از یاری به خداست ، او به حول و قوّه الهی در یقین بود ، و نپنداشت که اگر کوچ دست دهد چه می شود ، و او گفت تا دعا نمایند که خداوند مرا بپذیرد ، و در این استجابت دیدیم که حتی با مرگ این عزیزِ گرانمایه ، شُکُوه و انسـجامِ انقلاب کاستی نگرفت ، که وقتی خداوند تعالی اراده امری فرماید ، مرگ و زندگی و حرکت و سکونِ انسان ها فقط برای توجّه به خداست نه خودباوری ها .

بیدار می شوند))(۱۱۷) . آری او اکنون بیـدار است و زیباتر لبخنـد می زنـد ، و گویاتر پاسـخ می گوید . و اما همه شـکوفائی حضرتش در نماز بود که ((نماز معراج مؤ من است)) و در این پرواز

ملکوتی ، آدمی با خدای خود صحبت می دارد ، آنجا گذشت . چه با طهارت و حضور ذهن و خلوص خاطر در دیدارِ دادار به قیام و قعود و رکوع و سجود می پرداخت ، او به صداقت دور بود ، و جاه و مال غصبی را در محراب حیاتش جائی نبود ، نه خمس بر ذمّه داشت و نه زکاتی و نه دیگر بدهکاری که مانع قبولی نماز باشد .

س ه ۲۴/۳/۶۸

استمرار

هر روزه موج انسان های محتاج به ارشاد و هدایت بر مسئولیت های همگانی می افزاید ، و در این رابطه ، بی تفاوتی ها و تغافل ها ، جز حدّ فاصلی تا کیفر الهی نیست ؛ کیفر ! از فجایع و انحرافاتی که در اثر عدم تبلیغ یا کارآئی آن رخ می نماید و همانند سنّتی سیّئه بر همیشه تاریخ اثر می گذارد .

پرچم شکوهمند اسلام که هر چند گاهی با امدادهای غیبی برافراشته می شود ، مادام که با اهتزاز آن هماهنگی شود ، استمرارِ ملکوتیِ آن ادامه می یابد و انسان های مشتاقِ کمال را در نشئه توحیدیِ خود به تعالی می برد ، با پیرامونی گلگون از لاله های گلچین که در زیبائی و طراوت ، جا در جاودانگی دارند و منظره در شُکوه انسانی .

می گویند : وقتی آفتاب غروب می کند کم کم همه به خواب می روند ، اما در آن هنگامه که آفتابِ درخشانی از مردان خدا دوره آزمون زندگی را به پایان می برد ، بر دیگر مردان خداست که در قربتِ الهی ، بر درخشش خود بیفزایند ، و کوره راههای

اندیشه ها را به صراط مستقیم پیوند دهند . آنها که خواب و بی خبری بر آنها حاکم نیست ، وارستگانی دارد ، رو به خشکی می رود ، و سرطانِ معاصی بر جانها چنگ می زند ، و آن ثمره ایمان که حیا نام دارد(۱۱۸) از میان می رود ، و در لحظه ای همه وحشت ، تازیانه عذابِ الهی آرام و قاطع فرود می آید که : پس از اینجا تا همه جا و تا آن نقطه های دوردست ، و از حالا تا فاصله های زمانیِ دور ، و باز هم دورتر ، بر آنهائی نظاره کنیم که گوش به صدای اللّه اکبر و لب به زمزمه آن دارند ، و کلمه طیّبه لا اله الا اللّه را با تمام وجود اِصغاء می نمایند ، در کیفیّتی که همه تقاضا و همه استمداد است در رهائی از پلشتی هائی که جامعه انسانی را فرا گرفته است ، و تا مرزِ چه کنند ، آنها می خواهند که بدانند آنچه را که باید بدانند ، و با اعتماد آن را اخذ نمایند .

مگر نه اینکه جویبارهای هدایت و چشمه سارهای روان و زلالِ امر و نهی ، بر همگان فرضی مستمرّ است ، و بالاخص که بر خواصِّ امّت ؛ آنها که چون طوفان نوح می خروشند و همانند تندر ، بانگ بر می آورند ، و بنیانِ نامبارکی ها را ویران می سازند . و چه نیک می دانند که هر وقفه ای در این جریان ، ضربه ای جانکاه بر پیکر اسلام که بر پیکر انسانیّت است ؛ با وقوف به

اینکه این عظمت از مشکلات ، جز با مدد الهی فیصله نمی یابد ، و در بلندائی از هدایت و نهایتی از عروج ،

س ه ۲۳/۱۰/۶۸

فاطمه الزهراء سلام اللّه علیها

شعاع اندیشه ، از کران تا کران ، همه خالصانه از واجب الوجودِ مطلق سخن می گوید . از قادری ذوالجلال که با امر ((کن)) آنچه اراده فرماید می آفریند ، و در قوام و کمالِ هر آفریده ، همچنان تا ابدیّت مقدّراتی در تقدیر دارد . اکنون پرنده نمود . و هم استغفار نمایند همیشه ، آنان که در اهلیّت اهل بیت فهمی به تغافل دارند .

فرمود : که ((مَثَلُ اَهْـلِ بَيْتِی كَمَثَلِ سَـفِينَهِ نُوح مَن رَكِبَهَا نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنهَا غَرِقَ))(۱۱۹) مَثَل اهل بیت من همانند کشتی نوح است هر که بر آن شود نجات یابد و آن کس که از آن تخلّف نماید غرق گردد .

وحی بر حضرتش عارض شد ، و جبرئیل ، آن فرشته پیام الهی در سیمای اصلی خود در هیئتی از مشرق تا مغرب ، که نشانه وقوع امر مهمی بود ، ظاهر شد ، در این پیام از پروردگار جلّ شاءنُه که : تو ای رسول ما شب ها را به عبادت و روزها را به روزه در ذکر پروردگار باش و از لذائذ مادّی و همسر کناره نما تا گرامی وجود پیامبر که همه صفا بود باصفاتر گردد ، و در شروع واقعه ای مهم آماده تر . در مبارکْ اربعینی این گونه ، چهلمین روز روزه را با انگور و رطب بهشتی به افطار بطن دارم سخن می گویم . (۱۲۰)

حَوْراء که پدرْ او را ((امّ ابیها))

می نامید ، در عمری آن همه کوتاه با فرزندانی آن همه والا !

محدّثه ای در سخن با ملائکه ، که همه هر چه هست از فریبندگیها ، او را از ایثار کوثر بود .

از او چه بگوئیم که تنها بـانوی آیه مبـارکه مُباهله و تنها خاتون مکرّمه از آیه مبارکه تطهیر بود . شـهیده ای همیشه شاهـد ، از بزرگوارانی که در واقعیّتِ مرگ و زنـدگی به حیـاتی رحمـانی دست یافتنـد ، شـفیعان و یـاری کننـدگانی اذن اللهی ، که در گستره حیات و مماتِ همگان حضوری حاضر دارند .

بر آن بزرگواران چه هـدیه فرستیم جز این دعـا از خداونـد تبارک و تعالی که ((اَللّ هُمَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْن ا زَیْنا لَهُمْ وَ لا تَجْعَلْن ا شَیْنا عَلَیْهِمْ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدی ر ی ا اَرْحَمَ الرّ احِمینَ)) .

س ه ۸/۲/۶۹

ضوابط و روابط

دو اصـلِ ضـابطه و رابطه ، مبتلابهِ جوامع بشـری است ، با این تفاوت که قانون یا ضابطه ساخته فکر آدمی ، ممکن است سنّتی حسـنه یا سیئه ای باقیه باشد ، اما وقتی ضوابط و روابط ، الهی است آدمی در همه ابعادِ تعالی رشد می نماید و رو به کمال می رود . در آنجـا نه تنهـا موردِ رابطه انسـان هاینـد ، بلکه این اصـل در گسـتره خلقت تعمیم می یابـد ، در کیفیّتی که نفس رو به تزکیه می رود و قـدرتِ خداونـد تبـارک و تعالی بهتر ملموس و مشـهود می گردد . آنجا ، براهینْ همه بر کرسـی برهان انـد و فطرتِ توحیدی در هر درخششِ خود ، تاریکیها را روشن می نماید

. در آن برهه ، جانْ خود را می یابد ، و وجودْ آرام می گیرد ، و لبخند در صفای معصومانه تحقّق می پذیرد ، انسان از جوهره هستی تا دورنمای هر چه هست ، همه در قرب خداوند تبارک و تعالی است .

جاذبه صراط مستقیمِ دین برای نیکان ، و دافعه آن برای بدان ، هر دو را حقیقت مشترکی است و آن ظرافت و دقّتی است که در ضوابط و روابطِ دینی وجود دارد؛ بالاخص در امر حکومت ، که اهمّ مهمّات است ، در نظارت و اشراف کاملی است . انتظارِ آمیخته با ترس از روزی که سنگینیِ ذره ای از نیک و بد محاسبه می شود بر ذائقه طاغوتیان هیچ سازگاری ندارد ، و آنها در فرار از قیود دینی و رسیدن به خودکامی ها و اجحافات ، از صراط مستقیم توحیدی منحرف می شوند ، انحرافی که می تواند به تعداد انسان ها گوناگون باشد و از آن جمله مکتب ماکیاولیسم است .

در این مکتب ، اصلِ ضابطه ، بر نفی توجّه به اندیشه پاک فطری یا وجدان است یک ماکیاولیست باید هدف و مطمح نظرش فریب دادن با زرنگی حیله گرانه بر مبنای نادرستی ها و دروغ باشد . (۱۲۱)

هم اکنون ، همه سیاسیونِ بریده از دین ، روابطی از این ضوابطاند ، و عهد و پیمان آنها وسیله درهم پیچیده ای از فریبکاریهاست . به انحراف کشانیدنِ اخلاق جوامع ، رشوه و ارتشاء ، قتل و خونریزی ، مسموم و معدوم و معلول نمودن ها ، ایجاد اختلاف و جنگ بین ملت ها ، ایجاد جنگهای داخلی

و کمک به یک یا دو طرف قضیّه ، برنامه علنی و روزمرّه آنهاست . تعلیم و تربیتِ جواسیس ، حتی در لباس کشیش ، تاجر ، پزشک ، و ساخت و پرداخت علمای درباری و فرمایشی ، تربیت و تعلیمِ حکام و امرایِ دست نشانده ، از متعدّد شیوه های شیطانی آنهاست .

نتیجه این اَعمال جان های پریشان و خانواده های از هم پاشیده در سطح جامعه است . آنها فشار حاصله از وجدان بر اعصاب را با مخدّراتی چون هروئین ، نیکوتین ، مرفین و مُسکِرات تخفیف می دهند . لذت گرائی ، آنها را به تجدید و تنوّع از یکی به دیگری سوق می دهد . حرمت و طهارت خانوادگی کم کم به صورت خاطره ای کم رنگ از گذشته های دور در می آید .

س ه ۱۹/۵/۶۹

خشیهَ املاق

توبه ، انابه ، انجام فرائض و نوافل ، همه در رسیدن به حدّ شایستگی در افاضه رحمانی به نور ایمان است ، چه ظلماتِ ذهن همانند ظلمات حُوت در واقعه ذَالنّون است که جز خدا آنجا همه هیچ است ، و جز توکّل به باری تعالی ، نقطه اتّکائی وجود ندارد .

مؤ منینِ واقعی در آن حدّ از کمال اند ، که جمال الهی را به رؤ یت دارند ، و اتّکاء به واجب الوجود را در عینیّت . آنها در روزی از عمر را به بطالت گذارند . بزرگوار مردمی که در عروج به ملکوتِ توحید ، حتی اندک وزنه ای از زخارف دنیا را بر بالِ پرواز به احساس دارند ، و همه در وحشت از لغزش هائی اند که بر

تلا لؤ ایمان سایه افکَنَد ، و آن همه اشباح مفاسد را آری سفره روزی همانند طوماری به هم پیچیده از برکاتِ الهی است و به هر نسبت که اَعمال ما در نزول برکات نیکوتر باشد ، سفره روزی ، به فضل الهی ، گسترده تر می شود . توجّه به امکانات زندگی ، توجّهی در کمال واقعیّت نیست ، کما با عبرت از این همه قدرت الهی در طول قرون باید توجّه نمائیم که اگر عذاب انفجار جمعیّت بر ما یورش آورد ، و یا اگر عذابی از خودکامیها و لذت گرائیهای حاصله از کمبود جمعیّت رخ نماید ، جز از گناهان و معاصی نیست . پس راهِ چاره ایمانی در نورانیتْ به خداوند متعال و اجرای اوامر و نواهی پروردگار است ، و اینکه خوبان را به همسری انتخاب کنیم ، و از ممرّ حلال اعاشه نمائیم ، و با ایثاری مخلصانه با فرزندان خود ، بر لب های این غنچه های بهشتی لبخند سپاسگزاری و خداشناسی بنشانیم .

س ه ۲۶/۸/۶۹

استخاره

استخاره ، طلب خیر از باری تعالی است در اقدام به امری که شرعا واجب یا حرام نباشد ، و اما امر مکروه جواب را با خود به همراه دارد و آنچه می ماند امور مستحبّه و پاره ای از مباحات است که ممکن است مبنای بسیاری از تحولات گردد ، مانند انتخاب همسر ، انتخاب شغل ، تحصیل ، سکونت ها و مسافرت ها و غیره ، بر این باور که تشخیصِ آدمی همیشه نمی تواند شاخص درستی بر خیر و صلاح او باشد ، چرا که فهم و اندیشه انسان

به علّت محدودیّت ، بر همه ابعاد امور احاطه کلی نـدارد . به علاوه موج احساس و عواطف ، خشم و قهر ، مهر و کین ، علماء و عقلای محتـاط را هم اغلب دسـتخوش اشـتباهات فراوان می نمایـد . ولی اگر در امرِ موردِ اسـتخاره ، نخست با عالمی متّقی مشورت شود ، ممکن است بسـیاری از ریزه کاریهای شـرعی روشن گردد ، و خداونـد تعالی خیر را بر زبان او جاری فرمایـد ، که با ادعیه قبلی و توجهات قلبی ، این خود نوعی استخاره است .

در امر اسـتخاره دو هـدف منظـور اسـت ، نخسـت تفـویض امر به قـادر متعـال در رسـیدن به آرامشِ حاصـل از آن در ابْتُلِیَ لَمْ یُؤْجَر)) . (۱۲۲)

او درود فرست ، و بعـد آن بگو ((اللَّهُمَّ اِنِّی اَسْـئَلُکَ بِاَنَّکَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ الرّحمانُ الرّحیمُ وَ اَنتَ علاّمُ الْغُیوبِ اسْـتَخی رُ اللّهَ بِرَحمَتِهِ)) . (۱۲۳)

شرط لازم در اسـتخاره ، داشـتن یقینی در اخلاص و تسلیم و رضاست تا آنچه را که خداوند تعالی خیر را در آن قرار داده ، با کراهت تحمّل ننماید که ((مَنْ اِسْتَخَارَ اللّهَ فَجَاء بِهِ الْخِیَرَهُ بِمَا یَکْرَهُ فَسَخِطَ فَذ لِکَ یَتَّهِم اللّه تَعالی)) . (۱۲۴)

باشد خداوند تعالی حتما خیر او را تعیین می فرماید . (۱۲۵)

س ه ۱/۴/۷۰

انفاق

تاکیـداتِ مکرّرِ قرآن کریم در مورد انفـاق ، حکمتْ در شـرک زدائی دارد ، چرا که بسـیارند مردمی که در دستیـابی به نقطه اتّکـاء ، در مـال و ثروت چنگ می زننـد ، و این در مقابله با اتکاء به خداونـد تبارک و تعالی است که در اثر غفلت و اگر می شد

با به دور ریختن مال و دارائی به توحید کامل رسید ، چاره کار آسان بود ، ولی ذات اقدس الهی مال را وسیله ای در آزمونِ ما قرار داد؛ هم اسراف و تبذیر ، و هم دلبستگی به آن را نهی فرمود ، لذا آنچه باید به دور ریخته شود ، علائق غیر توحیدی است ، و آنچه باید مراعات شود ، انفاق ، و هم نگاهداری مایملک در محدوده رضای الهی می باشد . در انفاقات ، چه واجب یا مستحب ، باید با سِعه صدر عمل نمود که به دور از منّت ، آزار ، ریا و سُمعه ، و احساس خسارت برای خود و ایجاد شرمندگی در طرف مقابل باشد ، و نیز در ذکر و یاد خدا بودن و نیّتِ قربةً اِلَی اللّه باید آمیزه هر انفاقی باشد تا انعکاسی از شوقِ سجده و خلوصی در قیام و قعود به ارمغان آورد .

اگر چه کسب مال حلال امری مشکل است ، ولی با توجه به عواقب امر و ابعاد مختلف آن ، خرج و انفاق مال از آن مشکل تر است ؛ چه به تصمیم گیری صحیح و سریع ، و به دور از اسراف و تبذیر ، با بینشی تا افق های دور احتیاج دارد ، که نه شرع معطّل بماند و نه نیازمندی محتاج . و نیز در آنجا که اهمّ فدای مهم شود ، آن انفاق نوعی اسراف است ، مانند آن کشاورزِ اهل مدینه که در روزِ برداشت ، همه محصول را به مستحقّان بخشید و افرادِ واجب النفقه خود را نیازمند باقی گذاشت . البته

مرحله ایثار (دیگران را بر خود مقدم داشتن) مرحله ای والا از انفاق است ، و تحمّل تَبِعاتِ آن با حفظ سلامت نفس از نعمات استثنائی است ، مانند قابل توجه اینکه انفاق فقط در مال خلاصه نمی شود ، بلکه اِعمال فضائل اخلاقی ، مانند عفو ، نمونه دیگری در معنای و نیز علم) .

س ه ۱۹/۵/۷۰

موسیقی

دنیای صدا ، که موسیقی سیاقی از آن است ، بُعدی از فراخنا و عظمتِ آفرینش را دربردارد . چهچهه بلبلان ، ترنُّم مرغْ بچگان ، و صدای جویبارها که سالها همچنان می گذرند ، لحن و آهنگی از موسیقی طبیعت است ، در رهنمود و مایه تفکّری به سوی آفریدگار جهانیان ، که این همه شگرف می آفریند و پرعظمت خلق می کند .

هر صدائی بر گوشِ شنوا ، تا مرکز اعصاب و نقطه تشخیص و فرمان ، و از آنجا تا به همه اعضاء گسترش می یابد و به آن کیفیّت می بخشد . رنگ چهره ، ضربان قلب ، فشار خون ، دگرگونیهای گوارشی ، توقّف یا ترشّح غُدد مختلفه ، و چه بسیارِ دیگر که اغلب قابل لمس است . ارتباط پیچیده جسم و جان و تاءثیر مستقیم صدا بر آنها ، لزوم توجّه به مسئولیّت های فردی و اجتماعی را در این مورد سبب می شود .

از نظر ساختار و استدلالِ فکری ، آهنگهای ساختِ بشر ، فاقد جنبه مثبت و مفید است تا مراکز دماغی طبق سنّت و طبیعت خود ، روی آن عکس العمل مثبت ، و فرمان لازم صادر نماید؛ و نه دارای ارزش منفی است تا

مناطق مربوط به شعور ، علیه آن واکنش مقتضی به عمل آورد . لذا ، در این بلاتکلیفی ، نیروی درّاکه و متفکّره از اداره مستقیمِ وظائف حقیقی باز می ماند ، و در نتیجه ، افکار عالی و اندیشه های بزرگ انسانی رو به سُستی و رخوت می رود ، و نبوغ فکری و استعداد فطری تضعیف و سپس از بین می رود .

آهنگهای نشاطانگیز ، عاملی خارجی است که باعث تحریک و تشدید غیر طبیعی اعصاب سمپاتیک (اعصاب تندکننده فعالیت های حیاتی) می شود ، کما اینکه آهنگهای حزن انگیز بر اعصاب پاراسمپاتیک که نقش کندکننده را در رسیدن به تعادلِ اَعمال حیاتی دارد ، اثر سوء می گذارد ، و خطرناک تر اینکه آهنگهای نشاطانگیز و حزن آور ، درهم یا به تناوب ، نظم دستگاه کنترل بدن را بر هم می زند . آزمایشها و مشاهدات در این باره فراوان است ، و می توان گفت که معتبرترین انسان های آزمایشگاهی ، مشاهیر مشهورِ موسیقی اند که تعدادی کور و عده ای کر و گروهی نیز با سکته و انتحار روزگار را به پایان بردند ، و تقریبا نامی ترین آنها ، چون بتهون ، نیچه ، ماکسیم شاپیرو و بادی بولدن ، با دیوانگی ، جهان را بدرود گفتند (۱۲۶) .

اینک کلامی از صادق آل محمد (صلوات اللّه علیهم اجمعین) می آوریم : که وقتی مردی از استماع ساز و آوازِ (مُغَنّیه) از خانه همسایه سخن می گفت ، و اینکه توقّف خود را در جائی برای شنیدن آن طول می دهد ، فرمود : این کار

نکن ؛ گفت به خدا با پای خود نمی روم بلکه با گوش خود صدائی می شنوم ؛ فرمود : خدایا (این چه می گوید) آیا کلامِ خدا را نشنیده ای که می فرماید که گوش و چشم و دل ، از همه آنها سؤ ال می شود؛ گفت کانّه هرگز این سخن خدا را نشنیدم ، نه به عربی و نه به عجمی ، لاجرم ترک می نمایم و از خدا آمرزش می طلبم ؛ فرمود : برخیز غسل کن و نمازی بگذار و دعا کن خدا توبه ات را بپذیرد که بر گناه بسیار عظیمی بودی ، چه بد بود حالِ تو اگر بر این بدترین حال می مُردی ، به درستی که هر چه را حق سبحانه و تعالی نهی فرمود البته که زشت است و بد را برای بدان بگذار که هر چیزی را اهلی است . (۱۲۷)

س ٥ ۱۵/۵/۷۰

بهاء

سعی در اعمالِ خیر ، بُعدی در مدد گرفتن از طاعت الهی تا رسیدن به خلوصی خالصانه است ، بر این مبنا که عمل ، با ذهنی وارسته از شوائب ، سُویدای جان را راهیِ دیار هستیِ مطلق نماید که همه هر چه هست را آفرید و هم خواستن و توانستن را .

اما نفسِ عمل گاه خود نقطه خطر است ! وقتی که بر جایگاه هدف و مقصد قرار گیرد . در این حال می رود که مادّه شرک و سدّ و دیواره ای در راه تعالی گردد ، در حالی که هر عملِ خیر توفیقی ربّانی و موجبی برای سپاسگزاری است ، تا در ساحت قدسِ سبحانی ، ارزش و

بهای هر عمل در قداست محمولِ آن است ، همان گوهر خلوص ، که در اثر تفکّر و توجّه و تذکّر به بنده افاضه می شود؛ تنها همان که ذات کبریائی به آن و با آن بهاء می دهد ، بهائی که قربِ حضرتش را در یقینِ نَفْسِ مطمئنّه ، به تلا لؤ دارد .

اگر نمازمان ما را عروج نمی دهد ، اگر روزه مان به ما بصیرت نمی بخشد ، اگر جهادمان بهشت را پیش رو نمی آورد ، و در جمع ، اگر رَوْح و ریحان در صفایِ توحیدْ مشام جانِ ما را معطّر نمی سازد ، همه از آن است که کارهای خیرِ ما ، اعم از در زبانِ اخلاص ، اسماء الحسنی همه جلوه به واقعیّت دارند ، و هر کلامِ آنها مظهر تامّ عظمت اند . در آنجا کلمه مقدّسه (یا اللّه) می تواند جهانی را به روشنائی رهنمون گردد ، عمری را ختم به خیر نماید ، جسم و روح مریضی را شفا دهد ، می بخشد؛ در گستره قلب سلیم کلمه طیّبه (بسم اللّه) از کران تا کران را زیر نفوذ دارد ، شیاطین و وساوس را هر چه می دهد ، امنیّت را تاءمین می نماید ، و نحوستِ شرک و کفر را می زداید؛ منزّه بودن پروردگار جلّت عظمتُه از شرک و ظلم و زبانِ اخلاص جاری شود ، آن شود که خواهد ، کما قال اللّه تبارک و تعالی : ((يَابنَ آدم اءَنَا مَلَكٌ لا اَزُولُ اِذَا قُلْتُ لِشَیءٍ كُنْ فَيَكُون اَطِعْنِی فِی مَا اَمَرْتُكَ وَ انْتَهِ عَمَّا نَهَيْتُكَ حَتَّی تَقُولَ لِشَی

ءٍ كُنْ فَيَكُون))(۱۲۸)

س ه ۱۶/۱۱/۷۰

مکاشفه

مکاشـفه تفضّـلی رحمـانی است که رابطه بـا ایمـان به غیب و صـفای بـاطن دارد ، در این کمـالِ روحی ، اسـرارِ غیب بر قلوب اولیـاءاللّه چهره می نمایـد . اولیـاءاللّه ! آنـان که در اشتیاق لقای پروردگار به صـداقت سـخن می گوینـد و در لَمَعاتی از پروازِ شوق ، مُلك و ملکوتِ اشـیاء را به تماشا دارنـد ، در رسـتاخیزی این گونه ، آنها می بیننـد آنچه را که دیگران نمی بینند و می شنوند آنچه را که دیگران نمی شنوند .

شیاطین بر دلهای فرزندان آدم نبود ، آنها ملکوت آسمانها را به نظاره می نشستند) ؛ رسیدن به این حدّ از کمال ، لازمه هر مرد خـدا و بالاخص علمای ربّانی است ، حدّی در مفهوم رسای اسـتعاذه ، تا شـیاطین را از بین سـطور و صـفحاتِ کتاب و درس و بحثِ اسـتاد ، و حل و فصل امور ، دور دارند . لمس واقعیّاتِ غیبی و مکاشـفات رحمانی در دور ماندن از شرور شیطان است ، در عین اینکه نه شـیطان و نه هر موجـود دیگری بی اذن خداونـد تبـارك و تعـالی قـادر به زیـان رسانیـدن نیست ، ولی عکس العمل اعمال در ترازوی عـدل الهی سرسـرایِ زنـدگی ما پس اِکسـیر حفاظ و مایه حیات ما ، همه در ذکر و یاد حضـرت باری تعـالی خلاـصه می شود ، و در کلاـم حضـرت و ذکر الهی است و بهره او (از این دارائی) سـلامت مانـدن از شـیطان است . و الحق که هر بُعدی از ابعادِ یاد آفریدگار جلَّت عظمتُه گستره ای از کرامات را تا

بی نهایت در بردارد . یاد خـدا در ذکر و عبادت ، در رزق و معیشت ، در مقابله با فریبنـدگیهای دنیا و سـراب ثروت ؛ یاد خدا در ریاست ها و تورّم شخصیت ، در بیماری و فقر ، در جنگ و صلح ، در عفو و غضب ، در شنیدنها و دیدن ها و گفتن ها و . . . باعث آن می شود که به واقعیّتِ وجودی خود ، که چیزی نیستیم و تا همه هر چه هست از اوست ، بصـیرت حاصل نمائیم و با پس زدن این پرده کاذب ، پای به صحنه واقعیات گذاریم ، و در خاتمه ، انسان محشور شویم . ان شاء اللّه

س ه ۲۶/۱۱/۷۰

نماز و بسیج

می شود . در این رسـائی انـدیشه ، او مبـارز و مهیائی پرخاشـجو با بـدیهاست ؛ مؤ منی وارسـته که در هر کجا و در هر لباس و شخصـیّت ، مدافعی صادق از کیان اسلام و ایمان است ؛ مقدّسْ موجودی مقاوم که فقط با خدا و برای خدا و در نادان آنان را مخاطب قرار می دهند آنها سـخن به سـلامت می گویند؛ آنان که شب را در سـجده و قیام به یاد و ذکر خدا به صـبح مطابقت داشته باشد ، در درجه ای بالاتر و ایمانی کاملتر ، بسیجِ فداکاری بیشتر است .

خواسـتها و دوستی های متعارف قادر نیست از فرد ، یک بسـیجی کامل بسازد ، و آنچه در این تشـکّل مقدس مدخلیّت دارد ، اندیشه ای بلند و هوشیارانه ، و اعتقادی عمیق به آفریدگار توانا و آرزوی جهش به سوی والائی های رحمانی است .

رابطینِ بسیجی بـا خداونـد تعالی و معصومین و قرآن کریم ، مؤ منین صادق انـد که با عمل به آنچه می داننـد ، در آنچه نمی دانند از خدا مدد می گیرند ، و در این رابطه مخلصانه ، حزب اللّه و جنداللّه تحقّق می پذیرد و اعتصام به حبل اللّه مصداق می یابد . مردم صالح شـمّی آشنا با فلاح و رستگاری دارند ، و از آن است که راه خدا را بر می گزینند و آنچه آنها را تقویّت می نمایـد ، تبعیّت از این سنّت الهی است ، لـذا وقتی اجرای احکام الهی سـستی پـذیرد ، درک آنها ، احساسِ رفتاری بی رحمانه است ، و دیگر تبلیغات و تمهیدات برای آنها بی محتواست ، و از آنچه بر آن اشراف دارند جوشش خون شهداست ، در حالی که در خود احساس بی هویّتی می کنند !

س ه ۱۲/۸/۷۰

گذر عمر

دقایق عمر وقتی همچنان و بی مهابا می گذرنـد ، فرصتْ مفهوم منطقی خود را از دست می دهـد ، و انسان از صـعود کاذب و معمولِ نفس امّاره ، در شـتابِ سـقوط قرار می گیرد؛ماننـد آن خلبانی که دیگر هیـچ فاصـله در سـقوطِ تا زمین نـدارد ، و آن کشتی نشسـته ای که در آخرین تکان کشتی در حال فرو رفتن است ، و دیگر نه از آن و نه از این و نه از هیچکدام خبری نمی رسـد . آخرین لحظه عمرِ همه ، همین گونه است ؛ حـالتی که معـاینه مرگش نامنـد ، تنهـای تنها ، در یَدِ بیندیشـد از این همه عمری که نظاره گرِ به غارت دادنِ

آن بود ، با آن همه توانائی که داشت امّا کَلّا !

وقتی بی اندیشه از کائنات به کناره می رویم ، به سوی پایانه اندیشناکی در گذریم ، شتاب زده و نگران به هر سو می نگرد ، ولی فقط خدای تعالی را در مقابل خود می بیند ، و دیگر آن همه گردنکشی ، عصیان و اِنکار ، امکانِ بروز ندارد ، و فقط راضی بودن به رضای الهی است که در همه موارد باعث امیدواری است ؛ رضا دادن با تمام وجود ، به آنچه که خدا بخواهد ، و آماده برای تحمّل همه عذاب ها که در حکمت ذات ذوالجلالی است ، تا آنجا که دیگر رنگِ عصیان زدوده شود ، و نسیم حیات بخشِ رحمت الهی وزیدن گیرد ، و الا ، ناامیدْ عاصیانِ می رسد آنان را تا خاتمه کار باشد و نه زندگی که زندگانی باشد .

در این نظمِ آفرینش ، آن توانائی واقعیّت دارد ، که با یاری و در عینیّتِ حول و قوّه باری تعالی شکل پذیرد و در امید به حضرتش حرکت را به سوی او جهت دهد که

س ه ۲۳/۱۲/۷۰

دروغ

دروغ در سخن ، نوشته ، ایماء ، اشاره و رفتار امکان بروز دارد ، خواه در اصطلاح راست گفته شود ، و دروغ باشد ، و لذا نمی تواند بر صداقت نیز منطبق باشد ، و کمک به آنان چه به راست یا دروغ ، در واقعیت ، زور و دروغ است .

شرک و کفر و نفاق و هم ریا ، از آن این همه ناشگون اند که آبشخور از دروغ دارند؛ اگر صداقت

بود ، شرک و کفری نبود ، و نه نفاق و ریائی ، و در آن روز که از مرصادِ مرگ پرده به کنار می رود ، همه همان بودند که هستند .

دروغ های رایج در جامعه ، چه در کسب و کار ، و یا به صورت چاشنی های هنری در اشعار و نمایشات و داستانها ، فرهنگِ ریشه ایِ جامعه را شکل می دهد ، شگردی شیطانی ، که به تدریج واقعیّاتِ آشکار و قابل فهمِ همگانی را به زیر سؤ ال می برد ، و آنها را در کنار شک و ابهام قرار می دهد ، و گاه سالها طول می کشد تا اصلی مسلّم در باوری لرزان ، اثباتِ اندیشه شود . کودکان در آن هنگام که در احتمال به دروغی به فکر فرو می روند ، نهال بی اعتمادی را جایگزین آن همه صفا و صداقت کودکانه می سازند ، مبنائی که دنیا و آخرت خود را بر آن پی می نهند .

ساختارِ هر کلام و قصّه و نمائی دروغین ، کش و قوسهائی در به ویرانی کشاندن معنویّات و شخصیّت انسان هاست ، و در این مورد چه زیبا و به کمال فرمود درستیِ اندیشه است .

بدبینیِ حاصله از دروغ همه را از هم دور ، و فرد فرد جامعه را در عین جمعیّت منزوی می سازد؛ لذا در سیطره دروغ هر کس از دیگری بیگانه است و این محرومیتِ عاطفی ، اغلب انتقام های کور را به همراه دارد ، و در کیفیّتی این گونه ، جوامع امروزی نُضج می گیرد ، و هسته مرکزی آن در آمیزه

ای از ارعاب ، ترور ، دروغ و گناه حاکمیّت می یابد ، در حالی که زندگی مردانِ خدا به گونه ای دیگر است ، چه آنان به سوی رستگاریِ جاودانه در حرکت اند ! به سوی ماءمنی مردان خدا نه تنها دروغ نمی گویند بلکه سخن راستِ آنها نیز بر محور صلاح اندیشی و موقعیّت سنجی استوار است تا مصون از اشاعه نادرستی ها و از بین رفتن قبح زشتی ها گردد .

س ه ۱۳/۵/۷۱

حیات طیّبه

(هر کس عمل صالح انجام دهد از مرد یا زن در حالی که مؤ من باشد او را زنده می نمائیم به زندگی پاکیزه) ، و از سخن مولی الموحدین است که ((حیات طیبه قناعت است)) . (۱۲۹)

با عروج به معراج ایمان و اقدام به عمل صالح که دو اصل از توفیقاتِ ربّانی است ، امید می رود که حیاتِ طیّبه ، یا کیفیّت و خصلت زیبای قناعت ، نیز به بنده افاضه شود ، چه دقایق ایمان و صالحاتِ اعمال ، افق تا بی نهایت دارند ، و این لطف پروردگار است که در همه امور و همیشه زمان باید شامل حال باشد .

بُعدی از مفهوم قناعت ، رهائی از تجمّلات زندگی ، اکل و شرب های مُسرفانه ، و در جمع ، حبِّ شهوات است ، و اگر خصیصه متعالیِ قناعت ، جان آدمی را از چه بسیار قید و بندهای انحرافی نرهاند ، آنگاه آدمی به بصیرت نهائی و در اندیشه جبرانِ مافات می افتد که دیگر فرصتْ از دست رفته و زندگی به پایان رسیده است .

اولیاءاللّه از آن ، این همه در

جمـال انـد ، که در ایمـان به غـایت انـد ، و هر حرکت و نیّت و انـدیشه آنها از صالحاتِ اعمال است ، آنان در افاضه رحمانیِ قناعت ، و هم در حرّیتِ حاصـله از آن اند ، و این همه ، در اصل ، نتیجه ایمان است که مؤ من خود را در مشیتِ الهی می بیند ، و در فراخنـای رسـای انـدیشه ، ثانیه های گـذرای عمر را درک می کنـد ، فریبائیهای زیبا که بازدارنـده قناعت و عزّت نفس است ، در او تغییری بوجود نمی آورد نه از آنچه از دست رفت مـاءیوس می شود و نه آنچه از زخـارف دنیـائی به او روی می آورد فرحناک می گردد .

زندگی در این کیفیّتِ خدائی ، زندگی پاکیزه و حیات طیّبه است ، و ما چگونه خواهیم بود اگر نه این گونه باشیم ؟ !

ایمان ما چگونه است و اعمال صالـح ما ؟ و آن عمل صالـح که خیرالعملش نامنـد را چگونه برپا می داریم ؟ همان امانت الهی که زمین و آسمان ها و کوهها از قبول آن بر خود ترسیدند . (۱۳۰)

اُعجوبه های صفا و روحانیّت ، که بر پَلاس قناعت ، چشمی به این دنیا و نظری به آن جهان داشتند و دارند ، زیباترین انسان ها در واقعیّت اند؛ زیبا در قناعتی صادقانه و لِلّه ، که محک و آزمونِ ایمان خالص و عمل صالح در ابعاد مختلف است .

س ٥ ۱۸/۲/۷۱

ورزش

ورزش یا حرکت و فعالیّت بدنی بُعدی از ساختار زندگی است که در رسانیدن عنصـر حیاتیِ اکسیژن به سلولها و بیرون راندن سمومِ حاصل از سوخت

و ساز بدن نقشی همه جانبه دارد ، و این بِده بِستان ها ، در حال سکون و بی حرکتیِ کامل نمی شود ، چرا که کیفیّت لازم و کافی در بی حرکتی وجود نـدارد . اما آنها که در نقاط خوش آب و هوا و بالاخص با روحیه آرام و الهی زنـدگی می کننـد ، حتی با حرکت کمتر هم از این عنصر حیاتی بهره می گیرند .

در نقـاط بـد آب و هوا ، حرکتِ بیشتر با زیان نسبیِ بیشتری همراه است ، اگر چه بزودی ملموس نباشـد ، چرا که بـدن سـموم بیشتری را جذب می نماید ، خصوصا کودکان ، سالمندان و بیماران که از موقعیّت بدنی و قوای دفاعی کمتری بهره دارند .

ورزش به عروق و اعصاب مغز نیز آمادگی می دهـد ، و این غریزیِ انسان است که در موقع گرفتاری به قـدم زدن می پردازد . و ناخودآگاه بدن را با حرکت به خدمت اندیشه در می آورد .

حرکاتِ قیام ، قعود ، رکوع و سجود در نماز ، نمونه ای از حرکت ملایم و معطوف به هدف مقدس قربةً الی اللّه است . که در نهـایت زیبـائی آنچه را که بایـد ، همه را بـا هم دارد ، و در هر حـالتِ آن ، کلام و انـدیشه و حرکت بـدن ، در یک سو و در همان جهتِ لازم است .

ورزشهای سنگین ، تداوم و استراحت بیشتری را طلب می کند که اگر بدون هدفِ عالی باشد پایانه ای بی هویت را یدک می کشد ، و کارهای بی تحرّک و یا منحصرا فکری نیز نوعی زنده به

گور شدن است ، که فقط در راه خدا قابل تحمّل است .

جاذبه پرخاشجوی طبیعت که نمودی از بی نهایت دارد ، همچون کویرها ، کوههای سر به فلک کشیده و دشتهای سرسبز ، رودها و دریاها ، مردانی را به خود می خواند که به جای فعالیت های ورزشی کودکانه ، با آبادی و عمران بازوان خود را سطبر نمایند ، و به اندیشه خود هدف بخشند ، و در فراز و ....ها با یاد رحمان و زمزمه سبحان نیرو گیرند ، که همه با او و در کلیّتی زیبا به سوی او در حرکتیم .

س ه ۴/۷/۷۱

قرآن

قرآن کتاب خدا ، کلام خدا و مبیّن حق از باطل است . مجموعه ای شامل احکام نورانی و کلیدی ، و معجزه ای پابرجا و همیشگی است ، که کسی نه توانسته و نه می تواند چون آن آیه ای اقامه کند . قرآن از تغییر و تغیّر در پناهِ و آیه ای از وجود واجبِالوجودِ مطلق ، و فرازی در ابعاد مختلفه توحیدی است .

لذا با تلاوت قرآن اشعه ایمان در دل و جانِ مؤ من نفوذ می کند ، و با تکرار و توجّه گسترش می یابد ، و بالاخص آنجا اخْتَلَطَ القُرآنُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ))(۱۳۱) ((قرآن گذشته را بیان می کند ، از آینده خبر می دهد ، و حال را با چگونه باید بودن تبیین ((هیچ امر مورد اختلافی بین دو نفر وجود ندارد مگر اصلی از آن در کتاب خدا موجود است ، ولی عقل مردم به آن می نمایم که در بین شما دو چیز وزین (ارزشمند) باقی می

گذارم ، کتاب خدا و عترتم للّه للّه (اهل بیتم) مادام که به هر دوی آنها متمسّک باشید هرگز گمراه نخواهید شد)) . (۱۳۲)

رسول خدا فرمود :

۱) ((مَنْ قَرَءَ الْقُرآنَ وَ لَمْ یَعْمَلْ بِهِ حَشَرَهُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یَوْمَ الْقِیِ امَهِ اَعْم ی فَیَقُولُ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنی اَعْم ی . . .)) هر کس قرآن بخوانـد و به آن عمل نکنـد ، خـدای عزّ و جل در قیامت کور محشورش می کنـد ، پس او می گوید خدایا چرا کور محشورم کردی در حـالی که بینـا بـودم ، پاسـخ می فرمایـد که چنین است که می گویی ، ولی آیـات مـا به تو رسـید و تو آنرا فراموش کردی (در عمل نادیده گرفتی) از آن جهت است که امروز فراموش شدی . (۱۳۳)

۲) وقتی در خانه ای قرآن تلاوت شود ، برای اهلش گشایش حاصل می شود و خیر آن خانه زیاد می گردد ، و ساکنین آن رو به فزونی می گذارنـد؛ و خانه ای که در آن قرآن قرائت نشود ، بر اهلش تنگی می کند ، خیرش کم می شود و ساکنین آن رو به کاستی می گذارند . (۱۳۴)

۳) و نیز فرمود آن خانه برای اهل آسمان نورانی و درخشنده است مانند درخشش ستارگان برای مردم زمین . (۱۳۵)

((اَللّهُمَّ اِشْـرَح بِالْقُرآنِ صَدْرِی و اسْـتَعْمِلْ بِالْقُرآنِ بَدَنی وَ نَوِّرْ بِالْقُرآنِ بَصَـرِی وَ اءَطْلِقْ بِالْقُرآنِ لِسَانِی وَ اَعِنّی علیهِ مَا اَبْقَیْتَنِی فاِنَّهُ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّه اِلاّ بِک)) . (۱۳۶)

احتضار

احتضار احساس حضور در محضر مرگ ، و عینیّت کوچ از این جهان است که با تکراری

مکرّر در همه دقایق عمر در حال وقوع است .

کیفیّت احتضار ، آخرین سخن زندگی است که از چند روز ، چند ساعت یا تا دقایقی قبل از موت چهره می نماید ، و او ، آن که هنوز به حالت احتضار نرسیده آن را نزدیک نمی بیند ، ولی گرفتارِ این پیشقراول مرگ ، می فهمد که دیگر کار از کار گذشته و در فشارِ بن بستی است که نه توانِ عمل دارد و نه توفیقِ توبه و بازگشتی ؛ کمااینکه وقتی فرعون در موقف آری ، در آن روز ، مشتاقانِ لقای پروردگار شادمان اند ، تا آنجا که گاه بیمارانی از آنان ، از بستر بیماری برمی خیزند ، که گوئی شفا یافته اند ، غسلی ، وضوئی و نمازی بجا می آورند و با لبخندی می خوابند که می خوابند؛ آنها چه با طراوت می گویند : ((لا اله الا اللّه)) و اما وحشتِ احتضار از سیئاتِ اعمال نشاءت می گیرد ، از گناهِ خونهائی که ریخته می شده ، عِرْضهائی که به باد می رفته ، تهمت ها ، دروغ ها و آن همه نامردمی ها؛ که در واپسین دمِ حیات شکل می گیرند و با خود رعب و وحشت می آورند . و این پایانه زندگی ، ترکیبی از آخرین لحظاتِ دنیا و اولین لحظاتِ قابلِ لمسِ آخرت است ، در این فاصله زمانی ، آن که در واقع می میرد ، مرگ است و آن که زنده می ماند ، زندگی است که به زندگیِ آخرت پیوند می خورد؛ زندگی آخرت در جنّت است ، کوری و

گمراهی است که همچنان جانِ گناهکار را یدک می کشد ، و در آخرت شدّت می یابد ، کما قال اللّه تبارک و جهان کورتر و گمراه تر است) . (۱۳۷)

س ه ۲۵/۱۱/۷۱

عرفان و عارف

عرفان ما به مفهوم شناخت در ابعاد مختلفه توحیدی است ، و عارف ربّانی ، وارسته انسانی است که در فلسفه شناخت پروردگار می رسد ، و در دیدن هر برگِ با طراوت ، و لبخندِ هر غنچه نوشکفته ، خدای زیبائیها را با نگاهْ تسبیح می گوید؛ و در نظاره به جوانی و شادابی ، خزانِ زندگی را تداعی می کند؛ و در قافله زمان ، همچنان آهنگِ جانبخشِ عارفِ ربانی وقتی سخن می گوید ، عمق کلامش از حضرتِ او جان می گیرد؛ و وقتی نظر می کند ، عمقِ نظر به حضرت دادار دارد ، و می رود که خود را به اولیاءاللّه برساند ، آنجا که می رود دیگر خود را نبیند .

هر تغییر و تحوّل ، هر نفس و قدم را شماره هائی معکوس تا تولدی دیگر می داند؛ و در این مسیرِ رحلت ، هر دم شِکُفته و باز هم شکفته تر می شود و به مَثَل گوئی حسینی دیگر در کربلائی دیگر و عاشورائی دیگر است که همچنان در عرفاتِ عشق دعای عرفه را با همه وجود زمزمه می کند .

او در دنیای عرفان ، که گستره ای بی نهایت از قدرت الهی دارد ، در آن حدّی که می بیند و به آن نسبتی که تشخیص می دهد ، حقارت و کوچکی خود را نیز به درک می آورد ، و هر اندازه

که پیش می رود ، بیشتر این واقعیّت را لمس می کند ، و بجاست که اگر با نُمودی از همه حقیرتر و خاکی تر جلوه کند ، و آنچه در باطن دارد ، که هیچ ندارد ، در ظاهر او نیز متجلّی گردد .

او در تنهائی ، خضر نبی را می ماند که عارفانه قدم برمی دارد ، و در کنار موسی همانند هارون تبعیّت می کند ، و در پیروی از موحّد ، گمراهی ، خطاکاری ، و ظلمت وجود ندارد ، و همه هر چه هست از او است که نورست و روشنائی ، کمال است و قدرت .

س ه ۹/۱۲/۷۱

سلام

سلام نامی از اسماء جلاله در قرآن کریم است ،(۱۳۸) کلمه ای طیّبه که جوهره خلوص و هم تحیّت معبود است عزّ می فرستیم ، آن بزرگواران می شنوند و پاسخ می گویند (بِاذنِه تعالی) ، ارتباطی غیبی که در شدت و ضعفْ بستگی به صفا و تزکیه ما دارد .

(اهل خانه) سلام کنید که آن تحیّتی از جانب پروردگار است تحیّتی مبارک و پاکیزه) .

پروردگارمان . و نیز سلام در هنگام داخل شدن به خانه مانع از ورود شیطان می شود . (۱۳۹)

مؤ منین وقتی به یکدیگر سلام می کنند و بر کودکان ، آنگاه که لبخند بر لب دارند ، تواضع و فروتنی را در راه خدا به کرنش می نشانند و اخوّت و برادری را شکوفا می سازند .

اما سلام ، از جمله بر یهود و نصاری نهی شده است (۱۴۰) که سلام پیک دوستی و مودّت است و سخن پروردگار که ایمان آورده اید

با یهود و نصاری دوستی نکنید که بعضی از آنان دوستان بعض دیگرند و هر که از شما با آنها دوستی کند از آنان خواهد بود و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند) . و هم اکنون می بینیم ، آنچه می بینیم ، از دوستی شیطانیِ شیاطینِ یهود و نصاری ، و هم دوستی مسلمانانی معلوم الحال با آنها ، که چگونه در هوای آنها و در کمک به آنها و در اطاعت از آنها خدا را فراموش کرده اند ، و بی توجه اند از تبعاتی که از آنها در سبقت است .

و نیز نهی شده از سلام بر آن که آشکارا گناه می کند ،(۴) و نهی شده از پاسخ به آن که قبل از سلام آغازِ سخن کند . (۵)(۱۴۱)

س ه ۱۲/۸/۷۲

ریاء

ریاء در معرضِ دیدِ دیگران قرار دادنِ اعمالِ خیر ، برای منظوری جز رضای الهی است ، و از آنجا که نفسِ عمل با نیت ((قربةً اِلَی اللّه)) همراه نیست ، در نتیجه بهره ای از اجر و ثواب و نصیبی از تعالی معنوی به همراه ، نخواهد داشت ؛ و چون برای عامل ، منظوری است که آن عمل را در رسیدن به آن مؤ ثر می داند ، مثلا به کسی سلام می کند نه برای خداوند تعالی بلکه برای تاءثیر وجودی آن شخص در رسیدن به فلان منظور !

نکته مؤ ثر دانستن وجودی جز ذات حضرت باری تعالی در امور ، نوعی شرک است که فرمود : ((کُلّ حَسَنَةٍ لا یُرَادُ بِهَا وَجْهُ اللّه تَعَالَی فَعَلَیْهَا قُبْحُ الرّیَاء وَ ثَمَرَتُهَا قُبْحُ الْجَزَاء))(۱۴۲) هر کار نیکی

که نه برای خداوند تبارک و تعالی باشد زشتی ریا بر آن مترتّب است و ثمره اش ناشگونی پاداش است .

برای مقابله با خطر ریاء و پی آمدهای آن می بایستی در آن حدّ از کمال باشیم که لهیبِ ریاء را در جان ما جائی نباشد ، که بی خبر زبانه می کشد و بی مهابا خاکستر می کند . امید ، اتکاء و هدفِ ما فقط خداوند تبارک و تعالی باشد و راه صحیح و خدائی را که در زندگی انتخاب نموده یا می نمائیم همچنان با طُماءنینه و وقار طی کنیم .

بلیّه وسواس نیز گاهی در ریاء چهره می نماید و مسئله را بغرنج تر می سازد ، و در نتیجه مدّتها شخص را سرگردان و عمل خیر او را به تاءخیر می اندازد . در این گونه مواقع بایسته است که به مشابه وسواس در نماز و طهارت رفتار شود ، یعنی به همان صورت که وقتی در نماز و طهارت شخص به حد وسواس می رسد نباید به آن اعتناء نماید ، وسواسی در ریاء نیز نباید به وسواس خود ترتیب اثر دهد ، و نه با کنجکاوی های افراطی در مورد امور مخفی و آشکارِ آن ، ذهن خود را مشوب سازد ، و به این اصول توجّه نماید که فلسفه انجام آشکارِ امور خیر ، از جمله آن است که تدریجا به صورت سنّتی حسنه بر جامعه حاکم گردد و اصلاح اجتماعی را سبب شود ، و آنجا هم که عمل خیری باید مخفی انجام گیرد برای حفظ شخصیّت و آبروی خود و خانواده فرد کمک شونده و اثرِ

تربیتی آن است ، در عین اینکه وقتی کار خیری مخفیانه انجام می گیرد مقابله با ریاء در آن آسانتر و هم از شائبه های شیطانی دورتر است .

س ٥ ٧٢

سعید و شقی

مگر با ضایع نمودن آن))(١۴٣) . مسلّم اینکه کارگزاران دستگاه آفرینش ، در نظم و نَسَق جهان ، از حضرت آفریدگار جلّ است ، امتحان و آزمایش است که هر دقیقه عمر قسمتی از آن را در بر می گیرد تا انسان را به خودشناسی و از آنجا به امر به معروف و نهی از منکر ، ابلاغ هدایت و اتمام حجّت است که اگر با اقامه حدود الهی همراه نباشد ، به تدریج معنای خود را از دست می دهد ، و در قالب امری تشریفاتی و فاقد ضمانت اجرائی تثبیت و تعمیم می شود ، و در نتیجه شریعت معطّل می ماند ، آنجا که مولای متّقیان می فرماید : ((قِوَامُ الشَّرِیعهِ الامْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهیُ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اِقَامَهُ الْحُدُود)) . (١۴۴) و این اقامه حدود الهی است که هر کس را به جای خود می نشاند ، وسوسه های ویرانگر را از ذهن ها قلع و قمع می کند ، به تجاوزات و تعدّیات فیصله می دهد ، امنیّت و آرامش و قداست انسانی را تضمین می کند .

ولی اجرای حدود الهی پشتوانه الهی می خواهد ، نترسیدن و نلرزیدن و توکّل به خدا می خواهد ، آن چنان کیفیّتی که آمادگیِ دفاعی و فکری را استمرار می بخشد و این همه مؤ یدِ ایمان کامل ، توحیدِ خالص و یقینِ مطلق است ، عَقَباتی که لازمه رسیدن به

قُلّه سعادت است . اما تاریکی های حاصله از طفره رفتن ها و مصلحت اندیشی های شبهه ناک شقاوت و بدبختیِ فرد و اجتماع را نُضج می دهد ، و در این مقطع ، شیّادانْ پیرامون می گیرند آن چنان که هر حرکت و تفکّری مفید ، در نطفه خفه می شود . آری اگر در کنجی از زمین ، حتّی به قدر چند ذراع هم ، حدود الهی اقامه شود ، رشد می کند مهمّی که یک مجتهد عادل و وارسته می تواند آن را کفایت نماید ، در صورتی که به مسئولیت عظیمی اندیشناک باشد که همیشه در پیش روی دارد .

س ه ۱۷/۶/۷۲

استاد ما ز درس و دبستان خوش آمدی

ای ماه من چو بدر درخشان خوش آمدی ! (۱۴۵)

خونین بدن ز سنگر ایمان خوش آمدی !

رفتی به ناز و زود گرفتی نیاز خود !

حوزه در انتظار و لیک تو اینسان خوش آمدی !

شبهای ما ، به تاری ویل است از فراق

ای روشنی ، صفا ، همه ایمان ، خوش آمدی !

لبخند تو ، همیشه ، در اشراف خاطره

ای نازنین ، ز مسلخ قربان ، خوش آمدی !

گفتم بخوان نوشته ای ، گفتی که خوانده ام

استاد ما ، ز درس و دبستان خوش آمدی !

آنجا ، ببوس چهره و چشم حسین (۱۴۶) ما

با او بگو ، به خلوت خوبان ، خوش آمدی !

با او بگو ، کتاب تو مانده است نیمه باز

قلبت به قم ، تنت به بیابان ، خوش آمدی !

راهی نه بهتر است ، از این ره که رفته ای

جائی نه به ، ز محضر رحمان ، خوش آمدی !

الحق شهید ، شاهد توحید مطلق است

زین موهبت

به خیل عزیزان خوش آمدی !

س ه ۳۰/۱/۶۶

پناهگاه

هر کسی ، در هر جا ، در اندیشه ماءمن مطمئنی است ، تا خود و آنچه را که باید ، در پناه آن قرار دهد . در نگرش های ربّانی ، این تعلّق خاطر ، جوامع صالحه را نیز در برمی گیرد که با سعه صدر و وسعت اندیشه و فطرتی انسانی ، به واقعیّتِ امان در پناه خیرِ مطلق ایمان دارند ، و در هر کار با نام خدا و توکّل به او ، و در راه او قدم برمی دارند . آنها نسیم رحمت الهی را احساس می کنند ، و از نعمت امنیّت و اطمینان خاطر بهره می گیرند .

اما در زیر و بم های راز آفرینش ، همه انسان ها در یک مرتبه از والائی نیستند ، و چه بسیارند کسانی که از ملکوت انسانی در فاصله اند و سیری کم و بیش به قهقهرا دارند ، و اغلب در ظلماتی که از رشد و روشنی خبری نیست ، و در سیلی از توهّم ، در تبعیّت از اکثریّتی منحرف ، همچنان پیش میرانند .

بنابراین ، زندگی ما ، در دنیائی از دگرگونیهای لغزنده ادامه دارد ، که هر گونه آن دارای ابعاد مختلفی است ، در جهانی این گونه ، تنها طریقه نجات ، همان صراط مستقیم ولی توفیقِ بندگی ، در پرتو ایمان به حضرت احدیّت حاصل می شود؛ و در شناخت ایمان ، چه در خود و چه در دیگران ، محکِ لذا پناهگاه امن ، ساحتی است که در آن گوهر ایمان در هاله ای از حیا می

درخشـد و این هر دو ، هر یـک مکمّـِل دیگری است . در آنجـا ، در دیـار حیـا و ایمـان ، چهره ها ، صـداها ، نگاهها ، و حتی گمانها ، همه بحق از قرآن و کلام معصومین نشاءت می گیرند ، و در نتیجه رها شده و به خود واگذاشته نیستند .

دولت و ملّت ، کشاورز و تاجر ، حوزوی و دانشـگاهی ، و همه ، از حـدود و ثغور آن تجاوز نمی کنند؛ در آنجا ، در دیارِ حیا و ایمان ، عفّت ، صداقت ، امانت و شجاعت ، هر یک در تبعیّت از دیگری رخ می نماید .

که آنجـا ، چون همه جـا ، محضـر پروردگـار است جلّ جلاله ؛ در آنجا همه بر این آگاهی انـد که هر لغزش ، نقطه شومی از سیاه چال سقوط است که در کیفیّت ایمان و هاله حیای آن تاءثیر می گذارد ، تا آن هنگام که سُکر زندگی به پایان می رسد؛ آنجا ، در نخستین قدمِ آخرت ، اشتباهات عالِم و عامی رخ می نماید .

س ه ۱/۳/۷۴

خلیفه

از منکر نماید ، که او خلیفه کتابِ او و خلیفه رسول او نیز خواهد بود)) . (۱۴۷)

لـذا مقام خلیفهُاللهیِ انسان ، از خداونـد تبارک و تعالی است تا عامل امر به معروف و نهی از منکر باشد ، و تا ارشادها و اتمام حجّت ها به کمال برسد .

از آنجـا که امر به معروف و نهی از منکرماننـد نماز و روزه از واجبات است ، خلیفه خداونـد تبارک و تعالی بودن (همه شـما سرپرست و همه شما مسئول امت هستید) .

در این واقعیّت ، بخودی خود ، آن که بر همه برتری دارد ، بر همه حکومت آنها را داشته باشند ، که در متن ولایت فقیه (متن شماره ۱۷) کما هو حقّه ذکر شد .

اما خلفای غاصب و حکام جور در طول تاریخ کم نبودند و اکنون نیز کم نیستند ، که لعنت خدا و عذاب الهی همیشه بر آنها باد ، که گذشتِ زمان همانند کتابی از آنان سخن ها بسیار دارد ، و میلیون ها گمراهانی را که لاینقطع یدک می کشند و همچنان ادامه دارد !

زیبائی و جلالِ کلمه خلیفه ، بالاخص ، آن هنگام است که ذات اقدس الهی خود را به آن می نامد ، که او در نظم و آفرینش و اجرای عدل و دفاع از حقوق مظلومین ، همیشه حاضر ، ناظر و قاهری منتقم اَرْض اِنِی وَ مَنْ اَسْخَطَهُمْ فَقَدْ اَسْخَطَنِی))(۱۴۸) خداوند تبارک و تعالی درباره شهید می فرماید : که من خلیفه او در خانواده او می باشم ، هر که رضایت آنها را فراهم کند مرا راضی کرده است و هر که آنها را به خشم بیاورد مرا به خشم آورده است .

س ه ۵/۳/۷۴

جهنم

گاهی آرامش و طُماءنینه ، که از الطاف الهی و ثمره یقین است ، به علل تمرّد و انحراف از فرمان پروردگار ، از بنده ای سلب می شود ، و او در این هنگام با عدم ثبات و تعادلِ شخصیّت ، خود را به آب و آتش می زند ، چرا که از دردی جانکاه و ناپیدا به شدّت رنج می برد ، تا آنجا که گاه

به دنبال دردی سنگین تر است تا از سختی و رنجی که در آن است رهائی یابد . نمونه نزدیک به ذهن آن خودکشی های ناراضیانی است که خود آگاهانه انجام می دهند ، در عین اینکه اغلب مرفّه و کامروا به نظر می رسند و ظاهرا زندگی خوش و راحتی را ادامه می دهند ، اما گوئی همه آنچه دارند بلای جان آنها شده است . این لهیب درونی ، حالتِ افرادی چون ابولهب و حارث بن نعمان ها را تداعی می نماید ، حارث جانشین خود قرار دهد ، سنگی بر من فرو فرست ، یا عذابی دردناك را ! که خواست او به اجابت رسید و به جهنم واصل گردید . (۱۴۹)

برافروخته خداوند که بر دلها نفوذ می کند) ، و هم آتشی که از وجود گناهکار زبانه می کشد و با سنگهای دوزخ در پس فرد گناهکار ، قبل از دخول به دوزخ ، جزئی از دوزخ است ، با این تفاوت که در برهه دنیا هنوز فرصت تعقّل و توجّه را از دست نداده است ، تا باشد که خود را به ملکوت بهشتی سوق دهد .

آری ، آن سیرابِ از سرچشمه زلالِ ایمان و یقین ، در دنیای حال نیز در آرامشِ بهشتی است ، و فراز و نشیب زندگی که لامحاله زودگذرند ، بر زیبائی رضا و تسلیم او بی تاءثیرند ، و هم به اندیشه بلند او که همچنان تا افق های دور را می نگرد .

است (جهنم) از شدّت خشم (بر آنها) ، منفجر و از هم شکافته شود .

س ٥ ۱۱/۳/۷۴

زمان و مکان

زمان و مکان

دو پدیـده شـگفت انگیز آفرینش است که همه کائنـات را در بر می گیرد و همچون طوماری عظیم ، همه اعمال و رفتار انسان ها را در خود حفظ می کند ، و بر آن گواه است و بازگو می نماید .

در فریبنـدگیهای زنـدگی ، بسـیارند مردمی که رنگ می بازنـد ، و هر روز به شـکلی و هر جا به نحوی در مقابل گوساله های سامری در خود فرو می ریزنـد . در این خودباختگیها ، ارزش شخصیّتِ ثابت انسانی ، خود را می نمایاند و به زیبائی جلوه می کند . و یارانش سـخت گرفتند و آن بزرگواران مدتی را در شِـعبِ ابی طالب به سـر بردند ، اما شرایطِ آن همه سختِ زمانی و ختمی مرتبت را که می فرماید : ((حَلالِی حَلالٌ اِلی یَومِ الْقِیَامَهِ وَ حَرَامِی حَرامٌ اِلی یَومِ القِیامَهِ))(۱۵۰) (حلال من حلال است تا روز قیامت و حرام من حرام است تا روز قیامت) .

اما شاکله بعضـی افراد با حلال و حرام همسوئی ندارد ، و آنها با محدودیّت حلال و حرام که با بی بندوباری ها تعارض دارد ، در تضادند . و با مستمسک قرار دادن زمان و مکان ، خطاهائی را همچنان مرتکب می شوند ، با این توهّم غلط که دیگر زمان عوض شده است و . . . ؛ در حالی که این سخن درستی نیست و اینها مظاهر زندگی و یا آداب اند که عوض شده یا می شوند که ممکن است گاهی خوب و زمانی هم بد باشد ، ولی اگر روزی ، زمان و مکان عوض شود ، آن آسمانها

نیز) . در آن روز ماه و خورشید و ستارگان درهم فرو می ریزند و فرشتگان به مدّعیان استضعاف می گویند : و اینک مطلبی از کتاب اسلام و مقتضیات زمان از شهید مطهری (ره) : ((جمله ای اخیرا منسوب شده است به مولای متقیان به این عبارت ((وَ لا تُؤَدِّبُوا اَولادَکُم بِاَخلاقِکُم لاَنَّهُم خُلِقُوا لِزَمانٍ غَیرِ زَمانِکُم)) معنای این جمله این است که فرزندان خود را به اخلاق خود تربیت نکنید ، برای اینکه آنها آفریده شده اند برای زمانی غیر زمان شما . این جمله تاکنون در باشد دیده نشده است ، یعنی در نهج البلاغه این جمله نیست ، در کتب اربعه هم نیست ، در کتابهای حدیثی که بعد نوشته شده و در آن حتّی حدیث ضعیف را هم جمع آوری کرده اند ، مانند بحارالانوار ، هم نیست ، و این اخیرا شایع شده است ، یعنی از زمانی که معروف شده است که این جمله از امیرالمؤ منین است ، بیش از پنجاه شصت سال نمی گذرد ، و حتی در کتابهائی که در صد سال قبل هم نوشته شده اند نمی باشد ، و من چند سال پیش در یکی از کتابهای تاریخی قدیمی ، یعنی ناسخ التواریخ ، آن هم به طور تصادفی در شرح حال افلاطون به آن برخوردم که افلاطون گفته است بچه هایتان را با اخلاق خودتان تربیت نکنید برای اینکه آنها برای زمان دیگری آفریده شده اند ، آنجا فهمیدم آن کسی که اول بار گفته که این جمله مال امیرالمؤ منین است ، یا اشتباه کرده یا مثل افرادی بوده

که غرض دارند)) .

س ۰ ۱۳/۴/۷۸

استدراج

آیات مـا را تکـذیب کردنـد ، آنها را آرام آرام و مرحله به مرحله به عقوبت نزدیک می نمائیم از جائی که نداننـد ، و به آنها مهلت می دهم ، به درستی که کید من نیرومند و استوار است) .

در مهلتِ داده شـده ، لطفِ الهی در بازدارندگیِ از گناه ، از بنده سـلب ، و او به خود واگذاشـته می شود ، و هماننـد شـیطان ، آنچه را که می خواهد ، در واقع بر علیه خود انجام می دهد .

اءَبَدا))(۱۵۱) (خدایا مرا حتّی به مدت یک چشم برهم زدن هم به خودم وامگذار) .

اِسْـتِدْرَاجٌ لَکَ)) . (۱۵۲) (هرگـاه دیـدی که با وجود معاصـی ، حضـرت سـبحان همچنان نعماتش را بر تو ارزانی می دارد آن برای تو استدراج است) .

و اما در مقابلِ اسـتدراج ، جریانی از الطاف خفیّه الهی وجود دارد که هشیار دهنده و بیدار کننده است . آنجا که حضرت مولا می فرمایـد : ((اِذَا رَاَیْتَ اللّهَ سُـبْحَانَهُ یُتَابِعُ عَلَیکَ الْبَلاءَ فَقَد اَیْقَظَکَ))(۱۵۳) (هرگاه دیدی که حضـرت سبحان تو را در معرض بلا قرار می دهد پس به تحقیق بیدار می کند تو را) .

اما رحمت کامله حضـرت پروردگار ، فرستادن رسولان در ابلاغ قوانین الهی است ، در نسیمی روح بخش که همگان را در بر می گیرد ، و به شـهر و روسـتا و کشورها طراوت و خرّمی می بخشد ، و بازدارنده بسـیاری از گناهان و پی آمدهای آنهاست ، فی المثل ، نمازِ صحیح که در نورانیّتِ خود ، توجّه را پرورش می دهد و از فحشاء

و منکر باز می دارد ، اِعمال امر به معروف و نهی از منکر ، بخصوص وقتی از طرف حکومت ها برنامه ریزی و اجرا شود ، که مانع عملی بسیاری از زشتکاری هاست .

و نیز از نظر تربیتی ، محیط خانه و مدرسه و جامعه و رسانه های گروهی سالم ، می توانند بسیار کارساز و مشکل گشا باشند .

س ه ۷/۶/۷۸

شبهه

اللّه با نوری که از یقین دارند آن را تشخیص می دهند))(۱۵۴) و نیز می فرماید که ((مِنَ الْحَزْمِ الْوُقُوفُ عِنـدَ الشُّبْهَه))(۱۵۵) (از احتیاط است که در مقابل شبهه توقف شود) .

تاءثیرِ شبهه در نفس ، تزلزل و تغییر شخصیّت است ، و نتیجه آن محروم ماندن از توفیقات و فیوضات رحمانی است ، و تا آنجا پیش می رود که : ((حق با کمال ظهورش مورد وسوسه حرام خور یا شبهه خور قرار می گیرد یعنی شیطان را در رگ و گوشت و خون خود جا داد (جای می دهد))) . (۱۵۶)

اما تاءثیر انتقالی شبهه در نسل نیز حالتی این گونه دارد ، یعنی آنچه که در حالت وضعی ، نفس دستخوش آن می شود ، با مصرف غذای شبهه ناک و حرام ، به اولاد نیز منتقل می شود و در این عمل و عکس العمل جامعه نیز زیان می بیند . تاءثیر وضعی و انتقالی شبهات در اکل و شرب خلاصه نمی شود ، بلکه دیدن ها و شنیدن ها و خواندن ها نیز وقتی شایسته نباشند ، می توانند پهنه ای از ذهنیّت را اشغال نمایند و بر آن اثر سوء بگذارند .

عمل به احتیاط که

یکی از سه شقِّ اخذ احکام در فروع دین است ، در مقابل شبهات نیز مصداق پیدا می کند ، و از جمله موارد آن وقتی است که انسان از مرجعی جامع الشرایط تقلید می نماید که مورد یا مواردی از مسائلی را مشروط می نماید ، فی المثل در :

۱ بده بستان های بانکی که مراعات شرایط مرجع تقلید الزامی است والا ربا و حرام می شود .

۲ شنیدن اصوات موسیقی و استعمال آلات آن که در صورت شبهه ناک بودن باید آن را ترک نماید .

۳ مسئله نگاه و اختلاط و حفظ حدود آن .

پس در همه این موارد و مواردی نظیر آن که برای تقلید کننده ایجاد شبهه می نماید ، بایستی عمل به احتیاط نماید ، یعنی در انجام آن توقّف نماید . با اطمینان به اینکه بی توجّهی در هر یک از این موارد سلب مسؤ ولیت از تقلیدکننده نمی نماید ، و انسان عاقل و بالغ و مکلّف باید خود را به خدا بسپارد و در لغزش ها و شبهات احتیاط نماید که بی احتیاطی ها ، گرفتاری روحی و جسمی ، دنیائی و آخرتی را برای فرد و جامعه به دنبال دارد .

س ه ۶/۷/۷۸

آزادی

می فرماید : ((وَ لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِکَ وَ قَدْ جَعَلَکَ اللّهُ حُرا))(۱۵۷) (بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است) . و وَ کُنْتُمْ لا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَکُونُوا اَحْرَارا فِی دُنْیَاکُمْ))(۱۵۸) (اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید ، پس در دنیاتان آزاده باشید) .

واضح و روشن است که برای رسیدن به آزادیِ کامل ، می بایستی

از بعضی محدودیّت ها کمک گرفت . و حدّ و مرز شکنی یکی از مصادیقِ تکاملیِ آزادی است ، و نیز کشورهای آزاد و مستقل را حد و مرزی مشخّص است ، و هم کشور و مردمی مستقل اند که بیگانگان را بر آنها تسلّطی نباشد .

آزادی در موارد اخلاقی و دینی و اقتصادی نیز این گونه است ، و بالاخص که در موارد اخلاقی شیوه های متفاوتی بر جوامع مختلف حاکم است .

اما زیباترین آزادی ، آزادی از اسارت پلیدی ها و گناهان است ، و ناشگون ترین آزادی ها ، آزادی در انجام معاصی و مظالم است .

((یک روز کنیز بشر حافی با ظرف خاکروبه به درب منزل آمد تا آنها را خالی کند ، در این هنگام حضرت موسی بن بنده ؟ کنیز گفت : البته که آزاد و آقاست . حضرت فرمود : راست گفتی زیرا اگر بنده بود از مولای خود می ترسید و این چنین در معصیت گستاخ نبود)) . (۱۵۹)

س ه ۱۲/۷/۷۸

ترجمه قرآن کریم

قرآن کریم کلام حضرت پروردگار است ، جلّ جلاله ، که با زبانی آشنا با روح و جانِ آدمی سخن می گوید و برای همان دیواره گناه و معاصی بوده است که آنها را گنگ و گوش آنها را از شنیدن و چشم آنها را از دیدن حقایق باز داشته بود ، در حالی که تاریخ به افراد بی سوادی اشاره دارد که در اثر اخلاص و تهذیب نفس توانسته بودند بغتتا قرآن بخوانند و آنرا از حفظ نیز بخوانند ، نورانیّت آیه ها را مشاهده نمایند و کلام قرآنی را از دیگر کلمات مشابه تشخیص

دهند .

به اضافه باید دانست که اصولا ترجمه ها نمی توانند بدون نقصْ زبان اصلی را بیان نمایند ، و با مکث ها و زیر و بم های خود ، معانی را تجسّم بخشند . لذا باید از تقوای الهی مدد گرفت و به درجه فرقان و تشخیصْ نزدیک شد ، آنجا پیشه کنید در شما نیروی تشخیص قرار می دهد) .

لَنْ تَضِلُّوا م ا تَمَسّكْتُمْ بِهِم ا وَ اِنَّهُم ا لَنْ يَفْتَرِق ا حَتّ ى يَرِد ا عَلىَّ الْحَوْضَ)) . (۱۶۰) (من دو چیز گرانقدر در بین شما جانشین خود قرار می دهم ، کتاب خدا و اهل بیتم عترتم را ، مادام که به آن دو متمسّك باشید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا بر حوض به من وارد شوند) ، می شود ، و در تفسیر این آیه مبارکه آمده است که : ((وَ يَلْحَقُ بِهِ بَيَانُ اَهْلِ بَيْتِهِ لِحَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ الْمُتَوَاتِرِ وَ غَيْرِهِ)) . (۱۶۱)

و مهمتر اینکه در ترجمه تحت اللفظی نیز از مددِ آن بزرگواران باید بهره گرفت ، چه ترجمه ساده هر کلام ، خود نیز نوعی تفسیر است ، تا مبنا و مقدمه ای برای بهره مؤ منین قرار گیرد و هم از سوء تعبیرها در امان باشد .

ان شاء اللّه .

س ه ۱۲/۷/۷۸

اکثریت

در دنیای امروز ، اکثریّت ، مبنا و معیارِ تشکیل اغلب حکومت هاست که در نتیجه فعّالیّت افراد و گروههای مختلف شکل می گیرد . و اصطلاحا آن را حکومت مردمِ بر مردم ، مردم سالاری ، یا حکومت دموکراتیک می نامند ، که از آن

به ((دموکراسی به منظور آزادی)) نیز تعبیر می شود ، و این کلمه در اخذ آراء بیشتر بهره وری دارد .

کسب اکثریت ، با وعده و وعیدها ، و گاهی با قرار و مدارهای پشت پرده ، رشوه و ارتشاء ، تقلّب ، و هزینه های گزاف تبلیغاتی ، و بعضی مواقع با قتل و غارت ها همراه است ، که این یک طرف سکّه است ، و اما طرف دیگر آن حرکتِ خزنده تا انطباق بر فلسفه حکومتی ماکیاولیسم است که : ((مبتنی بر نفی اندیشه پاکِ فطری یا وجدان است ، و هدف و مطمح نظر در آن فریب دادن با زرنگیِ حیله گرانه و نادرستی ها و دروغ است)) . (۱۶۲)

آنها که قائل به خداوند یکتا و قیامت باشند ، در انتخاب این گونه حکومت ها توجیه شرعی ندارند ، بلکه مشروعیّت ، در حکومتِ دینی است که در آن احکام صحیح الهی اجرا شود و امیال انحرافیِ اکثریت یا اقلیتی را در آن مدخلیّتی نباشد ، چرا که آدمیان کم و بیش با شهوات و غرائزِ ناشگون دست به گریبان اند ، آن گونه که نمی توانند خیر و شرِ خود را تشخیص دهند . کما قال الله تبارک و تعالی :

چیزی را دوست نداشته باشید و آن برای شما خوب باشد و شاید شما چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما بد باشد و خدا می داند و شما نمی دانید) .

امّا گروهی از شیاطینِ جن و انس در کارند تا حکومت های دینی را از کار بیندازند ، و مردان خدا را کنار بزنند ،

آنهـا چشـمها را در مقابـل لـذّات خیره می نماینـد و شـهوات را بر می انگیزاننـد ، در کیفیّتی این گونه ، برکات منع می شود و اشرار پنداشتند اینکه بگویند ایمان آورده ایم رها شوند و آزمایش نمی شوند) .

هم اکنون نیز اکـثریتِ کفر و نفـاق از خود نیروئی ندارنـد ، بلکه این نیروی اسـتدراجِ در اثر معاصـی است که آنهـا را به سوی عـذاب الهی پیش می رانـد ، اگر چه آنـان با دکترین دموکراسیِ خود ، خواست قوم لوط را تصویب نماینـد یا همچنان اِعمال فجایع دیگر را از قانون بگذرانند .

س ٥ ٣/١٠/٧٩

ردّ مظالم

مظالم ، عبارت از ظلمهای اعمال شـده است که ممکن است مالی ، جانی یا در ارتباط با سایر حقوق فردی و اجتماعی باشد؛ و ردّ مظالم ، جبران آن سـتمکاری هاست و این از جمله اصل و مبنای قیام قیامت است ، تا هر چیز در جای خود قرار گیرد الحَقُّ اَهْوَائَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّم واتُ وَ الاَرْضُ وَ الاَبْصَار))(١۶٣) و انسان ها را به تعالی می برد .

المـال پرهیز می کرد و به اشـک هـای او که به پـای یتیمـان فرو می چکیـد و انبـان نـان و خرما را که در تاریکیهای شب برای مسـتمندان به دوش می کشـید و شدّت نگرانی حضـرتش را از خلخالی که از پای زن یهودیه بیرون کشیده شد ! این همه اسوه های حسـنه و فضـیلت ، همه را به کرنش می آورد ، ولی خوابِ زنـدگی حقایق را کم رنگ و مجازی جلوه می دهـد ، آدمی (حتی) از برادرش ، از مادر و پدرش ، از زن و فرزندش

فرار می کنـد) . که در آن روز ، برای جبران هر ادعائی که بر علیه او شود چیزی در اختیار نـدارد جز اینکه اگر اعمال صالحی دارد تقـدیم نمایـد یا گناهان طرف مقابل را بپذیرد . روزی سـخت که ریزه کاریهای به حساب نیامده ، آشـکار و محاسـبه می شــود . در آن روز هر کســی از دَینی کـه بر ذِمّـِه دارد ترســان و پریشــان اسـت و از حقّی کـه بر ذمّـِه دارد خــائف و لرزان ! بـدهکاریهای پرداخت نشده و خسارات جبران نا شده و از جهتی تهمت ها ، اهانت ها ، غیبت ها ، کمک به ظلم و ظالم ، و از آن همه قصوری که در حفظ ، تاءدیب ، تعلیم و تعلّم ها مرتکب شده است .

و اما خارج از این مقوله نیز به یاد آوریم ، آنجا که لقمان به پسر می گوید :

از حرکت مورچه در شب تاریک و بر روی سـنگ صاف نامحسوس تر است ،(۱۶۴) و نیز گاهی می تواند در یک سلام ساده خدایا ! ما را مستحق فضل و رحمت خود قرار ده و در سختی ها و آسایش ، لبخند رضا و تسلیم را از چهره ما دور مفرما که تو بر هر چیز قادری .

س ه ۱/۱۲/۷۹

مشورت

مشورت عبارت است از در میان گذاشـتن مطلبی قابل شور ، و کسب نظرهای مختلف و مسلّم اینکه برای اظهار نظرِ خوب باید افراد خوب گرد هم آیند ، و حضور یک فرد ناباب هم ممکن است انحراف به وجود آورد .

در قرآن با ذکر بعضی از خصائص مؤ منین از جمله ((آنها که

بخـدا ایمان آورده انـد و بخـدا توکل می کنند ، آنها که از کبائر و فواحش دوری می نمایند و موقعی که غضـبناک می شوند می آمرزند ، آنها که در می نمایند) .

این تجانس عملی و ایمانی ، شـرایط لازم افراد را برای مشورت به ذهن می آورد ، حال اگر یکی از این خصائص را به حساب نیاوریم به قابلیّت یک مشورت الهی خدشه وارد می شود ، مثلا اگر نماز نخواند یا از کبائر و فواحش دوری نکند ، و غیره .

را از نیکی و بخشـش بازداشـته و از بی چیزی و فقر می ترسانـد ، و نـه ترسـو را که تـو را در کارهـا سـست می گردانـد ، و نه حریص را کـه از حرص زیـاد ، سـتمگری را در نظرت جلـوه می دهــد ، کـه بخـل و ترس و حرص غرائز گونـاگونی انـد که بدگمانی به خدا آنها را گرد می آورد)) . (۱۶۵)

از مشورت با بانوان) حال اگر قبول آن برای بعضـی کمی ناگوار است ، از آن جهت است که در شـناخت حضـرت در فاصله اند ، او می بیند آنچه را که دیگران نمی بینند ، و می شنود آنچه را که دیگران نمی شنوند و می داند آنچه را که دیگران نمی داننـد . با پیروانی که از نجات یافتگان اند . و اما گاهی معاف بودن از بعضـی امور از الطاف خفیّه الهی است ، بالاخص بانوان که از نظر روحی و جسـمی و اسـتقامت دارای تکالیف شاقّی هستند که نمی بایست کارهای مقطعیِ دیگری نیز به آنها تحمیل شود . عواطف ، احساسات

و مهربانی ، ابزار کار آنهاست تا بتوانند کشورِ خانه را با ظرافت اداره نموده و فرزندان شایسته و وارسته تربیت کنند ، و هم به آسانی حجاب کامل خود را مراعات نمایند که آن بهترین است برای آنها . (۱۶۶)

س ه ۶/۱۲/۷۹

شناخت خداوند تبارک و تعالی با فطرت پاک توحیدی که در نهاد هر کس به ودیعت است بدون توضیح و تفسیری قابل درک است ، و بدون هیچ تحقیقی به خودیِ خود ، (خُدا) محقّق و مشهود است ، و همگان ، گاه در تفکّر رحمانی و گاه در شکستگیِ کانون می درخشد ، ارواحنا له الفداء . دوری که نزدیک است ، محبوبی که ناظر است و حاضر ، واقعیّتی که با ابهام در نمی آمیزد و قرآن را از او مفارقتی نیست . نعمتِ وجودی که سکون و آرامش را خداوند متعال به وجود او منوط فرموده است ، آنجا که حضرت خیرالوصیین فرمود : ((. . . لَوْ خَلتِ الاَرْضُ س اعَةً و احِدَةً مِنْ حُجَّةٍ لِلّه لَس اخَتْ بِاَهْلِه ا)) (۱۶۷) (اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی باشد اهلش را فرو می برد) ، و نیز فرمود : ((هوای نفس را به هدایت و رستگاری بر می گرداند ، زمانی که مردم هدایت را به هوای نفس تبدیل کرده باشند و راءی را به قرآن بر می گرداند ، زمانی که مردم قرآن را به راءی و اندیشه (خود) مبدّل کرده باشند . کارگزاران را به بدیِ اعمال و کردارشان بازخواست می فرماید))(۱۶۸) ((و زمین پاره های جگر خود را برای او بیرون می ریزد)) . (۱۶۹)

مولا

جان ! تو ای دورِ نزدیک و ای محبوب ناظر ، مسجد الحرام ، مسجد کوفه تا مسجد جمکران ، جبهه های نبرد تا همه جای دیگر ، از ملاقات با حضرتت خاطره ها دارند ، اشکِ مشتاقانِ لقای تو ، همیشه چون سرشک فرزند مهزیار فرو می ریزد .

از کران تا کران ، هر کس در هر مذهبی ، با اسمائی گوناگون تو را می خواند و در انتظار تو ای منجی بشریت است .

ایران همه و همه در انتظارند ، تا از صفای سیمایت بهره برند و از اجرای عدل الهی بر دست مبارکت تَشفّی یابند .

مولا جان ! فسق و فجور ، فساد و فحشاء ، اجحافات و جنایات همچنان فراگیر است .

ما خود را به خدا می سپاریم ، در خواب و بیداری و در حیات و ممات گوش به نوای جان بخش تو داریم تا با تکیه بر خانه خدا قرائت فرمائی :

س ه ۲۲/۱۲/۷۹

صله رحم

صله رحم باعث صلاح و صفای فرزندان آدم است . و بغض و شیطنت ها را فرو می نشاند ، و این زیباست که هرگاهی ، سلامی ، صلواتی و دعائی از ما ، همگان را شامل شود که در اطاعت پروردگارند . امّا وقتی انسانی از اطاعت حضرت رحمان روی گرداند ، از اهلیّتِ خانوادگی نیز فاصله می گیرد ، سؤ ال نکن آنچه را که به آن علم نداری ، من تو را موعظه می نمایم از اینکه از جاهلان باشی) ، نوح به خدا پناه برد و از طرح سؤ الی این گونه استغفار نمود ، گو اینکه اگر فرزند ناصالحی

زنده بماند کوشش در اصلاح او خود صله رحم است ولی فرصت زودگذر است و پایان عمر همیشه ناپیدا !

امّا والائیِ صله رحم ، حدود الهی را تحت الشعاع قرار نمی دهد ، آنجا که دید و بازدیدها و جشن های خانوادگی ، کار را به اختلاط و انحراف بکشاند ، سخن ها و معاشرت و نگاه های به ظاهر بی اهمیّت ، آیات الهی را تفسیر به راءی نماید ، و حدود شرعی را نقض کند ، که فی الجمله همه آنها مظالم و در نتیجه قطع رحم و سبب کوتاهی عمرِ مورد رضای پروردگار ، کمی یا قطع روزیِ حلال و مبارک ، و خشم رب العالمین است جلَّ جلاله .

در خانواده هائی که بچه ها به تدریج به نوجوانی و بلوغ می رسند ، همچون پسرخاله ها ، پسرعموها ، برادرشوهرها و همین طور پیران خدمتگزار و غیره ، همه آتش های زیر خاکسترند که عمده انحرافاتِ فامیلی را در بر دارند . به اضافه ، محارم نزدیک نیز گاهی افرادی فاسد و تباه و عاری از هرگونه صلاحیتِ اخلاقی می باشند ، و ناچار هر کس می باید شخصا تا زنده است از طهارت و قداست خود دفاع نماید که : هدایا و صله ارحام ، گاهی همان هدایت به صلاح و ارشادهای دینی و اخلاقی است که از همه مهمتر است ، و گاهی کمک های مالی و راهنمائی های اقتصادی است ، و زمانی دعای خیر و توجّه و توسّل برای خیر و صلاح آنهاست ، زمانی نیز تربیت فرزندان و تغذیه حلال و محافظت آنها از آلودگیها و

توجه و دقّت در معاشرت با افراد و یکدیگر در خواب و خوراک و غیره می باشد ، که هر کوتاهی در آن ظلم به آنها ، و به عبارت واقعی تر ، قطع رحم است .

و دیگر ، صله گذشتگان و مراعات حقوق و نیازمندیهای آنها در سرای آخرت است ، بالاخص پدر و مادر که نارضائی آنها ، در دنیا و آخرتِ بازماندگان ، بی تردید مؤ ثر است .

س ه ۶/۱/۸۰

حجاب اسلامی

حجاب اسلامی اصطلاحی است که در چند سال اخیر باب شده است و الگوی عملی آن مانتو و روسری است که گاهی چادری هم به آن اضافه می شود که می تواند برزخی بین حجاب و بی حجابی باشد ، و نیز بانوانی را که بی حجاب هستند یک قدم بطرف حجاب پیش ببرد و همچنان دختران کوچک را کمی جمع و جور نماید تا وقتی به سنّ تکلیف شرعی رسیدند راحت تر پذیرای حجاب باشند . و این کیفیّت در قرآن کریم آیه ای را تداعی می نماید که درباره رو که عبارت باشد از روسری بزرگ (خُمُر) یا پرده (حجاب) که تا علاوه بر لباسِ معمول ، همه اعضاء از صورت ، دست اینکه وقتی از آیه اللّه العظمی بروجردی سؤ ال شد که آیا صورت زن جزو زینت است پاسخ فرمودند که از صورت زینت تر کدام است . (۱۷۰) البته ناگفته هم معلوم است و به خوبی درک می شود که شادابی ، تلا لؤِ جوانی ، جاذبه جنسی ، وساوس شیطانی ، نفس امّاره و شاکله آلوده ، همه در کار ریشه کنیِ کرامت های

انسانی اند ، تا سنین بالا که به تدریج محو حفظ پوشش در کیفیّت قبلی باشد .

در هر حال اگر آیه مبارکه ، جز بانوان پیر را هم شامل می شد دیگر چه لزومی داشت که آیات دیگری در این زمینه شواهد قرآنی گفته شود . حال اگر از پوشش کامل استفاده نشود باید توجّه به تخطّی از قرآن کریم و کلام پروردگار ولی آیات ما به تو رسید و تو آن را فراموش کردی و به این گونه امروز فراموش شدی) .

و اما عذاب دنیایی که خود در هر گناهی مستتر است ، تاریکی قلب ، گمراهی اندیشه ، گرفتاریهای معیشتی ، بیماریهای جسمی و روحی از آن جمله اند ، و هم وقتی حیا می رود ، وقتی برکت و صفا می رود ، وقتی تهتّك و تنسّک کمر می شکند ، وقتی غیرت دینی ، ناموسی و انسانی که از آثار حس دوازدهم و تعالی انسانی است به چشم نمی خورد؛ دیگر از انسان و انسانیّت چه می ماند ؟

به اضافه حقوق و شرافت بانوان ، امر و حق پروردگار است که نه خود ، نه پدر و مادر ، نه جامعه و همسر را در آن سهمی نیست و بر همه واجب است که از حق الهی دفاع نمایند و امر پروردگار را انجام دهند آن انسانها و سنگ هایند بر آنها فرشتگانی موکّل اند که درشتخویند و شدّت عمل دارند از امر پروردگار سرپیچی نمی کنند و آنچه را که ماءمورند انجام می دهند) .

لذا عاقلانه است از انواع عذابِ شناخته و ناشناخته الهی که در کمین است اندیشناك

باشیم و از خدا به خدا پناه (اگر خداوند مردم را به علّت آنچه کسب می کنند للّه للّه (از معاصی) مؤ اخذه نماید جنبنده ای بر روی (زمین) باقی نمی ماند و لکن به تاءخیر می اندازدشان تا سرآمدِ مشخّص و وقتی که پایان آنها فرا رسد خداوند به بندگانش بینا است) .

پس آنان که خوف دارند و می گویند پس چگونه زندگی نمایند ؟ باید از یاد و توکل به خداوند تعالی آرامش یابند و تقوای الهی پیشه کند خداوند برای او گشایش فراهم می آورد و از جائی که گمان و احتمال نمی رود روزی او را فرو می فرستد) .

س ه ۸/۹/۸۰

پی نوشتها

۱-بحار الانوار، ج ۳، ص ۷.

۲-بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۴۰۰: ((قالت عائشه : کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یُحَدِّثُنا و نُحدِّثُه فإ ذا حَضَرَتِ الصلاه فکاءنّه لَم یَعْرِفْنا و لم نَعْرِفْه)).

۳-بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۳: ((کان علیّ علیه السلام یوما فی حرب صفّین مشتغلا بالحرب و القتال و هو مع ذلک بین الصَّفَّیْن یُراقب الشمس فقال له ابن عبّاس یا امیرالمؤ منن ما هذا الفعل قال اءَنظُر الی الزوال حتی نصلّی فقال له ابن عباس و هل هذا وقت صلاهٍ انّ عندنا لَشُغلا بالقتال عن الصلاه فقال علیه السلام عَلی ما نقاتلهم إ نّما نقاتلهم علی الصّلاه قال و لم یترک صلاه اللیل قطُّ حتّی لیله الهَری ر)).

۴-بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۷: ((کان علیّ بن ابی طالب علیه السلام اذا حضر وقت الصلاه یتزلزل و یَتَلوّن فیقال له مالک یا امیرالمؤ منین فیقول جاء وقت امانه اللّه الّتی عرضها علی السموات

و الارض فاءَبین اءن یحملنها و اءشفقن منها و حملها الانسان فلا اءدری اءُحْسِنُ اءداء ما حمِّلتُ ام لا)).

۵-بحار الانوار ج ۴۵، ص ۲۱: ((... فرفع الحسین راءسه الی السّماء و قال ذکرت الصلاه جعلک اللّه من المصلّین ، نعم هذا اول وقتها ...)).

۶-الخصال ، ج ۲، ص ۶۱۲.

۷-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۳۹۷: ((... ثم جعل فی یدیک مفاتیح خزائنه بما اءَذِنَ لک فیه مِن مَسْاءَلَتِه فمتی شئت اسْتَفتحتَ بالدُّعاء ابواب نعمته ...)).

۸-بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۲۲: ((... عن سیده النساء فاطمه علیها السلام اءنّها سَاءَلَتْ اءباها محمّدا صلّی اللّه علیه و آله فقالت یا ابتاهْ ما لِمَنْ تَه اوَنَ بِصَ‍لاته من الرّجال و النّساء قال یا فاطمه من تهاوَنَ بصلا تِهِ مِنَ الرجال و النّساء ابتلاهُ اللّهُ بِخَمْسَ عَشْرَهَ خَصْلَهً ... و (الخامسهُ منها) لا یَرْتَفِعُ دُع اؤُهُ اِلَی السَّم اء ...)).

۹-الکافی ، ج ۵، ص ۵۶: ((... سمعت اباالحسن علیه السلام یقول لَتَاءْمُرُنَّ بالمعروف و لَتَنْهُنَّ عن المنکر اَوْ لَیُسْ‍تَعْمَلَنَّ علیکم شرارُکم فَیَدعو خیارکم فَلا یُستجاب لَهُم)).

۱۰-فتح ، ۴.

۱۱-آل عمران ، ۱۲۰.

۱۲-یوسف ، ۱۸.

۱۳-رعد، ۲۴.

۱۴-آل عمران ، ۱۱۰.

۱۵-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۵۴۲: ((... و ما اءعمالُ البِرِّ کلُّها و الجِهادُ فی سبیل اللّه عند الا مر بالمعروف و النهی عن المنکر الاّ ـ کَنَفْثَهٍ فی بَحْرٍ لُجّی و إ نّ الا ـمرَ بالمعروف و النهیَ عن المنکر لایُقَرِّب انِ مِنْ اءَجَلٍ و لایَنْقُص انِ من رِزْقٍ و اءَفْضَ لُ من ذلک کُلِّهِ کَلِمَهُ عَدْلٍ عند إ مامٍ جائرٍ)).

۱۶-النساء، ۱۹.

۱۷-غرر الحکم ، ۱۸۶.

۱۸-حدیث قدسی ، سوره ۲۵.

۱۹-مائده ، ۷.

۲۰-مائده ،۶۲.

۲۱-الکافی ، ج ۱، ص ۲۹۵.

۲۲-تحف العقول ، ص ۴۵۸.

۲۳-بحار

الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۲.

۲۴-کمال الدین ، ص ۴۸۳.

۲۵-وسائل الشیعه ، ج ۱۸، ص ۹۵.

۲۶-از مدینه تا شهادت ، محمد صادق نجمی ، ص ۲۴۵.

۲۷-بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰.

۲۸-بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲.

۲۹-سبا، ۴۶.

۳۰-بقره ، ۲۶۹.

۳۱-من لا یحضره الفقیه ، ج ۴، ص ۳۶۲.

۳۲-غرر الحکم ، ص ۵۹.

۳۳-ذاریات ، ۵۶.

۳۴-غرر الحکم ، ص ۵۹.

۳۵- غرر الحکم ، ص ۶۳. ((للنفوس طبائع سوء و الحکمه تنهی عنها)).

۳۶-غرر الحکم ، ص ۵۶. ((من ملک عقله کان حکیما)).

۳۷-غرر الحکم ، ص ۵۲. ((بالعقل یستخرج غور الحکمه))

۳۸-آل عمران ، ۱۷۰.

۳۹-توبه ، ۲۴.

۴۰-آل عمران ، ۱۶۹ و ۱۷۰.

۴۱-کتاب توحید شهید دستغیب ، ص ۲۴۱.

۴۲-خطاب به طلبه شهید سید حسین هاشمیان که در آبان ماه سال ۱۳۶۲ در منطقه پنجوین عملیات والفجر ۴ به فوز شهادت

نائل گشت .

۴۳-بقره ، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷.

۴۴-اسراء، ۳۶.

۴۵-انسان کامل ، شهید مطهری ، ص ۱۷۹.

۴۶-انسان کامل ، شهید مطهری ، ص ۱۷۹.

۴۷-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۷۶: ((قال عبداللّه بن عباس دَخَلت عَلی امیرالمؤ منین علیه السلام بِذی قارٍ و هو یَخْصِفُ نَعْلَه فقال لی ما قیمه هذا النعل فقلت لا قیمه لها فقال علیه السلام و اللّه لَهِیَ اءَحَبُّ إِلیَّ مِنْ اِمْرَتِکُم الاّ اءن اءقیم حقّا اَو اَدْفَعَ ب اطلا)).

۴۸-بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷۲. ۴۹-وسایل الشیعه ، ج ۱۱، ص ۱۰.

۵۰-الکافی ، ج ۲، ص ۵۲۴.

۵۱-بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰. ۵۲-غرر الحکم ، ص ۱۹۷.

۵۳-هود، ۱۱۳.

۵۴-الکافی ، ج ۲، ص ۵۲۴.

۵۵-بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲. ۵۶-من لا یحضره الفقیه ، ج ۲، ص ۵۹۴.

۵۷-الکافی ، ج ۲، ص ۱۰۶.

۵۸-غرر الحکم ، ص ۸۷. ((الایمانُ شَجَرهٌ اءَصْلُها

الیَقی ن و فَرعُه ا التُّقی و نُورها الحَیاء و ثَمَرُها السَّخ اء))

۵۹-نهج الحیات ، ص ۹۹، حدیث ۵۶.

۶۰-بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۴.

۶۱-علی علیه السلام ، غرر الحکم ، ص ۱۰۴. ۶۲-غرر الحکم ، ص ۱۰۳.

۶۳-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۵۱۱.

۶۴-بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۹.

۶۵-طه ، ۱۲۴.

۶۶-الا مالی للطوسی ، ص ۵۲۱.

۶۷-الکافی ، ج ۱، ص ۳۲.

۶۸-غرر الحکم ، ص ۴۸.

۶۹-تحف العقول ، ص ۳۰۱. ((یا ابنَ جُنْدَبٍ! لَوْ اءنّ شیعتَن ا استَق اموا لص افَحَتْهُمُ المِلا ئِکةُ وَ لا ظَلَّهُمُ الغَم امُ و لَاَشْرَقُوا نَهارا و لا کلُوا مِنْ فَوْقِهِم وَ مِنْ تَحْتِ اءرْجُلِهِم و لما سَاءَلواء اللّهَ شَیْئا إ لاّ اءعطاهُم))

۷۰-بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.

۷۱-نهج الفصاحه ، ص ۲۳۶.

۷۲-الکافی ، ج ۱، ص ۲۹۹: ((اءَنَا بالاَمسِ ص احِبُکم و اءنَا الیَوْمَ عِبْرَةٌ لَکُم و غَدا مُف ارقُکُم)).

۷۳-بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۲.

۷۴-تحریم ، ۱۱.

۷۵-هود، آات ۴۵ تا ۴۷.

۷۶-من لا یحضره الفقیه ، ج ۲، ص ۵۹۴. ۷۷-بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

۷۸-غرر الحکم ، ص ۱۱۹: ((سَلوُنی قَبْلَ اءَنْ تَفْقِدُونی فإ نّی بِطُرُقِ السَّم اءِ اءخْبَرُ مُنْکُم بِطُرُقِ الْاَرْضِ)).

۷۹- غرر الحکم ، ص ۴۷۱.

۸۰-غرر الحکم ، ص ۲۲۴.

۸۱-بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۸۲-بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲.

۸۳-حدیث قدسی ، ۲۵.

۸۴-نهج البلاغه صبحی صالح ، ص ۱۶۷، خطبه ۱۱۳.

۸۵-بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲.

۸۶-بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰. ۸۷-آل عمران ، ۴۹.

۸۸-هود، ۴۶ و ۴۵.

۸۹-نهج البلاغه صبحی صالح ، ص ۵۵، خطبه ۱۲: ((... فقال علیه السلام له : اءَهَوَی اءخی کَ مَعَن ا فقال : نَعَم . قال : فَقَدْ شَهِدَن ا و لَقَدْ شَهِدَن

ا فی عَسْکَرِنا ه ذ ا اءَقْو امٌ فی اءصْلا بِ الرِّجالِ و اءرحامِ النِّساءِ سَیَرعَفُ بِهِمُ الزَّمانُ وَ یَقْوی بِهِمُ الایمانُ)).

۹۰-بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۰.

۹۱-غرر الحکم ، ص ۱۳۸: ((اِزْهَدْ فی الدّنیا و اعزف عنها و ایّاک اءن ینزل بک الموت و قلبک متعلق بشی ءٍ منها فتهلک)).

۹۲-الکافی ، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲-۹۳ و ۳ و ۵ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۳: ((و قال (امیرالمؤ منین علیه السلام) من زَهِدَ فی الدنیا و لم یجزع من ذلّها و لم ینافس فی عزّها هداه اللّه بغیر هدایه من مخلوق و علمه بغیر تعلیم و اءثبت الحکمه فی صدره و اءجراها علی لسانه)).

۴-۹۴ تحف العقول ، ص ۵۹: ((قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله ... و من زهد فیها فقصر فیها اءمله اءعطاه اللّه علما بغیر تعلّم و هدی بغیر هدایه فاءذهب عنه العمی و جعله بصیرا ...)).

۶-۹۵ بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۹: ((و سُئِلَ الرضا علیه السلام عن صفه الزاهد فقال : مُتَبَلِّغٌ بدونِ قُوتِهِ، مُسْتَعِدٌّ لِیَوْمِ مَوْتِهِ، مُتَبَرِّمٌ بِحَی اته)).

۹۶-توحید، ص ۲۳۰.

بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۳۲: ((عن علیّ علیه السلام فی حدیث قال انّ اللّه یقول اءنا اءحقُّ مَن سُئِل و اءولی مَن تُضُرِّعَ الیه فقولوا عند افتتاح کل امر صغیر اءو عظیم بسم اللّه الرحمن الرحیم ای اءستعین علی هذا الامر باللّه الذی لا تُحِقُّ العبادهُ لغیره المغیثِ اذا استُغیثَ ...)).

۹۷-از دعای صباح علی علیه السلام : بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۳۳۹.

۹۸-بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۴: ((قال الطبرسی روی ابن جبیر عن ابن عباس قال صعد رسول اللّه علیه و آله

ذات یوم الصفا فقال یا صباحاه فاجتمعت الیه القریش فقالوا له مالک فقال اءراءیتم لو اءخبرتکم اءن العدوّ مصبحکم او ممسیکم اءما کنتم تصدقونی قالوا بلی قال فإ نی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فقال ابولهب ...)).

۹۹-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۵۱۱.

۱۰۰-صافات ، ۱۰۲.

۱۰۱-کهف ، ۹۶.

۱۰۲-قصص ، ۲۷.

۱۰۳-فتح ، ۲۷.

۱۰۴-لقمان ، ۲۷.

۱۰۵-غرر الحکم ، ص ۱۹۰.

۱۰۶-اثبات الهداه ، ج ۷، ص ۴۵۹.

۱۰۷-از کتاب حضرت زینب (ع)، شهید دستغیب .

۱۰۸-بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۲: ((الغَیْرهُ مِنَ الایمانِ و البَذَاءُ مِنَ النِّف اقِ)).

۱۰۹-غرر الحکم ، ص ۱۹۴: ((الذُّنُوبُ الدّاء، و الدّو اءُ الاِسْتِغْف ار، و الشِّف اءُ اءَنْ لا تَعُودَ)).

۱۱۰-الکافی ، ج ۲، ص ۴۹۹: ((... مَنْ ذَکَر اللّهَ کثیرا کُتِبَتْ لَهُ بَر اءَتان بَراءَهٌ مِنَ النّارِ و بَر اءَهٌ مِنَ النِّف اقِ)).

۱۱۱-من لا یحضره الفقیه ، ج ۱، ص ۱۸۰: ((روی عن محمد بن مسلم انّه قال قلتُ لا بی عبداللّه علیه السلام المَوْتی نزورهم فقال نعم قلت فیعلمون بنا اذا اءتیناهم فقال إ ی و اللّه إ نّهم لَیَعْلَمُونَ بِکُم وَ یَفْرَحُونَ بکم و یَسْتَاءْنِسُونَ إ لیکم ...)).

۱۱۲-محجه البیضاء، ج ۸، ص ۲۹۶: ((القبر امّا حفره من حفر النّیران او روضه من ریاض الجنّه)). (اخرجه الترمذی و غیره)

۱۱۳-الکافی ، ج ۲، ص ۴۷۳: ((... اذا دعا احدکم للمیّت فلایدعو له و قلبه لاهٍ عنه و لکن لیجتهد له فی الدّعاء)).

۱۱۴-بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۴: ((صَلا تُکُم عَلَیَّ إ جابهٌ لِدُع ائِکُم و زکاهٌ لا عمالِکُم)).

۱۱۵-بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵۹: ((کنت عند ابی عبداللّه علیه السلام فقال رجل اللهم صلّ علی محمد و اهل بیت محمد فقال

له ابوعبداللّه علیه السلام یا هذا لَقَدْ ضَیَّقْتَ عَلَیْنِ ا اءَم ا عَلِمتَ اءَنَّ اَهْلَ البَیْت خَمْسَهٌ اَصْح ابُ الکِس اءِ فقال الرجل کیف اقول قال : قُلْ اللهم صلّ علی محمد و آل محمد فَسَنکُونُ نَحْنُ و شیعَتُنا قد دَخَلْنا فیه)).

۱۱۶-این کلام بـا کمی اختلاف در تعابیر در کتاب شریف تنبیه الخواطر (مجموعهُ ورّام) به عنوان کلام بعضی از بزرگان از غیر معصومین (ع) ذکر شده است ؛ مجموعهُ ورّام ۲ / ۱۳: ((بعضهم : اذا راءیت قساوه فی قلبک و وهنا فی بدنک و حرمانا فی رزقک فاعلم اءنّک تکلمت فی ما لا یعنیک)).

۱۱۷-بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳:((النّاس نِیامٌ فإ ذا ماتوا، انتبهوا)).

۱۱۸-غرر الحکم ، ص ۸۹: ((حَی اءُ الرَّجُلِ مِنْ نَفْسِهِ ثَمَرَهُ الاْ ی م انِ)).

۱۱۹-اثبات الهداه ، ج ۳، ص ۱۸۳. ۱۲۰-جلاءالعیون ، ص ۸۵.

۱۲۱-فرهنگ لاروس .

۱۲۲-بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۲۳.

۱۲۳-بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۶.

۱۲۴-بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۲۳.

۱۲۵-بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۶: ((مَنْ استَخ ارَ اللّهَ مَرَّهً و احِدَهً وَ هُوَ ر اضٍ بِهِ خ ارَ اللّهُ لَهُ حَتْما)).

۱۲۶-نتیجه و چکیده ای از کتاب ارزشمند تاثیر موسیقی بر روان و اعصاب نوشته حسین عبداللهی خوروش با ۱۴ ماخذ داخلی و خارجی و ۲۱ کارشناس و پزشک روان و اعصاب

۱۲۷-من لا یحضره الفقیه ، ج ۱، ص ۸۰.

۱۲۸-حدیث قدسی ، ۱۶.

بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۶ (با کمی اختلاف در تعابیر).

۱۲۹-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۴۷۸: ((... و سُئِل علیه السلام عن قوله تعالی فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَی اهً طَیِّبَهً فقال هِیَ القَنَاعَهُ)).

۱۳۰-بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۷: ((کانَ علیّ بن ابی

طـالب علیه السـلام اذا حَضَـرَ وَقْتَ الصَّلاهِ یَتَزَلْزَلُ و یَتلوَّن فیقال له مالک یا امیرَالمؤ منین فیقول جاء وقت امانه اللّه الّتی عَرَضَـها علی السموات و الا رض فاءَبَیْنَ اءن یَحْمِلْنَها و اءشْفَقْنَ منها و حَمَلَها الا نسان فلا اءدری اءُحْسِنُ اءداء ما حُمِّلتُ ام لا)).

۱۳۱-الکافی ، ج ۲، ص ۶۰۳.

۱۳۲-بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹.

۱۳۳-بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۱۳.

۱۳۴-الکافی ، ج ۲، ص ۶۱۰.

۱۳۵-الکافی ، ج ۲، ص ۶۱۰.

۱۳۶-بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۰۹: ((کان امیرالمؤ منین علیه السلام إ ذا ختم القرآن قال : اللّهم اشرح بالقرآن صدری و ...)).

۱۳۷-اسراء، ۷۲.

۱۳۸-حشر، ۲۳.

۱۳۹-المحجه البیضاء، ج ۳، ص ۳۸۲: ((و روی جـابر قـال : قال رسول اللّه صـلی اللّه علیه و آله اذا دخلتم بیوتکم فسـلّموا علی اءهلها فإ نّ الشیطان اذا سلّم اءحدکم لم یدخل معه بیته)).

۱۴۰- و ۴ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۹: ((عن الصـادق عن ابیه علیهما السـلام : لا تُسـلّموا علی الیهود النصاری ... و لا علی الف اسِقِ المُعْلِنِ بِفِسْقِهِ)).

۵-۱۴۱ الکافی ، ج ۲، ص ۶۴۴، ((قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله مَن بَدَاءَ بالکَلا مِ قَبْلَ السَّلامِ فلا تجیبوه)).

۱۴۲-غرر الحکم ، ص ۹۳.

۱۴۳-میزان الحکمه ، ج ۴، ص ۴۶۱.

۱۴۴-غرر الحکم ، ص ۳۳۲.

۱۴۵-خطاب به طلبه شـهید سـید جواد هاشمیان که در دی ماه سال ۱۳۶۵ در منطقه شـلمچه عملیات کربلای ۵ به فوز شهادت نائل آمد.

۱۴۶- طلبه شهید سید حسین هاشمیان که آبان ماه سال ۱۳۶۲ در منطقه پنجوین عملیات والفجر ۴ به فوز شهادت نائل گشت .
۱۴۷-کنز / ۵۵۶۴.

۱۴۸- بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲.

۱۴۹-جامع الاخبار، ص ۱۱.

۱۵۰-بحار الانوار، ج ۲، ص

.۲۶۰

۱۵۱-بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۸۴.

۱۵۲-غرر الحکم ، ۳۴۳.

۱۵۳-غرر الحکم ، ص ۱۰۱.

۱۵۴-غرر الحکم ، ص ۷۲: ((انّما سمّیت الشبههُ شبههً لا نها تشبه الحق فاءما اولیاءُ اللّه فضیائهم فیها الیقین و دلیلهم سمت الهدی ...)).

۱۵۵-غرر الحکم ، ص ۴۷۵.

۱۵۶-استعاذه ، شهید دستغیب ، ص ۳۳.

۱۵۷-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۴۰۱.

۱۵۸-بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۱۵۹-خودسازی ، ابراهیم امینی ، ص ۹۶.

۱۶۰-تحف العقول ، ص ۴۵۸.

۱۶۱-المیزان ، علامه طباطبائی ، ۱۲، ص ۲۶.

۱۶۲-فرهنگ لاروس

۱۶۳-ابراهیم ، ۴۲.

۱۶۴-منتخب الانوار، ص ۱۶: ((قد صحّ عن النّبی صلی اللّه علیه و آله اءنّه قال : دبیب الشرک فی امّتی کدبیب النَّملهِ السوداء علی الصخره الصَّمّاء فی اللیله الظَّلْم اءِ)).

۱۶۵-نهج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۴۳۰: ((... و لا تُدْخِلَنَّ فی مشورتک بخیلا یَعْدِلُ بِکَ عَنِ الفَضْلِ و یَعِدُکَ الفقرَ و لا جَبانا یُضْعِفُکَ عَنِ الاُمور و لا حَریصا یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بالجَوْرِ فَإِنَّ البخلَ و الجُبنَ و الحرصَ غَرائِزُ شتّ ی یجمعُها سوءُ الظنِّ باللّه ...)).

۱۶۶-وسائل الشیعه ، ج ۱۴، ص ۴۳: ((... خیرٌ للنِّساءِ اءَنْ لا یَرَیْنَ الرِّج الَ وَ لا یَر اهُنَّ الرِّجالُ ...)).

۱۶۷- بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۲.

۱۶۸-نهـج البلاغه ، صبحی صالح ، ص ۱۹۵: ((یَعْطِـفُ الهَوی علی الهُـدی اذا عَطَفوا الهـدی علی الهوی و یعطف الراءیَ علی القرآن اذا عطفوا القرآن علی الراءی)).

۱۶۹-نهج البلاغه ، ص ۱۹۶: ((... و تُخرِجُ له الارضُ اءَفالیذَ کَبِدِها ...)).

۱۷۰-به نقل از: مهدوی کنی نماز جمعه تهران .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹